

# پرچم‌ها و تاریک

بازخوانی انتقادی آرای منصور هاشمی خراسانی از منظر حکمت اسلامی

علی محمدی هوشیار

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



# بَیِّنَاتُ تَارِخِک

بازخوانی انتقادی آرای منصور هاشمی خراسانی مدعی  
زمینه سازی ظهور امام مهدی عجّل الله تعالی فرجه الشریف از منظر حکمت اسلامی

علی محمدی هوشیار

# پَرچَم‌ها و تاریخ

بازخوانی انتقادی آرای منصور هاشمی خراسانی مدعی  
زمینه‌سازی ظهور امام مهدی عجّل الله تعالی فرجه از منظر حکمت اسلامی

نویسنده: علی محمدی هوشیار

ویراستار: حسین شادمهر

ناشر: انتشارات کتاب جمکران

پخش: کتاب جمکران ۰۹۱۲۱۵۱۸۱۴۹

چاپ: دوم، تابستان ۱۳۹۸، چاپ آبنوس

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

\*\*\*

قیمت، مسجد مقدس جمکران: ۰۲۵۳۷۲۵۳۳۴۰

سامانه پیام کوتاه: ۱۰۰۰۲۵۳۷۲۵۳۳۴۰

صندوق پستی: ۶۱۷



سرشناسه: محمدی هوشیار، علی، ۱۳۶۲ -

عنوان و نام پدیدآور: بازخوانی انتقادی آرای منصور هاشمی خراسانی مدعی زمینه‌سازی

ظهور امام مهدی عجّل الله تعالی فرجه از منظر حکمت اسلامی / علی محمدی هوشیار

مشخصات نشر: قیمت: کتاب جمکران، ۱۳۹۷.

فروست: فریب ابلیس: ۳.

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۹۷۳-۶۰۶-۸

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

یادداشت: کتابنامه.

عنوان دیگر: بازخوانی انتقادی آرای منصور هاشمی خراسانی مدعی زمینه‌سازی ظهور امام

مهدی عجّل الله تعالی فرجه از منظر حکمت اسلامی.

موضوع: هاشمی خراسانی، منصور

موضوع: مهدویت -- مدعیان

موضوع: مهدویت -- دفاعیه‌ها و ردیه‌ها

رده بندی کنگره: ۴۱۳۹۷ پ ۳۳ م ۶ / ۲۲۴ BP

رده بندی دیوبنی: ۲۹۷ / ۴۶۲

شماره کتابشناسی ملی: ۵۳۴۶۱۱۲

ketabejamkaran.ir

jamkaran.ir

@ketabejamkaran

t.me/jamkaranbook



## فهرست

۱۱	پیشگفتار
	معرفی جریان منصورهاشمی خراسانی / ۱۳
۱۴	ادعای منصورهاشمی
۱۶	ساختار تشکیلاتی جریان
۱۶	۱. تعیین وزرا و مسئولان
۱۶	۲. ارتباط ستری بین اعضای جریان
۱۷	۳. ابلاغ شرح وظایف اعضای جریان
۱۸	۴. ارسال جزوات آموزشی به اعضای جریان
۱۸	۵. انتخاب نام مستعار تشکیلاتی
۱۹	فضای تبلیغی جریان
۱۹	۱. تبلیغ محیطی
۱۹	۲. تبلیغ چهره به چهره
۲۰	۳. تبلیغ در فضای مجازی
۲۰	شیوه‌های تبلیغی جریان
۲۰	۱. توجه به خلأها و نقاط ضعف مردم
۲۰	۲. برخورد عاطفی و محبت‌آمیز
۲۱	۳. مخالفت با شخصیت‌های جامعه
۲۱	۴. ایجاد فضای اربعاب و تهدید
۲۱	۵. تولید اصطلاحات جذاب

◦ ۶ پرچم‌های تاریکی ◦

۲۲	اهداف رفتاری منصور هاشمی
۲۲	۱. دعوت به خود
۲۲	۲. مبارزه با علمای شیعه
۲۲	۳. از میان برداشتن ابزارهای کشف حقیقت
۲۳	منشورات و تألیفات

نقد و بررسی کتاب بازگشت به اسلام نوشته منصور هاشمی خراسانی / ۲۵

بخش اول: بازگشت به اسلام: مقدمات / ۲۷

۲۷	مقدمه اول: معیار شناخت
۲۷	۱. ضرورت معیار شناخت
۲۷	۲. وحدت معیار شناخت
۲۸	۳. بداهت معیار شناخت
۲۹	نقد و بررسی
۲۹	محور اول
۳۳	محور دوم
۳۵	معیار بودن عقل
۳۷	۱. معیار شناختِ اصول و فروع اعتقادی
۳۷	قرآن کریم
۳۸	اُمه اهل بیت <small>علیهم‌السلام</small>
۳۸	۲. معیار شناختِ فضایل و رذایل اخلاقی
۳۹	۳. معیار شناختِ محسوسات
۴۰	۴. معیار شناختِ امور عقلی
۴۲	شناخت فرستاده خدا با عقل!
۴۲	الف. عقل مُدرک است
۴۴	ب. عقل کاشف است
۴۵	بینه
۴۵	۱. نص
۴۷	۲. معجزه
۴۸	۳. علم

فهرست ۷

۴۹	مقدمه دوم: موانع شناخت
۵۰	۱. جهل
۵۰	۲. تقلید
۵۱	۳. اهواء نفسانی
۵۱	۴. دنیاگرایی
۵۱	۵. تعصب
۵۱	۶. تکبر
۵۲	۷. خرافه‌گرایی
۵۲	نقد و بررسی
۵۴	۱. جهل
۵۵	آیه اول
۵۵	آیه دوم
۵۶	آیه سوم
۵۶	آیه چهارم
۵۷	۲. تقلید
۶۶	ولایت مطلقه فقیه
۶۷	سرپرستی ایتام آل محمد <small>علیهم‌السلام</small>
۶۷	هدایت‌گرتترین راه
۶۷	حاکمیت علمای شیعه بر مردم
۶۸	رهبری دل‌های ضعیفای شیعه
۶۸	مرزبانان اعتقادات مردم
۷۱	۳. خرافه‌گرایی
۷۳	روایت اول
۷۳	روایت دوم
۷۴	روایت سوم
۷۵	روایت چهارم
	بخش دوم: بازگشت به اسلام: ضرورت و امکان / ۸۱
۸۱	ضرورت بازگشت به اسلام
۸۲	ضرورت اقامه اسلام



۸. پرچم‌های تاریکی :

۸۲	۱. اقامه عین اسلام
۸۲	۲. اقامه کل اسلام
۸۲	امکان اقامه کل اسلام
۸۳	مشروط بودن اقامه برخی اجزاء اسلام به اقامه کل آن
۸۳	واقعیت عدم اقامه اسلام
۸۳	نقد و بررسی
۸۵	۱. پرستش خداوند
۸۵	۲. تکامل عقل
۸۶	۳. تعلیم کتاب و حکمت
۸۶	۴. تعلیم و ترغیب مردم به برپایی عدل و قسط
۸۶	۵. تعالی اخلاق
۸۷	۶. داوری بین مردم

بخش سوم: بازگشت به اسلام: موانع / ۹۷

۹۷	اسباب عدم اقامه اسلام
۹۷	۱. اختلاف مسلمانان
۹۷	۲. حاکمیت غیر خداوند
۹۸	۳. آمیزش با ملل و فرهنگ‌های غیر اسلامی
۹۸	۴. رواج حدیث‌گرایی
۹۸	۵. پیدایش مذاهب و رقابت آن‌ها با یکدیگر
۹۹	۶. انحطاط اخلاقی
۹۹	۷. ممانعت دشمنان اسلام
۹۹	نقد و بررسی
۹۹	۱. اختلاف مسلمانان
۱۰۱	۲. حاکمیت غیر خداوند
۱۰۴	روایت اول
۱۰۴	روایت دوم
۱۰۵	روایت سوم
۱۰۶	۳. رواج حدیث‌گرایی

بخش چهارم: بازگشت به اسلام: شناخت اسلام / ۱۱۱

- ۱۱۱ .۱ مفهوم اسلام
- ۱۱۱ .۲ مصداق اسلام
- ۱۱۲ .۳ منابع اسلام
- ۱۱۲ .۴ مبانی اسلام
- ۱۱۲ نقد و بررسی
- ۱۱۳ حجیت سنت پیامبر ﷺ
- ۱۱۵ عدم تخصیص قرآن با سنت
- ۱۱۶ لزوم جعل خلیفه‌ای برای پیامبر خدا
- ۱۱۸ مهدی واپسین خلیفه پیامبر ﷺ
- ۱۲۱ .۱ لعن اهل مشرق و مغرب
- ۱۲۱ .۲ انکار زنده بودن حضرت
- ۱۲۲ .۳ ظهور برای انهدام ظلم عالم‌گیر
- ۱۲۳ الف. در امر ظهور عجله نکنید و ظهور نیاز به مهتد ندارد.
- ۱۲۴ ب. اصلاح امر امام مهدی عجله الله تعالی فرجه الشریف در یک شب
- ۱۲۵ ج. حفاظت امام عجله الله تعالی فرجه الشریف از جانب خداوند خواهد بود
- ۱۲۶ جواز کشتار مخالفان
- ۱۲۷ زیر سؤال بردن مدافعان حرم
- ۱۲۹ مذمت علماء

### پیشگفتار

تاریخ، سرشار از مدعیانی است که خود را منجی بشریت نامیده و با برافراشتن پرچم نیرنگ، عده‌ای را به سمت خود خوانده و در دام گمراهی گرفتار کرده‌اند. چنانچه امام صادق علیه السلام به این حقیقت اشاره کرده و فرمود: «مَا مِنْ عَبْدٍ يَدْعُو إِلَيَّ ضَلَالَةً إِلَّا وَجَدَ مَنْ يُتَابِعُهُ؛ هیچ بنده‌ای نیست که مردم را به گمراهی و ضلالت دعوت کند، جز آنکه پیروانی پیدا می‌کند».

یکی از جریان‌های انحرافی در عرصه مهدویت، جریان «منصور هاشمی خراسانی» است که با برافراشتن پرچم «البيعة لله»، خود را منجی آخرالزمان دانسته و با خلط حق و باطل، به معجونی مسموم و مهلک دست یافته است. این جریان با شعار «بازگشت به اسلام» کار خود را آغاز کرده و همانند سلفی‌گران، چنین وانمود می‌کند که اسلام راستین به انحراف رفته و تنها منصور هاشمی خراسانی از آن آگاه است. شعار بازگشت به اسلام، همانند شعار خوارجی است که بنا به تعبیر امیرمؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام، گفتار حقی به زبان آوردند و از آن اراده باطل کردند: «كَلِمَةٌ حَقٌّ يُرَادُ بِهَا بَاطِلٌ».<sup>۲</sup>

منصور هاشمی براساس این شعار، کتابی با عنوان بازگشت به اسلام نوشت و

۱. محمد بن یعقوب، کلینی، الکافی، ج ۸، ص ۲۲۹.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۴۰.

آن را در چهار بخشِ مقدمات، ضرورت و امکان بازگشت به اسلام، موانع بازگشت به اسلام و شناخت اسلام مدوّن کرد.

هدف این نوشتار، بازخوانی انتقادی آرای منصور هاشمی خراسانی بر اساس کتاب *بازگشت به اسلام* است؛ بنابراین، بر اساس تقسیم‌بندی این کتاب پیش رفته‌ایم و چکیده مطالب منصور هاشمی، در هر مرحله، پیش از نقد و بررسی جهت استحضار خوانندگان گرامی مندرج شده است. علاوه بر آن، در برخی موارد که شبهات مطرح شده از جانب وی به شکل کلی بوده و یا چند شبهه را در قالب یک شبهه مطرح کرده، ناگزیر جهت پاسخگویی آسان، اقدام به تحلیل محتوا کرده و هر کدام از شبهات به صورت مُجزی مورد بررسی و نقد قرار گرفته است.

در پایان از آقایان حجج الاسلام والمسلمین دکتر عبدالحسین خسروپناه و دکتر مهدی فرمانیان کمال امتنان را دارم که با ارزیابی مدقانه و عالمانه خود بر اتقان این متن افزودند.

والسلام علی عبادالله الصالحین

علی محمدی هوشیار

### معرفی جریان منصور هاشمی خراسانی

علیرضا. ب. آ، متولد ۱۳۶۳ شمسی،<sup>۱</sup> اهل افغانستان، دانشجوی اخراجی دانشگاه فردوسی مشهد در مقطع دکتری الهیات است. او مدت کوتاهی در ایران مشغول فعالیت‌های فرقه‌ای شد و پس از شناسایی و دستگیری وی توسط دستگاه قضایی و تحمل حبس، به استان کابل افغانستان رفته و ادعای خود را به شکلی سازمان‌یافته، با نام «نهضت علامه منصور هاشمی خراسانی» آغاز کرد. این جریان در سال ۱۳۹۳ شمسی، برای اولین بار پس از اعلام موجودیت از طریق فضای مجازی اقدام به نشر گسترده کتاب بازگشت به اسلام کرد. جامعه هدف این جریان را اساتید دانشگاه، فرهنگیان و دانشجویان تشکیل می‌دهند؛ بنابراین، تمام تلاش خود را در گام اول برای جذب جامعه هدف تعیین شده صرف کرده و سپس تبلیغات عمومی و مردمی خود را با هدف جذب سیاهی لشکر انجام داده است. وی درباره نام، تابعیت و سن خود به سخنانی مبهم بسنده کرده و گفته است: «منصور و هاشمی، از نام‌های بسیار رایج در منطقه آسیای میانه

---

۱. در کتاب *مناهج الرسول* به جوان بودن این شخص اشاره شده و آمده است: «مردی از اهل قندوز ما را خبر داد، گفت: در بازار صرافان جوانی زیبارو، میانه قامت، سیه‌مو، با ریشی پیچیده و انبوه را دیدم که بر روی سریری ایستاده و ندا می‌دهد: «کیست من را به جای امنی برساند و در عوض این کار برای او بهشت باشد؟ ... پس به مردی گفتم این کیست؟ گفت جوانی از بنی هاشم است که به او منصور می‌گویند»، منصور، هاشمی خراسانی، *مناهج الرسول*، ص ۱۳۲.

خصوصاً افغانستان است و با این وصف، دلیلی برای مستعار دانستن آنها وجود ندارد. خراسانی نیز لقبی بسیار متعارف برای عالمانی است که در این منطقه جغرافیایی زندگی می‌کنند»<sup>۱</sup>.

### ادعای منصور هاشمی

منصور هاشمی یکی از مدعیان پوشالی در عرصه مهدویت است که با استفاده از القابی همچون منصور، هاشمی و خراسانی، ذهن مخاطب را با برخی از روایات مرتبط با ظهور گره زده و با زمینه‌ساز دانستن خود برای ظهور امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، دامنه فریب را برای مردم فراهم آورده است. اساس ادعای منصور هاشمی در برخورداری از جایگاه الهی و دعوت به امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف خلاصه می‌شود. وی با ارائه سخنانی، به الهی بودن جایگاهش تصریح کرده و خود را مأمور به زمینه‌سازی برای ظهور امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف معرفی کرده است که به چند مورد از این ادعاها اشاره می‌شود:

۱. «من روزگاری چند در اطراف زمین سیر می‌کنم و در پی مردمانی شایسته می‌گردم تا عده‌ای کافی از آنان را گرد آورم و برای حفاظت، اعانت و اطاعت از مهدی آماده گردانم تا چون خداوند از گردهمایی و آمادگی آنان آگاهی یابد، دسترسی به مهدی را برای آنان میسر گرداند و زمینه حاکمیت او پس از آن را فراهم کند تا تمهیدی برای ظهور او باشد؛ با توجه به اینکه اگر امروز این کار انجام شود، نه تنها به طور قطع فردا او ظهور می‌کند؛ بلکه امشب دسترسی به او ممکن می‌شود... ولی تاکنون هر چه بیشتر جستجو کرده‌ام، کمتر یافته‌ام، تا جایی که دیگر خسته و سرخورده شده‌ام؛ چرا که گویی زمین از مردمان شایسته خالی است»<sup>۲</sup>.

۲. «اگر من در میان شما کشته شوم، هر آینه خداوند بر شما غضب می‌کند و فرج

۱. پایگاه رسمی منصور هاشمی خراسانی، پرسش و پاسخ شماره ۳۵۷۹.

۲. منصور، هاشمی خراسانی، بازگشت به اسلام، ص ۲۴.

شما را هزار سال دیگر به تأخیر می اندازد و آن گاه نه سرپرستی برای خود می یابید و نه پشتیبانی»<sup>۱</sup>.

۳. «من شمع شما در تاریکی های زمین هستم! به من نزدیک شوید تا روشنایی یابید و از من دوری نجوید که در تاریکی فرو می مانید و خداوند به کاری که می کنید، آگاه است»<sup>۲</sup>.

۴. «پس به زمینه سازی برای حکومت او قیام کردم تا عده و عده ای کافی برای او فراهم آورم»<sup>۳</sup>.

۵. «طبعاً هر کس که دعوت مرا بپذیرد، تضمینی بر تضمین های لازم برای ظهور او افزوده است و هر کس دعوت مرا نپذیرد، مانعی بر موانع موجود برای ظهور او افزوده است»<sup>۴</sup>.

۶. «و من اگر در زمین تمکن یابم، آنان را به سزای عملشان خواهم رساند»<sup>۵</sup> و حکومت در اسلام، تنها برای کسی مشروعیت دارد که خداوند او را به نیابت از خویش برای آنان اختیار و منصوب کرده است»<sup>۶</sup>.

البته با مراجعه به تاریخ مدعیان در عرصه مهدویت، آنچه مشهود می شود، این است که اغلب مفاهیم به کار رفته در این جریان التقاطی از مدعیان پیشین بوده<sup>۷</sup> و اساساً باید در مواجهه با پیروان منصور هاشمی این سؤال مطرح شود که با توجه به اینکه اغلب سخنان منصور هاشمی توسط مدعیان دیگر مطرح شده است، حال بگویید شما به چه کسی و چه چیزی ایمان آورده اید؟ اگر شما به شخص

۱. مناهج الرسول، ص ۱۳۰.

۲. همان، ص ۱۳۸.

۳. همان، ص ۲۷۸.

۴. همان، ص ۲۷۵.

۵. همان، ص ۲۵۶.

۶. همان، ص ۱۱۴.

۷. علی، محمدی هوشیار، دکان های کاغذی، ص ۱۱۵.

منصور هاشمی ایمان آورده‌اید، کار بیهوده‌ای کرده‌اید؛ زیرا از خود چیزی نداشته و سخنان سایر مدعیان را در قالبی دیگر مطرح کرده است و اگر شما به آموزه‌های منصور هاشمی ایمان آورده‌اید، بفرمایید که با این مبنا چرا به مدعیان پیشین مانند شیخ احمد احسائی، علی محمد باب شیرازی، بهاء الله و احمد الحسن که همین سخنان را گفته‌اند و در حال حاضر نیز پیروانی دارند ایمان نیاورده‌اید؟!

### ساختار تشکیلاتی جریان

این جریان از ساختاری مرموز و تشکیلاتی برخوردار است که توجه به هر کدام از طبقات تشکیلاتی آن، احتمال حمایت سرویس‌های اطلاعاتی غرب از آن را تقویت می‌کند. برخی از رفتارها و ساختارهای تشکیلاتی این جریان عبارت است از:

#### ۱. تعیین وزرا و مسئولان

با توجه به اینکه منصور هاشمی سودای تشکیل حکومت و مبارزه با حکومت‌های فعلی را در سر می‌پروراند، از ابتدای امر اقدام به تعیین وزرا و مسئولان حکومتش کرده و از این رهگذر، مدت ماندگاری و وفاداری آنان به جریان را تثبیت کرده است. چنانچه برخی را در سمت وزیر اطلاعات، وزیر جنگ، وزیر آموزش و پرورش و غیره و برخی دیگر را در مقام مسئول تبلیغات یا حتی والیان مناطق و محلات برگزیده است.

#### ۲. ارتباط سری بین اعضای جریان

یکی از شاخص‌ترین مسائل در ساختار تشکیلاتی این جریان، رعایت مافوق و مراتب تشکیلاتی است؛ بنابراین، هر فردی که به این جریان می‌پیوندد، ابتدا باید هویت واقعی خود را به جریان اعلام کند و سپس منتظر پاسخ استعلام جریان در خصوص تأیید یا رد صلاحیت خود باشد. پس از تأیید صلاحیت عضو جدید، او را با مافوق خود آشنا می‌کنند و نرم‌افزار «وایر» را که توسط جریان



برنامه‌نویسی شده است، در اختیار وی قرار می‌دهند تا تمامی ارتباطات خود با مافوقش را از طریق این نرم‌افزار انجام دهد. فرد جدیدالورود وظیفه دارد تا روزانه به مافوق خود به عنوان اعلام حضور، عبارتی را پیامک کند تا از طریق این پیامک، از صحت و امنیت وی مطلع شوند. چنانچه در ساعت مقرر پیامک به مافوق نرسد، بلافاصله یوزر و پسورد وی غیرفعال شده و تمامی مکالمات و مکاتبات انجام‌شده پاک می‌شود. همچنین فرد وظیفه دارد تا هفته‌ای یک بار (شنبه‌ها)، تمامی فعالیت‌های ابلاغی خود را به مافوق خود گزارش دهد.

### ۳. ابلاغ شرح وظایف اعضای جریان

هرکدام از اعضای جریان، وظایفی دارند که به طور مجزا به آنان ابلاغ می‌شود. نمونه‌ای از احکام اجرایی و وظایف فردی پیروان منصورهاشمی در شبکه‌های اجتماعی به صورت ذیل است:

#### برادر سلمان پارسا

با توجه به فعالیت‌های گسترده، خالصانه و رضایت‌بخش شما، اولویت‌های زیر برای جناب عالی تعیین می‌شود:

الف. انتشار حداقل دو پُست تبلیغی و جذاب در هفته، در صفحه شخصی خود و انجمن‌های فعال. طبیعی است هرچه پست‌های زیبا، وحدت‌آفرین و مؤثرتری به اشتراک گذاشته شود، روند تبلیغ با کیفیت بالاتری دنبال خواهد شد. ضمناً بنا به پیشنهاد برادرمان، خوب است در ذیل پست‌های فعال در انجمن‌ها اظهارنظر کنید و با دقت و ظرافت، گریزی به نهضت مقدس بزنید.

ب. انتشار حداقل هفتاد پست خصوصی با مردم در هفته و معرفی نهضت شریف. می‌توانید افراد فعال را از طریق انجمن‌های فعال شناسایی

کنید. با توجه به اینکه تجربه نشان داده است از دعوت‌نامه‌ها استقبال نمی‌شود، چت خصوصی دیگر اولویتی ندارد.

ج. اداره و تبلیغ انجمنی که مدیریت آن را بر عهده دارید (انجمن...) و افزایش اعضای آن با کمک مدیر دیگر این گروه (برادر...). در این راستا می‌توانید با استفاده از گزینه Invite People با مردم پست خصوصی به اشتراک بگذارید و در متن آن، ضمن معرفی انجمن، به معرفی نهضت شریف پردازید و در واقع با یک تیر دو نشان بزنید. همچنین می‌توانید از گزینه Share this Community استفاده بفرمایید.

د. افزایش فالوورها [یا فالوئرها] و اتخاذ تدابیر لازم برای این موضوع.

برادرم، این چهار مسئولیت را با جدیت پیگیری و در گزارش‌های خود به آنها اشاره بفرمایید. چنانچه وقت اضافه‌ای آوردید، دستی بر گروه (...) بکشید. با توجه به ضعف تنظیمات مدیریتی Hangouts، بنای ما بر این است که هر از چند گاهی، مطالبی را که حساسیت برانگیز نباشد، در این گروه قرار بدهیم. همچنان که دعوت بیش از حد مردم به گفتگو در این گروه ممکن است حساسیت بی‌مورد ایجاد کند؛ بنابراین، به قرار دادن متن یا عکس تبلیغی اکتفا نمایید.

توفیق جناب عالی در عمل به تکلیفتان را از درگاه خداوند متعال آرزو می‌کنم.

#### ۴. ارسال جزوات آموزشی به اعضای جریان

یکی از برنامه‌های تشکیلاتی، ارسال جزوات آموزشی به اعضای فعال در جریان است. این جزوات با عناوین: تمهیدات ضروری برای پیشگیری از وقوع فتنه (دستگیری)، برخورد صحیح با دشمن (نیروهای امنیتی) به هنگام بروز فتنه

(دستگیری)، روش حفظ و انهدام اطلاعات محرمانه و غیره در اختیار اعضاء قرار داده می شود تا در حفظ اسرار جریان منصور هاشمی از آن استفاده کنند.

### ۵. انتخاب نام مستعار تشکیلاتی

استفاده از نام مستعار، یکی از روش های مرسوم در فرقه های انحرافی است تا با استفاده از آن، اسامی حقیقی آنان منتشر نشده و گرفتار مشکلات امنیتی نشوند؛ اما جریان منصور، علاوه بر این هدف، هدف دیگری را از نام مستعار دنبال می کند تا بتواند از این طریق برداشت روانی خود را بر پیروانش داشته باشد.

با توجه به اینکه شعار این جریان «بازگشت به اسلام» است؛ از این رو، جهت همزادپنداری پیروان خود با فضای شعاری جریان، اسامی مستعار را منطبق با صدر اسلام انتخاب می کنند. نام هایی همچون سلمان، میثم، صالح و غیره.<sup>۱</sup>

### فضای تبلیغی جریان

این جریان همانند سایر جریان های انحرافی، برای تبلیغ خود، از تمامی ظرفیت های تبلیغی بهره می گیرد که به برخی از موارد اشاره می شود:

#### ۱. تبلیغ محیطی

یکی از روش های تبلیغی این جریان، تبلیغ محیطی است؛ بنابراین، با توزیع بروشور و شب نامه، دیوارنویسی و نصب بنر در اماکن عمومی، سعی بر آن دارند تا محیط های فعال و مستعد را به تابلوی اعلانات خود تبدیل کنند.

#### ۲. تبلیغ چهره به چهره

پیروان جریان منصور هاشمی با حضور در تجمع های سیاسی، محاکم عمومی و غیره که فضای القاء و پذیرش ناکارآمدی نظام حاکم در ایران مهیاست، سناریوی خود را با تخریب نظام آغاز کرده و با استفاده از برخی روایات مربوط به

۱. اسناد اطلاعات مربوط به ساختار تشکیلاتی جریان در نزد نویسنده موجود است.

حکومت‌های پیش از ظهور و بیان ضروری بودن زمینه‌سازی برای ظهور، افراد را با نام «منصور هاشمی خراسانی» به عنوان مُصلح و مُنجی بشریت آشنا می‌کنند. سپس با معرفی کانال ارتباطی خود، فرد دعوت شده را در مسیر تثبیت و امتداد قرار می‌دهند.

### ۳. تبلیغ در فضای مجازی

هرچند که موجودیت این جریان با بهره‌گیری از فضای مجازی اعلام شد؛ اما در ادامه کار، سهم استفاده این جریان از فضای مجازی به نسبت سایر جریان‌های انحرافی معاصر، بسیار ناچیز بوده و برای تبلیغ خود از ظرفیت فضای حقیقی و بیرونی استفاده کرده است.

### شیوه‌های تبلیغی جریان

جریان منصور هاشمی همانند تمامی جریان‌های انحرافی دیگر، از شیوه‌های تبلیغی گوناگونی استفاده می‌کند تا در جذب حداکثری‌شان مفید باشد و تا حد امکان به منافع خود دست یابد. برخی از روش‌های تبلیغی این جریان عبارت است از:

#### ۱. توجه به خلأها و نقاط ضعف مردم

از محورهای مورد توجه در این جریان، تلاش برای شناسایی نیازهای مخاطبان و موضوعات مورد علاقه آنهاست. آنها برای رسیدن به این منظور با روش‌های گوناگون به شناخت فرهنگ، اعتقادات و آداب و رسوم، احساسات و نقاط ضعف افراد و گروه‌ها اقدام می‌کنند. مبلغان این جریان، با شناسایی نقاط ضعف، سعی در بزرگ نشان دادن ضعف‌ها و مشکلات افراد داشته و تنها راه‌حل نجات از آن را در پیوستن به مجموعه خود اعلام می‌کنند. سعی آنان بر این است تا با استفاده از کلمات زیبا و دل‌نشین، مانند دفاع از امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف، مبارزه با علمای فاسد، آمادگی برای ظهور، تحقق جامعه نبوی، آزادی، عدالت و غیره خود

را به آنان نزدیک کرده و از نارضایتی‌های مردم به تفصیل سخن می‌گویند تا به این وسیله به قلوب پیروان خود راه یابند.

## ۲. برخورد عاطفی و محبت‌آمیز

یکی از روش‌های مهم دیگر در تبلیغ این جریان، برخورد عاطفی و محبت‌آمیز است. با توجه به اینکه عموم انسان‌ها، مورد محبت قرار گرفتن را دوست داشته و همواره درصدد هستند که از مزایای عاطفی برخوردار شوند، جریان منصورهاشمی نیز با محبت کردن و مورد توجه قرار دادن افراد خاص، تلاش می‌کند تا رابطه فرد را از خانواده و سایر وابستگان قطع کرده و او را تحت سلطه عاطفی خود قرار دهد.

## ۳. مخالفت با شخصیت‌های جامعه

جریان منصورهاشمی عمدتاً چنین وانمود می‌کند که منشأ تمامی مشکلات جامعه، شخصیت‌های دینی یا حقوقی جامعه بوده و آنان را بزرگ‌ترین مانع ظهور امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف معرفی می‌کند؛ از این رو، می‌تواند بخش قابل توجهی از مخاطبان خود را از میان همفکران سیاسی خود جذب کند.

## ۴. ایجاد فضای ارباب و تهدید

تأکید بر اینکه در صورت مخالفت با منصورهاشمی، مانعی برای ظهور محسوب شده و به تبع آن گرفتار بلاهای آسمانی خواهید شد. این روشی است که منصورهاشمی از آن بهره گرفته و در کتاب خود به آن تصریح کرده است؛ در نتیجه با تقویت حس ترس، به همراه امید به بخشش و عنایات ویژه او، عده‌ای از افراد کم‌سواد را به سوی خود جذب می‌کند.

## ۵. تولید اصطلاحات جذاب

یکی از روش‌های تبلیغی جریان منصورهاشمی، تولید انبوه واژگان و اصطلاحاتی است که در شکل‌ها، رنگ‌ها و قالب‌های گوناگون خودنمایی می‌کند که بسیاری

از افراد به خاطر جاذبه این اصطلاحات، جذب آنان می‌شوند. اصطلاحاتی همچون بازگشت به اسلام، تشکیل سازمان مخفی و غیره که برای برخی افراد تازگی داشته و از این رهگذر به دام آنان گرفتار می‌شوند.

همچنین استفاده از روش‌هایی مانند: «انتخاب و جذب افراد ساده‌لوح و مشکل‌دار، تعاریف غیرواقعی از قدرت‌های درونی خود، تعبیر خواب‌های مریدان به شکل دلخواه، تفسیر به رأی احکام دینی و آیات و روایات، تکفیر اشخاصی که با عقاید آنها مخالفت می‌کنند، تعیین وظایف خاص و دادن مأموریت به پیروان و غیره» از جمله تکنیک‌های مختلف این جریان به شمار می‌رود.

### اهداف رفتاری منصور هاشمی

برخی از اهداف رفتاری منصور هاشمی عبارت است از:

#### ۱. دعوت به خود

منصور هاشمی برخلاف سیره سفرا و نواب حقیقی ائمه معصومین علیهم‌السلام که همه چیز را معطوف به امام علیه‌السلام می‌دانستند، خود را محور توجهات قرار داده و همه پیروان را به سوی خود می‌خواند. وی در جای‌جای سخنانش، در پی اثبات و اعلام برتری‌هایش بوده و هیچ عبارتی در راستای معرفت‌افزایی مردم در موضوع مهدویت مطرح نکرده است.

#### ۲. مبارزه با علمای شیعه

گویا منصور هاشمی، همانند سایر مدعیان دروغین در عرصه مهدویت، رمز موفقیت خود را در مبارزه با علمای شیعه قرار داده و سعی بر آن دارد تا علما و فقهای زمان را مصداق علمای فاسد معرفی کند؛ به این ترتیب، اولین شعار وی، نفی حاکمیت دینی علماء بوده و جهت سهولت در ترویج افکار خود، همواره در صدد کنار زدن مانع بزرگی به نام علمای شیعه است.

### ۳. از میان برداشتن ابزارهای کشف حقیقت

بیشتر جریان‌های انحرافی و مدعیان دروغین، برای آزادی از قیود دینی و ارائه ادله انحرافی خود، اقدام به نفی برخی از منابع یا ابزارهای کشف حقیقت کرده و سعی بر آن دارند تا آنها را از میان بردارند. در نتیجه، ممکن است در مواردی با علم رجال یا روایات مخالفت کنند یا در برخی موارد در مقام عقل‌ستیزی برآیند و با این بهانه که عقل همواره به علت ناتوانی از درک امور شهودی، قادر به فهم و برداشت صحیح از حقایق عالم نیست، آن را کنار بگذارند. منصورهاشمی نیز با این منظور، روایات را بزرگ‌ترین مانع خود دیده و با بهانه اینکه روایات ظنی الدلالة است، تمامی آنان را به سویی نهاده و عقل را تنها معیار شناخت معرفی می‌کند!

### منشورات و تألیفات

تاکنون از سوی منصورهاشمی، کتاب بازگشت به اسلام در سال ۱۳۹۳، کتاب *مناهج الرسول* در سال ۱۳۹۵ و کتاب *هندسه عدالت* در سال ۱۳۹۷ هجری شمسی منتشر شده است، به همراه تعدادی نامه و پاسخ به سؤالات که تمامی آنها در پایگاه رسمی وی بارگذاری شده‌اند. کتاب بازگشت به اسلام، در برگزیده مباحثی پیرامون ضرورت بازگشت به اسلام، موانع و اسباب عدم اقامه اسلام و شناخت اسلام است که در خلال هر بخش، به رد مسئله ولایت فقیه و عدم نیاز به تشکیل حکومت اسلامی اشاره کرده است. اگرچه این کتاب به نام منصورهاشمی منتشر شده؛ اما واقعیت این است که نویسندگان متعددی در نوشتن این کتاب نقش داشته و چند قلم بودن در متن کتاب مشهود و محسوس است، ضمن اینکه خود نیز در آخرین صفحه کتاب به این مسئله اشاره کرده و گفته است: «از او می‌خواهم که این عمل صالح را از من و همه کسانی که من را در آن

اعانت کردند، بپذیرد»<sup>۱</sup>.

همان‌طورکه در مقدمه کتاب اشاره شد، این نوشتار برای بازخوانی انتقادی آرا منصور هاشمی خراسانی است. از طرفی، با توجه به اهمیت کتاب بازگشت به اسلام در میان پیروان این جریان، نویسنده بر محور آن کتاب متمرکز شده و در ادامه آن را نقد و بررسی خواهد کرد.



نقد و بررسی کتاب بازگشت به اسلام  
نوشته منصور هاشمی خراسانی

## بخش اول بازگشت به اسلام: مقدمات

### مقدمه اول: معیار شناخت

منصور هاشمی خراسانی گفته است: سخن درباره معیار شناخت به نحو کلی و معیار شناخت اسلام به نحو جزئی، مقتضی تقدیم چند مقدمه است:

#### ۱. ضرورت معیار شناخت

برای شناخت هر چیزی در جهان، به معیاری نیاز است و شناخت اسلام از این قاعده مستثنا نیست. منظور از شناخت، تمیز یک چیز از چیز دیگر است، مانند تمیز خوب از بد، یا حق از باطل، یا صحیح از غلط و این هنگامی ممکن است که معیاری برای تمیز وجود داشته باشد.

#### ۲. وحدت معیار شناخت

اختلاف مسلمانان، معلول اختلاف شناخت آنها از اسلام است؛ به این معنا که افراد و گروه‌های مختلف مسلمانان، شناخت‌های مختلفی از اسلام دارند و شناخت دیگران از آن را بر نمی‌تابند. روشن است که رهایی از این اختلاف، بدون دستیابی به شناختی واحد ممکن نیست و برای دستیابی به شناختی واحد، به

معیاری واحد نیاز است.<sup>۱</sup>

### ۳. بداهت معیار شناخت

منظور از شناخت، چیزی است که خود به خود شناخته شده است و موجب شناخت چیزهای دیگر می‌شود؛ به این معنا که برای شناخت آن به چیز دیگری نیاز نیست و چیزهای دیگر به وسیله آن شناخته می‌شود. این به آن معناست که معیار شناخت، خود نیازی به شناخت ندارد؛ چرا که اگر خود نیازی به شناخت داشته باشد، شناخت آن نیز خود به معیاری نیازمند خواهد بود و این به معنای تسلسل است که امکان ندارد.

تنها چیزی که می‌تواند معیار شناخت انسان باشد، عقل است؛ چرا که عقل، تنها ابزار شناخت آدمی است و قوه مدرکه‌ای جز آن در نفس او وجود ندارد. به عبارتی دیگر، برای عقل جایگزینی نیست که در عرض آن قرار داشته باشد و بتواند از آن بی‌نیاز کند و این یک امر محسوس و وجدانی است.<sup>۲</sup>

عقل خاستگاه اصلی معرفت و معیار نخستین علم است و حجیت آن به طور قطع بدیهی است؛ چرا که تصور آن جز با تصدیق آن ممکن نیست و تصدیق آن از تصور آن جدایی نمی‌پذیرد؛ بلکه می‌توان گفت: حجیت، خود یک مقوله عقلی است و معنایی جز کاشفیت از واقع، برای عقل ندارد و با این وصف، اثبات حجیت برای عقل، مانند اثبات حجیت برای حجیت است! به بیان دیگر، حجیت هر چیزی که برای اثبات حجیت عقل به آن استدلال شود، از حجیت عقل آشکارتر نیست و اثبات آن به ثبوت حجیت عقل نیازمند است؛ همچنان که مثلاً شرع برای آنکه بتواند حجیت عقل را اثبات کند، نخست باید حجیت خودش اثبات شود؛ چرا که حجیت آن از حجیت عقل روشن‌تر نیست؛ در حالی که برای اثبات حجیت آن، ابزاری جز عقل وجود ندارد و اثبات آن با خودش نیز

۱. بازگشت به اسلام، ص ۱۷.

۲. همان، ص ۲۱.

بی‌معناست.<sup>۱</sup>

کسانی که عقل را حجت نمی‌دانند، به محدود بودن ادراکات آن نظر دارند و می‌پندارند که با این وصف، نمی‌تواند معیار شناخت باشد؛ در حالی که محدود بودن ادراکات عقل، به معنای غلط بودن آنها نیست و مانع از حجیت آن نمی‌شود؛ بلکه به معنای کمتر بودن آنها در مقایسه با ادراکات الهی است که مقتضای مخلوق بودن عقل و محدودیت ذاتی مخلوق است؛ بنابراین، عقل همه چیز را نمی‌داند؛ ولی هر چیزی که می‌داند، صحیح دانسته می‌شود و همین برای حجت بودن آن کافی است.<sup>۲</sup>

### نقد و بررسی

منصور هاشمی در تعریف «شناخت» آورده است: «منظور از شناخت، تمییز یک چیز از چیز دیگر است، مانند تمییز خوب از بد، یا حق از باطل، یا صحیح از غلط و این هنگامی ممکن است که معیاری برای تمییز وجود داشته باشد».<sup>۳</sup>

تعریف ارائه شده برای شناخت، اشکالات عمده‌ای دارد که در دو محور بررسی می‌شود:

### محور اول

مشخص نیست منظور منصور هاشمی از شناخت، معرفت است یا علم؛ در حالی که بین این دو واژه فرق واضحی وجود دارد که به مواردی اشاره می‌شود:

اولاً، راغب اصفهانی،<sup>۴</sup> فیومی و<sup>۵</sup> ابن فارس،<sup>۶</sup> معرفت را اخص از علم آورده و

۱. همان، ص ۲۴.

۲. همان، ص ۲۹.

۳. همان، ص ۱۷.

۴. حسین بن محمد، راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن، ص ۵۶۰.

۵. محمد، غزالی، المصباح المنیر، ج ۲، ص ۴۰۴.

۶. ابن فارس، معجم مقاییس اللغة، ج ۴، ص ۲۸۱.

نسبت بین آنها را عموم و خصوص مطلق دانسته‌اند؛ به این معنا که هر معرفتی علم است؛ اما هر علمی معرفت نیست. علاوه بر آن، ضد واژه معرفت را انکار و ضد واژه علم را جهل انگاشته‌اند.

ثانیاً، علم به شناخت اجمالی و تفصیلی اطلاق می‌شود؛ در حالی که معرفت، شناخت همراه با جزئیات و تفصیل است.<sup>۱</sup>

ثالثاً، آن شناختی را که توسط حواس پنج‌گانه کسب شود، معرفت و آنکه با یکی از حواس حاصل شود، علم می‌گویند.<sup>۲</sup>

رابعاً، برخی علم را مطلق آگاهی و معرفت را علم و آگاهی همراه با اطمینان و سکون نفس دانسته‌اند.<sup>۳</sup>

خامساً، در خصوص مسئله‌ای آگاهی پیشین برای فرد باشد یا نباشد، به آن آگاهی علم اطلاق می‌شود؛ اما معرفت صرفاً در جایی است که از قبل به آن آگاهی داشته و سپس فراموش کرده و باری دیگر ادراک کرده باشد.<sup>۴</sup>

گذشته از این تفاوت، چنانچه منصور هاشمی شناخت را همان علم می‌داند، باید بداند که علم به علم حضوری و حصولی<sup>۵</sup> تقسیم شده و اگر مراد او از

۱. حسن بن عبدالله، عسکری، الفروق فی اللغة، ص ۷۳.

۲. المصباح المنیر، ج ۲، ص ۴۰۴.

۳. معجم مقاییس اللغة، ج ۴، ص ۲۸۱.

۴. شیخ فریدالدین، طریحی، مجمع البحرین، ج ۲، ص ۹۶.

۵. علم انسان بر دو نوع است: علم حضوری و علم حصولی (علم فکری). بین علم حضوری و علم حصولی تفاوت‌هایی وجود دارد که برخی از آنها عبارت است از:

الف. در علم حصولی، واقعیت معلوم غیر از واقعیت علم است؛ یعنی کاشف و مکشوف یا حاکی و محکی دو چیز است؛ ولی در علم حضوری، واقعیت علم عین واقعیت معلوم است.

ب. در علم حصولی، این سؤال پیش می‌آید که آیا شناخت و علم انسان، مطابق با واقع است یا خیر؛ ولی در علم حضوری، شناخت و علم انسان همان واقع است و سؤال کردن از مطابقت و عدم مطابقت معنا ندارد.

ج. علم حضوری عین وجود است؛ ولی علم حصولی کاشف و حاکی از وجود است.

د. علم حضوری بدون واسطه صورت ادراکی حاصل می‌شود؛ ولی علم حصولی با واسطه صورت

شناخت همان معرفت است، باید در نظر داشته باشد که معرفت نیز به دو دسته معرفت فطری<sup>۱</sup> و معرفت اکتسابی<sup>۲</sup> دسته‌بندی شده است؛ بنابراین، باید براساس این مطلب، اولاً، مراد خود از شناخت را مشخص کند و ثانیاً بگوید که درصدد تعیین معیار برای کدام دسته از کدام مفهوم است؟ آیا می‌خواهد معیاری برای علم حضوری مشخص کند یا اینکه معیار علم حصولی را مورد بحث قرار داده است. آیا می‌خواهد معیاری برای معرفت فطری معرفی کند یا اینکه معیار معرفت اکتسابی مورد نظر اوست؟

اما آنچه در این میان مهم است، تبیین معیار در معرفتی است که فطری بوده و اکتسابی نیست؛ بنابراین، باید مشخص شود که چگونه عقل می‌تواند معیاری برای این دسته از معرفت باشد؛ در حالی که معرفت فطری و غیر اکتسابی هیچ نیازی به معیار و ابزار ندارد. در روایات متعددی به این نوع از معرفت اشاره شده که از سنخ اکتسابی نبوده؛ بلکه فطری و موهبتی از جانب خداوند به انسان است:

عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَنَّهُ سُئِلَ عَنِ الْمَعْرِفَةِ أَ هِيَ مُكْتَسَبَةٌ فَقَالَ لَا فَقِيلَ لَهُ فَمِنْ صُنْعِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ مِنْ عَطَائِهِ هِيَ قَالَ نَعَمْ وَ لَيْسَ لِلْعِبَادِ فِيهَا صُنْعٌ وَ لَهُمْ اِكْتِسَابُ الْأَعْمَالِ وَقَالَ عليه السلام إِنَّ أفعالَ الْعِبَادِ مَخْلُوقَةٌ

ادراکی به دست می‌آید؛ یعنی واسطه‌ای بین عالم و معلوم وجود دارد که آگاهی به وسیله آن حاصل می‌شود؛ به عبارت دیگر، علم آن گاه حصولی است که بین فاعل شناسایی (سوژه) و متعلق شناسایی (ابژه) واسطه‌ای به نام صورت ادراکی در کار باشد.

۱. علم حضوری خطاناپذیر است، برخلاف علم حصولی که احتمال خطا در آن می‌رود.

۲. در علم حضوری، عالم دارای معلوم و دارای واقعیت است؛ ولی در علم حصولی، عالم دانای به معلوم و دانای به واقعیت است (رک. حسین، معصوم، مطالعات عقل محض در فلسفه کانت).

۱. معرفت فطری معرفتی از سوی خداوند است که در ضمیر و نهاد انسان نهادینه شده است (رک. شیخ صدوق، التوحید، ص ۳۲۹).

۲. معرفت اکتسابی، در مقابل معرفت فطری است که نتیجه فعل انسان است (محمود بن محمد، ملاحمی خوارزمی، المعتمد فی اصول الدین، ص ۲۴).

خَلْقٌ تَقْدِيرٌ لَا خَلْقَ تَكْوِينٍ<sup>۱</sup>. ابی بصیر می‌گوید: از امام صادق علیه السلام سؤال شد آیا معرفت اکتسابی است؟ فرمود: خیر. سؤال شد آیا از جانب خداوند و عطای الهی است؟ فرمود بله. مردم در معرفت دستی ندارند و برای آنان اکتساب عمل است.

از امام صادق علیه السلام نقل شده است:

عَنْ بُرَيْدِ بْنِ مُعَاوِيَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: لَيْسَ لِلَّهِ عَلَى خَلْقِهِ أَنْ يَعْرِفُوا وَ لِلْخَلْقِ عَلَى اللَّهِ أَنْ يُعْرِفَهُمْ وَ لِلَّهِ عَلَى الْخَلْقِ إِذَا عَرَفَهُمْ أَنْ يَقْبَلُوا؛<sup>۲</sup> مردم وظیفه‌ای در شناخت خداوند ندارند و این حق آنان بر خداست که خود را بشناساند و مردم در برابر خدا وظیفه دارند که چون خدا خود را بر آنان شناساند، او را بپذیرند.

همچنین در روایتی دیگر آمده است:

عَنْ يُونُسَ عَنْ حَمَّادٍ عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَى قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام: أَصْلَحَكَ اللَّهُ هَلْ جُعِلَ فِي النَّاسِ أَدَاةٌ يَسْأَلُونَ بِهَا الْمَعْرِفَةَ قَالَ فَقَالَ لَا قُلْتُ فَهَلْ كُفِّفُوا الْمَعْرِفَةَ قَالَ لَا عَلَى اللَّهِ الْبَيَانُ.<sup>۳</sup> عبدالاعلی می‌گوید به امام صادق علیه السلام عرض کردم: خدا خیرتان دهد! آیا برای مردم ابزاری برای شناخت قرار داده شده است؟ فرمود: نه. عرض کردم: آیا برای مردم تکلیفی درباره کسب معرفت وجود دارد؟ فرمود: بیان بر عهده خداوند است.

حتی در خصوص علم حضوری نیز روایاتی وجود دارد که دست بشر را از دریافت آن کوتاه کرده و آن را نور و موهبتی از جانب خداوند به انسان معرفی کرده‌اند؛ بنابراین، چگونه ممکن است که برای چنین علمی ابزار و معیاری در نظر

۱. شیخ صدوق، التوحید، ص ۴۱۶.

۲. الکافی، ج ۱، ص ۱۶۴.

۳. همان، ص ۱۶۳؛ احمد بن محمد، برقی، المحاسن، ج ۱، ص ۲۷۷؛ التوحید، ص ۴۱۴.

گرفت؟ چنانچه امام صادق علیه السلام فرمود: «لَيْسَ الْعِلْمُ بِالتَّعَلُّمِ إِنَّمَا هُوَ نُورٌ يَقَعُ فِي قَلْبٍ مَنْ يُرِيدُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَنْ يُبْدِيَهُ؛<sup>۱</sup> علم به یادگیری نیست؛ بلکه نوری است در قلب هر کسی که خدا هدایتش را اراده کرده است».

همچنین از امام باقر علیه السلام نقل شده است: «الْعِلْمُ نُورٌ يَقْذِفُهُ اللَّهُ فِي قَلْبٍ مَنْ يَشَاءُ؛<sup>۲</sup> علم نوری است که خداوند آن را در قلب هر کسی که بخواهد قرار می دهد».

در روایتی دیگر آمده است: «لَيْسَ عَلَى النَّاسِ أَنْ يَعْلَمُوا حَتَّى يَكُونَ اللَّهُ هُوَ الْمُعَلِّمَ لَهُمْ فَإِذَا عَلَّمَهُمْ فَعَلَيْهِمْ أَنْ يَعْلَمُوا؛<sup>۳</sup> مردم چیزی نمی آموزند، مگر اینکه آموزش دهنده آنان خداوند است. پس زمانی که خداوند به آنان آموخت، برعهده آنان است که یاد گیرند».

پس تا اینجا مشخص شد که معرفت فطری و علم حضوری، از جانب خداوند بوده و انسان را یارای دخالت در آن نیست و براین اساس، تعیین معیار برای آن دو، همانند تعیین معیار برای بدیهیات است؛ در نتیجه اطلاق تعیین معیار برای شناخت صحیح نبوده و چنانچه منصور بخواهد درباره تعیین معیار برای شناخت سخن بگوید، صرفاً می تواند درباره معرفت اکتسابی و علم حصولی صحبت کند.

### محور دوم

تعریف منصور هاشمی از شناخت، تعریف به حد (تعریف به ذاتیات) نبوده؛ بلکه تعریف به رسم (احکام و عوارض آن) است؛ در حالی که باید برای تبیین ماهیت شناخت، از تعریف به حد استفاده می کرد تا برای مخاطب مشخص شود که منظور او از شناخت چیست و دقیقاً می خواهد به مخاطب خود چه نتیجه ای را القاء کند.

۱. علی بن حسن، طبرسی، مشکاة الأنوار فی غرر الأخبار، ص ۳۲۶.

۲. جعفر بن محمد علیه السلام، مصباح الشریعة، ص ۱۶.

۳. المحاسن، ج ۱، ص ۲۰۰.



به عبارت دیگر، تمییز یک چیز از چیز دیگر، تمییز خوب از بد، حق از باطل و صحیح از غلط که منصور هاشمی در تعریف شناخت آورده است، از نتایج شناختی است که برای انسان درباره مسئله خاصی حاصل می‌شود؛ از این رو، هیچ‌گاه نمی‌توان «نتیجه شناخت» را به عنوان «تعریف شناخت» در نظر گرفت. وی در ادامه پس از بیان نتیجه شناخت به جای تعریف شناخت، مسئله معیار شناخت را مطرح کرده است تا به واسطه آن صحت تشخیص خوب از بد و حق از باطل را برای مسلمانان روشن کند؛ بنابراین، در ادامه تعریف آورده است: «روشن است که بدون معیار، قضاوت ممکن نیست و اگر فرضاً ممکن باشد نیز هر کسی به گونه‌ای قضاوت خواهد کرد و این خود نهایتاً قضاوت را ناممکن خواهد ساخت؛ زیرا بدون معیار، نمی‌توان تشخیص داد که کدام قضاوت درست و کدام نادرست است»<sup>۱</sup>.

آنچه تاکنون در سخنان منصور هاشمی در هاله‌ای از ابهام مانده، این است که بالأخره معلوم نشد که وی به دنبال معرفی معیار برای چه چیزی است؟ آیا او در صدد معرفی معیاری برای شناخت است یا اینکه می‌خواهد معیاری برای تمییز اضداد معرفی نماید! این ابهام از آنجا نشئت می‌گیرد که در ابتدای سخن، قصد تعریف شناخت را داشته و عملاً تعریف تمییز را ارائه کرده است؛ به عبارت دیگر، آنچه منصور هاشمی به عنوان «معیار» شناخت مطرح کرده، معیاری برای عوارض و احکام شناخت (تمییز) است، نه اینکه معیاری برای شناخت بوده باشد. به عبارتی: «ما قُصِدَ لَمْ يَقَعْ و ما وَقَعَ لَمْ يُقْصَد»<sup>۲</sup>.

بنابراین، با توجه به دیدگاه علمای اسلام که شناخت را به «مطلق علم و

۱. بازگشت به اسلام، ص ۱۷.

۲. قاعده تبعیت عقد از قصد که به قاعده «العقود تابعة للقصد» شهرت دارد، یکی از قواعد معروف فقهی است که مورد پذیرش فقهای شیعه، عقلا و نیز همه مسلمانان است؛ بنابراین، قاعده مذکور یک امر بدیهی است و نیازی به استدلال ندارد.

آگاهی و اطلاع»<sup>۱</sup> تعریف کرده‌اند، چنانچه شخصی بخواهد معیاری برای حصول شناخت در نظر بگیرد، باید معیاری برای «شناخت و عدم شناخت» و به عبارتی، معیاری برای «علم و عدم علم» معرفی کند؛ در صورتی که بر اساس تعریف منصور هاشمی، معیار مطرح شده معیاری برای تمییز خوب از بد، حق از باطل و صحیح از غلط است.

### معیار بودن عقل

منصور هاشمی از معیاری به نام عقل پرده برداشته و آن را به عنوان تنها معیار شناخت معرفی کرده و آورده است: «تنها چیزی که می‌تواند معیار شناخت انسان باشد، عقل است؛ چرا که عقل، تنها ابزار شناخت آدمی است و قوه مُدرکه‌ای جز آن در نفس او وجود ندارد».<sup>۲</sup>

ابهام تعریف شناخت از منصور هاشمی، دو فرض را پیش روی قرار می‌دهد که بررسی می‌شود:

الف. چنانچه منصور هاشمی متوجه اشتباه در تعریفش نشده و در واقع امر در صدد بیان معیاری برای «تمییز» اضداد است، باید گفت هیچ‌گاه عقل نمی‌تواند به عنوان معیاری برای تمییز در نظر گرفته شود؛ زیرا معیار تمییز در تمامی حوزه‌های شناختی، مبتنی بر شناخت یکی از طرفین (حق و باطل، کوچک و بزرگ، تمیز و کثیف و غیره) است و به واسطه شناخت یک طرف، به شناخت ضد آن دست می‌یابیم،<sup>۳</sup> ضمن اینکه شناخت هر کدام از اضداد هم، بر اساس

۱. محمد بن ابراهیم، صدرالدین شیرازی، الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الاربعة، ج ۳، ص ۲۷۸.

۲. بازگشت به اسلام، ص ۲۱.

۳. چنانچه در زبان اهل علم شایع است که «تُعرف الأشياء باضدادها». البته مقصود از «شناختن» تعریف اصطلاحی منطقی نیست؛ زیرا در منطق ثابت شده که اشیاء را از طریق ضد و نقطه مقابلشان نمی‌شود تعریف کرد، همان طوری که مقصود از «ضد» در اینجا منحصر به ضد اصطلاحی نیست که در فلسفه با «تقیض» فرق دارد. مقصود از ضد در اینجا، مطلق نقطه مقابل است (مرتضی، مطهری، مجموعه آثار، ج ۳، ص ۱۲۲).

معیارهای متفاوت و متناسب با آن میسر است. به عبارت دیگر، معیار تمییز، شناخت است و معیار شناخت در هر حوزه شناختی متغیر است.

ب. اگر مراد منصور هاشمی از تعریف یاد شده برای شناخت، معرفی معیاری برای «شناخت» باشد، گفته می‌شود عقل از درک تمامی حوزه‌های شناختی ناتوان است و به تبع نمی‌تواند به عنوان معیاری برای تمامی حوزه‌های شناختی قلمداد شود؛ همچنان که منصور هاشمی نیز در جایی از سخنانش به ناتوانی عقل از ورود به تمامی حوزه‌های شناختی اقرار کرده و گفته است: «عقل همه چیز را نمی‌داند؛ ولی هر چیزی که می‌داند، صحیح دانسته می‌شود و همین برای حجت بودن آن کافی است»<sup>۱</sup>.

بر اساس همین سخن، هنگامی که عقل همه چیز را نداند، به تبع نمی‌تواند معیار شناخت برای همه چیز باشد؛ از این رو، نمی‌توان آن را معیاری فراگیر در تمامی حوزه‌های شناختی دانست. ضمن اینکه اگر بخواهیم معیار بودن عقل را برای شناخت همه چیز بپذیریم، به معنای این نیست که حضور عقل، تضمینی برای صحت شناخت باشد؛ بلکه ممکن است عقل در تشخیص خوب از بد و حق از باطل اشتباه کند، همان طور بسیار اتفاق می‌افتد که عقل از مقدمات غلط، نتیجه غلط می‌گیرد. مخصوصاً این مسئله در رابطه با حوزه شناخت دین، کاملاً ملموس بوده و نتیجه تمسک به عقل، جهت اخذ دین را گرفتار شدن در قیاس‌های باطل دانسته‌اند. چنانچه امام سجاد علیه السلام در روایتی فرموده است:

إِنَّ دِينَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ لَا يُصَابُ بِالْعُقُولِ النَّاقِصَةِ وَالْأَرَءِ الْبَاطِلَةِ وَالْمَقَائِيسِ  
الْفَاسِدَةِ وَلَا يُصَابُ إِلَّا بِالتَّسْلِيمِ فَمَنْ سَلَّمَ لَنَا سَلِمَ وَمَنْ اقْتَدَى بِنَا هُدَى  
وَمَنْ كَانَ يَعْمَلُ بِالْقِيَاسِ وَالتَّرَائِي هَلَكَ وَمَنْ وَجَدَ فِي نَفْسِهِ شَيْئاً مِمَّا نَقُولُهُ  
أَوْ نَقْضِي بِهِ حَرْجاً كَفَرَ بِالَّذِي أَنْزَلَ السَّبْعَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ وَهُوَ لَا

يَعْلَمُ؛ همانا دین خدا را با عقل مردم و نظریات باطل و مقایسه‌ای فاسد شده نمی‌توان به دست آورد. دین خدا به دست نمی‌آید، مگر با تسلیم. پس هرکسی که تسلیم امر ما شود، در راه درست است و کسی که به ما اقتدا کند، هدایت می‌شود و کسی که به قیاس و نظر شخصی عمل کند، هلاک می‌شود و کسی که در باور خود چیزی غیر از آنچه ما گفته‌ایم را بیابد، به نازل‌کننده سوره حمد و قرآن عظیم کافر شده؛ در حالی که نمی‌داند.

برای نمونه، به برخی حوزه‌های شناختی اشاره می‌شود که عقل از ورود به عرصه آن ناتوان و عاجز است:

#### ۱. معیار شناخت اصول و فروع اعتقادی

قرآن کریم و اهل بیت علیهم‌السلام، تنها معیار شناخت اصول و فروع اعتقادی و باورهای دینی هستند که با وجود ثقلین، هر کدام از ائمه هدایت و ائمه کفر، حق و باطل، هدایت و ضلالت، معروف و منکر، عبادت و عصیان، ایثار و ذلت، ظلم و عدالت و غیره که مصادیقی برای اعتقادات و باورهای دینی هستند، شناخته شده و در این میان، نقش عقل، دریافت و تطبیق معیارهای نقلی (قرآن کریم و ائمه اهل بیت علیهم‌السلام) با مصادیق آن است.

#### قرآن کریم

قرآن کریم برترین معیار برای شناخت باورهای دینی است؛ چنانچه قرآن کریم درباره معیار بودن خود فرموده است: «تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا»<sup>۲</sup> زوال‌ناپذیر است کسی که بربنده خود فرقان [کتاب جدا سازنده حق از باطل] را نازل فرمود تا برای جهانیان هشداردهنده‌ای باشد».

۱. شیخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص ۳۲۴.

۲. سوره فرقان، آیه ۱.

همچنین امیرمؤمنان علی علیه السلام درباره این معیار بزرگ می‌فرماید: «كِتَابُ اللَّهِ تُبْصِرُونَ بِهِ، وَتَنْطِقُونَ بِهِ، وَتَسْمَعُونَ بِهِ، وَيَنْطِقُ بَعْضُهُ بِبَعْضٍ، وَيَشْهَدُ بَعْضُهُ عَلَى بَعْضٍ؛<sup>۱</sup> این کتاب خداست که با آن می‌توانید حقایق را ببینید و با آن بگویید و به وسیله آن بشنوید و قسمتی از آن به وسیله قسمتی دیگر به سخن می‌آید و برخی از آن گواه برخی دیگر است»؛ «كِتَابُ اللَّهِ بَيْنَ أَظْهُرِكُمْ نَاطِقٌ لَا يَغِيبُ لِسَانُهُ، وَبَيِّنٌ لَا تُهْدَمُ أَرْكَانُهُ، وَعِزٌّ لَا تُهْزَمُ أَعْوَانُهُ؛<sup>۲</sup> کتاب خداوند در میان شما سخنگویی است که هیچ‌گاه زبانش از بیان حق خسته نمی‌شود و خانه‌ای است که پایه‌هایش هرگز فرو نمی‌ریزد و نیرومندی است که یارانش شکست نمی‌خورند» و نیز: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى سُبْحَانَهُ أَنْزَلَ كِتَابًا هَادِيًا بَيِّنَ فِيهِ الْخَيْرَ وَالشَّرَّ؛<sup>۳</sup> خداوند کتابی هدایت‌کننده و راهنما برای انسان‌ها فرستاد و نیکی، بدی، خیر و شر را در آن بیان کرد».<sup>۴</sup>

### اُمّه اهل بیت علیهم السلام

بی‌تردید، امامان معصوم علیهم السلام در مسیر حق بوده و گفتار و رفتار هر کدام از آنان، به عنوان معیار شناخت حق مورد پذیرش است؛ چنانچه امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود: «فَوَالَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ إِنِّي لَعَلَى جَادَةِ الْحَقِّ وَإِنَّهُمْ لَعَلَى مِرَّةِ الْبَاطِلِ أَقُولُ مَا تَسْمَعُونَ وَاسْتَغْفِرُ اللَّهَ لِي وَلَكُمْ؛<sup>۱</sup> سوگند به آنکه جز او آفریدگار و معبودی نیست، بدانید که من در جاده حق قرار دارم و آنها (مخالفان و دشمنان علی علیه السلام) در لغزش‌گاه باطل قرار دارند».

### ۲. معیار شناخت فضایل و رذایل اخلاقی

معیار شناخت مسائل مربوط به اخلاق و ارزش‌های انسانی در جوامع بشری،

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۳۳.

۲. همان.

۳. همان، خطبه ۱۶۷.

۴. همان، خطبه ۱۹۷.

بر اساس معیارهایی است که در عرف انسانی تعریف شده و انسان‌ها بر اساس آن، همدیگر را خوش اخلاق یا بد اخلاق می‌پندارند؛ چنانچه امیرمؤمنان علی علیه السلام درباره برخی از این امور به معیارهای متفاوتی اشاره فرموده است:

قَدْرُ الرَّجُلِ عَلَى قَدْرِ هِمَّتِهِ، وَ صِدْقُهُ عَلَى قَدْرِ مُرُوءَتِهِ، وَ شَجَاعَتُهُ عَلَى قَدْرِ أَنْفَتِهِ، وَ عِفَّتُهُ عَلَى قَدْرِ غَيْرَتِهِ؛<sup>۱</sup> ارزش هر کس به اندازه همت او و راستگویی و صداقت هر کس به اندازه شخصیت اوست و شجاعت هر کس به اندازه بی‌اعتنایی وی (به دل‌بستگی‌ها) است و عفت هر کس به اندازه غیرت اوست.

بر این اساس، معیار شناخت هر کدام از ارزش‌ها و خُلقیات، عملکرد انسان بوده و تطبیق این معیارها با عملکرد انسان و نتیجه‌گیری از آن، بر عهده عقل است؛ از این رو، عقل در مقام معیار بودن برای شناخت خُلقیات نبوده و صرفاً به عنوان ابزاری در مسیر شناخت در خدمت انسان است.

### ۳. معیار شناخت محسوسات

تنها معیار در شناخت امور حسی، استقراء (تکرر حس) و آزمایش است که به این وسیله می‌توان به صحت و سقم آن در جهان خارج پی برد. البته باید به نقصان این نوع از شناخت آگاهی داشت و آن را به منزله شناخت تام در نظر نگرفت؛ از این رو، به برخی از نواقص این شناخت اشاره می‌شود:

۱. شناخت حسی فردی است و به فرد تعلق دارد؛ بنابراین، برای دیگران حجیت ندارد.

۲. شناخت حسی ظاهری است و صرفاً ظواهر را مشاهده کرده و ظواهر را درک می‌کند.

۳. این نوع از شناخت، حالی است و به زمان حال تعلق دارد؛ در نتیجه برای

۱. عبدالواحد، تمیمی آمدی، غررالحکم، ص ۴۴۸.

شناخت گذشته و آینده کاربرد ندارد.

۴. این شناخت، شناخت منطقه‌ای بوده و دارای محدودیت منطقه‌ای است؛ از این رو، فراتر از منطقه حسی خود را درک نمی‌کند.<sup>۱</sup> بنابراین، ارتباط عقل با مسائل مربوط به حس، صرفاً فهم معیار حس (استقراء و آزمایش) بوده و هیچ‌گاه به عنوان معیاری مستقل برای امور حسی در نظر گرفته نمی‌شود.

#### ۴. معیار شناخت امور عقلی

تنها معیار در شناخت عقلی، قیاس عقلی است که می‌توان از طریق مقایسه شناخت خود با سایر شناخت‌ها، پی به صحت آن شناخت برد. البته با توجه به انواع قیاس‌های منطقی، قیاس برهانی، تنها قیاسی است که توانایی معیار بودن شناخت عقلی را داشته و سایر قیاس‌ها از این مقام بی‌بهره‌اند. قیاس برهانی، قیاسی است که مفید نتیجه یقینی باشد؛ در حالی که سایر قیاس‌ها، یا به طور کلی فاقد تصدیق و حکم هستند و یا چیزی جز تصدیق ظنی ارائه نداده و یا اینکه برای ساکت کردن خصم به کار برده می‌شوند.<sup>۲</sup>

در این خصوص نیز مشاهده می‌شود که عقل به عنوان معیاری برای شناخت عقلی تلقی نشده؛ بلکه آنچه می‌تواند به عنوان معیار شناخت در این مسئله باشد، قیاس برهانی خواهد بود.

نتیجه اینکه، هیچ‌گاه عقل به عنوان معیاری ثابت در حوزه‌های مختلف شناختی نبوده و حتی در قلمرو شناخت عقلی نیز به طور مستقل قابلیت معیار بودن را نداشته است. منصور هاشمی در پاسخ به این نتیجه، اشکال دیگری مطرح کرده و گفته است: «شرع برای آنکه بتواند حجیت عقل را اثبات کند، نخست باید حجیت خودش اثبات شود؛ چرا که حجیت آن از حجیت عقل

۱. مرتضی، مطهری، مسئله شناخت، ص ۱۰۱.

۲. عبدالله، جوادی آملی، معرفت‌شناسی در قرآن، ص ۱۳۶.

روشن‌ترین است؛ در حالی که برای اثبات حجیت آن ابزاری جز عقل وجود ندارد و اثبات آن با خودش نیز بی‌معناست»<sup>۱</sup>.

گفته می‌شود اولاً، حجیت شرع با عقل اثبات نمی‌شود؛ بلکه عقل در مواجهه با شرع، سخن خداوند را از نقل می‌فهمد و می‌شناسد و اعلام می‌کند. حتی اگر شبهه شود که حتی خداوند نیز با عقل اثبات شده است، همین پاسخ داده می‌شود که عقل نقشی جز مفتاحیت نداشته و صرفاً از اراده تشریعی الهی پرده‌برداری می‌کند. ثانیاً، منصور هاشمی بین ابزار شناخت و معیار شناخت خلط کرده و از این خلط باطل، نتیجه باطل گرفته است. در قالب مثال می‌توان گفت: ترازو ابزار اندازه‌گیری وزن یک جسم است و وسیله تعیین معیار اندازه‌گیری آن، سنگ ترازو است. در واقع، شما می‌توانید با ابزاری به نام ترازو وزن جسمی را به دست آورید؛ اما آنچه به عنوان معیار وزن جسم شمرده می‌شود، سنگ ترازو است، نه خود ترازو. عقل همانند ترازویی است که بر اساس معیار تعیین شده، نتیجه را به شما اعلام می‌کند تا شناخت صحیح و لازم در موضوع مورد نظر برایتان حاصل شود. بنابراین، اینکه ما حجیت دین را با ابزار عقل فهم کرده‌ایم، بحثی متفاوت است از اینکه دین را با چه معیاری شناخته‌ایم؛ به عبارتی دیگر، همان گونه که هر کدام از ترازو و سنگ ترازو، قادر به اعلام نتیجه وزن‌کشی نیستند، عقل نیز به تنهایی چنین توانی در اعلام نتیجه حاصل شده از شناخت خود را ندارد؛ بلکه باید معیار دیگری به آن ضمیمه شود تا بتوانیم به صحت آن شناخت حکم کنیم؛ بنابراین، اگر دلیل عقلی (ابزار) مفید علم یا طمأنینه بود و از سویی شارع مقدس نیز اعتبار آن را امضا (معیار) کرد، در این صورت شناخت ایجاد شده حجت است.

ثالثاً، پذیرش سخن منصور هاشمی مستلزم دور است؛ زیرا در آن صورت، اثبات حجیت عقل با شرع بوده و اثبات حجیت شرع با عقل خواهد بود که امری باطل و غیر قابل قبول است.



### شناخت فرستاده خدا با عقل!

منصور هاشمی بر این باور است که معیار شناخت حجت و فرستاده الهی نیز با عقل آدمی ممکن بوده و هرگاه عقلای جامعه تشخیص دهند که فلانی می‌تواند فرستاده الهی باشد، پس باید از او تبعیت کرد.<sup>۱</sup> به عبارتی دیگر، ادراکات عقلی را برای تشخیص حجت الهی شرط کافی فرض کرده و مردم را در این خصوص از تمسک به نقل بی‌نیاز می‌شمارد. پاسخ به این دیدگاه در دو بخش ارائه می‌شود:

#### الف. عقل مُدرک است

در یک نگاه کلی، علوم به دو نوع دسته‌بندی می‌شود:

۱. علمی که ارتباطی به اعمال ما نداشته و صرفاً وظیفه کشف واقعیات و تطبیق آن با واقع را بر عهده دارد؛ مانند اینکه یک نصف دو است یا در منظومه شمسی ماه وجود دارد که البته این علوم یا بدیهی و یا نظری است که به بداهت منتهی می‌شود<sup>۲</sup> و مُدرک این علوم عقل نظری است.<sup>۳</sup>

۲. علمی که تصدیقاتی اعتباری بوده و ما آن را برای کارهای زندگی اجتماعی وضع می‌کنیم. به همین علت، این علوم مانند قسم اول خارجیت نداشته؛ بلکه ما به آنها ترتیب اثر خارجی می‌دهیم؛ مانند احکام و قوانین و سُننی که در اجتماع معمول شده است و نیز ریاستی که برای کسی قرار داده شود که هیچ وجود و حقیقت تکوینی ندارد؛ بلکه انسان به دلیل ضرورت‌هایی که در تشکیل اجتماع حس کرده، چنین اعتباری را قائل شده و منشأ چنین علمی عقل عملی انسان است.<sup>۴</sup>

از این رو، قسم اول، از خارج انتزاع شده و به اعتبار اینکه حقیقتاً مطابق با

۱. پایگاه رسمی منصور هاشمی خراسانی، پرسش و پاسخ ش ۵۶۰۶.

۲. محمدحسین، طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۸، ص ۵۳.

۳. همان، ج ۱۴، ص ۹۸.

۴. همان، ج ۸، ص ۵۴.

خارج است، آن را «صدق» و به اعتبار اینکه خارج، مطابق با آن است، «حق» نامیده می‌شود و در نتیجه، معنای صدق و حق بودن آن این می‌شود که این حقیقت ذهنی عیناً همان حقیقتی است که در خارج است و آن حقیقت که در خارج است، عیناً همین حقیقتی است که در ذهن است.

اما قسم دوم جز در ذهن انسان، ظرف تحقق نداشته و با خارج انطباق ندارد، مگر اینکه مصلحتی از مصالح زندگی، ما را وادار به آن کرده است تا آن را معتبر شمرده و منطبق بر خارج بدانیم، ولو اینکه حقیقتاً منطبق نباشد. بر این اساس، رئیس بودن زید به خاطر یک غرض اجتماعی است، مانند شیر بودن زید که به خاطر یک غرض تخیلی شعری بود.<sup>۱</sup>

با این بیان واضح شد که وظیفه عقل نظری، درک واقعیات خارجی و نیز وظیفه عقل عملی، درک اعتبارات و قوانینی است که آدمی برای ضرورت‌های زندگی اجتماعی وضع می‌کند.

آنچه در مسئله حجیت عقل ارزش دارد، مُدرکات ابتدایی عقل نظری است که بتواند به خودی خود و بدون کمک گرفتن از کتاب و سنت، شرع را اخذ کند که پس از آن بتوان با تمسک به قاعده ملازمه، احکام شرع و عقل از آنها احکام شرعی را به اثبات رساند. این در حالی است که احکام شرع از قبیل مدرکات بدیهی نیست که بتواند مورد درک عقل نظری واقع شده و به آن اطمینان داشت. به همین علت است که همه دانشمندان شائیتی برای عقل نظری در صغرای احکام عقلی قائل نیستند.

برخی از علمای اصولی می‌گویند:

ادراک احکام شرع برای عقل نظری به طور ابتدایی ممکن نیست و سر این مطلب واضح است؛ زیرا احکام خداوند توقیفی هستند و تنها راه علم

به آنها شنیدن از مبلغان احکام (ائمه معصومین علیهم‌السلام) است که از جانب خداوند منصوب شده‌اند؛ چرا که احکام خداوند از قضایای اولیه بدیهی نیست که با حواس ظاهری و باطنی حاصل شود. همچنین آنها را با حدس و تجربه نیز نمی‌توان یافت؛ بنابراین، تنها راه آن آگاهی یافتن از طریق مبلغان است.<sup>۱</sup>

نتیجه اینکه، انتخاب و معرفی فرستادگان الهی، صرفاً به واسطه اعلام و نص صریح روایی ممکن بوده و عقل در این عرصه جایگاهی ندارد.

### ب. عقل کاشف است

از آنجا که عقل هیچ دسترسی به ملاکات احکام ندارد، تنها جایگاهی که نسبت به شناخت احکام دارد، فهم آن حکمی است که جعل شده و دارای وجود خارجی است؛ در نتیجه، تا زمانی که اراده تشریح الهی محقق نشده و تا زمانی که حکمی از جانب الهی واقع نشده باشد، عقل چیزی برای فهم و درک نخواهد داشت. با این وجود، عقل در جایگاه کشف از واقع بوده و صلاحیت جعل حکم تشریحی و تغییر اراده تشریح الهی را ندارد؛<sup>۲</sup> بنابراین، چنانچه کسی بخواهد خود را به عنوان یکی از صاحب‌منصبان الهی به مردم معرفی کند، باید بینه‌ای روشن از جانب خدا داشته باشد تا عقل بتواند براساس ملاکات آن بینه، به حقانیت فرد مدعی شهادت دهد. قرآن کریم می‌فرماید:

قُلْ إِنِّي عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّي وَ كَذَّبْتُمْ بِهِ مَا عِندِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ إِنَّ  
الْحُكْمَ لِلَّهِ يَقُضُّ الْحَقُّ وَ هُوَ خَيْرُ الْفَاصِلِينَ؛<sup>۳</sup> بگو: من بر دلیل روشنی از  
سوی پروردگارم هستم و حال آنکه شما آن را تکذیب کردید، عذابی که

۱. محمد رضا، مظفر، أصول الفقه، ج ۳، ص ۳۴.

۲. رک. حمید، پارسانیا، درس گفتار اسفار، ج ۳، بحث اتحاد عاقل و معقول.

۳. سوره انعام، آیه ۵۷.

به آن شتاب دارید، در اختیار من نیست. فرمان و حکم فقط به دست خداست، همواره حق را بیان می‌کند و او بهترین داوران و جداکنندگان [حق از باطل] است.

بنابراین، عقل در خصوص معرفی فرستاده الهی یا معرفی هرآنکه ادعایی درباره مناصب الهی دارد، جایگاهی نداشته و وظیفه ذاتی او کشف و شناخت ایشان بر اساس نصوص معتبر است؛ بنابراین، باید مدعی منصب الهی با ارائه دلیلی روشن از جانب خداوند، از حکم و اراده تشریح الهی مبنی بر وجوب تبعیت مردم از خود، پرده برداشته و سپس آنان را به سوی خود دعوت کند. قرآن کریم می‌فرماید: «لِيَأْتِيَ كُنُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ؛<sup>۱</sup> تا مردم را هیچ عذر و بهانه و حجتی نباشد».

براین اساس تا زمانی که در خصوص حقانیت و وجوب تبعیت از فردی، حکم و بیان ویژه‌ای از جانب خداوند متعال صادر نشده و به دست مردم نرسیده باشد، نه تنها موافقت؛ بلکه مخالفت با آن مدعی نیز واجب خواهد بود.

### بینه

بینه همان دلیل روشنی است که بین حق و باطل جدایی انداخته و هیچ نقطه اتصالی بین آن دو باقی نمی‌گذارد.<sup>۲</sup> بر اساس سنت الهی در خصوص فرستادگان خود، فرد مدعی باید به یکی از موارد ذیل احتجاج کند تا به عنوان بینه‌ای الهی مورد پذیرش قرار گیرد:

### ۱. نص

نص در لغت به معنای چیزی است که اظهار و آشکار شود<sup>۳</sup> و در اصطلاح به معنای سخنی صریح و آشکار از سوی خداوند (آیات) یا ائمه معصومین علیهم‌السلام

۱. سوره نساء، آیه ۱۶۵.

۲. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص ۱۱۴.

۳. ابن منظور، لسان العرب، ج ۷، ص ۹۷.

(روایات) است که در فهم آن اختلافی وجود ندارد. چنانچه شیخ مفید در تعریف اصطلاحی نص آورده است: «الدلیل الذی لا یطرق إلیه الخلاف؛<sup>۱</sup> نص آن دلیلی است که در آن خلاف و شبهه‌ای راه ندارد».

همچنین فاضل مقداد آورده است: «اللفظ الذی لایحتمل غیر ما فهم منه؛<sup>۲</sup> نص همان لفظی است که احتمال خلاف معنای ظاهری اش داده نمی‌شود».

برای آنکه بتوان منصبی از مناصب الهی را درباره شخصی به اثبات رساند، باید به نصوصی مراجعه کرد که تعیین‌کننده امر بوده باشند؛ چنانچه اهل بیت علیهم‌السلام با نص شناخته شده و حتی برای معرفی وکلا یا نواب خود نیز از این روش بهره می‌جستند. حتی امام دوازدهم رضی الله تعالی عنده نواب خود را به این روش معرفی کرده و نایب چهارم خود را از نوشتن وصیت برای کسی بعد از خود به عنوان نایب پنجم بر حذر داشته است تا راه را بر مدعیان دروغین نیابت بر بندد. در این توقیع آمده است: «وَلَا تُوصِ إِلَى أَحَدٍ يَقُومُ مَقَامَكَ بَعْدَ وَفَاتِكَ؛<sup>۳</sup> و به کسی وصیت نکن تا بعد از وفاتت قائم مقامت باشد».

همچنین درباره معرفی جانشین جناب محمد بن عثمان آمده است:

محمد بن عثمان، به واسطه بیماری پیش از وفات خود خوابیده بود و جمعیت، اطراف او حلقه زده بودند. جعفر بن احمد، یکی از اصحاب خاص محمد بن عثمان بالای سر او نشست. همه می‌گفتند بعد از محمد بن عثمان، جعفر بن احمد نایب امام زمان رضی الله تعالی عنده خواهد بود. حسین بن روح هم که از خواص بود، پایین پای او نشسته بود. در دید مردم، حسین بن روح نسبت به جعفر بن احمد، درجه پایین‌تری داشت. محمد

۱. شیخ مفید، الفصول المختارة، ص ۲؛ و مفید، مسألان فی النص علی علی علیه‌السلام، ج ۲، ص ۳.

۲. علامه حلی، ارشاد الطالبین، ص ۳۳۸.

۳. کمال الدین و تمام النعمة؛ ج ۲، ص ۵۱۶؛ شیخ طوسی، الغيبة، ص ۳۹۵؛ فضل بن حسن، طبرسی، إعلام الوری، ص ۴۴۵ و تاج الموالید فی موالید الائمة و وفیاتهم، ص ۱۱۲.

بن عثمان چشم‌هایش را باز کرد و گفت: حضرت بقیة الله عنه السلام و وجه الشرف به من دستور دادند وصیت کنم حسین بن روح، نایب سوم باشد.<sup>۱</sup> با این بیان، چنانچه منصور هاشمی خود را در منصبی از مناصب الهی می‌داند، باید برای اثبات ادعایش نصوص معتبری را ارائه کند تا بتوان از آن طریق صدق ادعایش را تشخیص داد.

## ۲. معجزه

مسلمانان وظیفه دارند تا فقط از حجت‌های الهی تبعیت کرده و آنان را یاری کنند. از جمله نشانه‌هایی که توسط آن، حجت‌های راستین از مدعیان دروغین باز شناخته می‌شود، ارائه معجزه‌ای الهی است که به عنوان بینه‌ای روشن تلقی شده است. در روایتی آمده است:

عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام لِأَيِّ عِلَّةٍ أَعْطَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَنْبِيَاءَهُ وَرُسُلَهُ وَأَعْطَاكُمْ الْمُعْجِزَةَ فَقَالَ: لِيَكُونَ دَلِيلًا عَلَى صِدْقِ مَنْ أَتَى بِهِ وَالمُعْجِزَةُ عَلامَةٌ لِلَّهِ لَا يُعْطِيهَا إِلَّا أَنْبِيَاءُهُ وَرُسُلُهُ وَحُجَجُهُ لِيُعْرَفَ بِهِ صِدْقُ الصَّادِقِ مِنْ كَذِبِ الْكَاذِبِ؛<sup>۲</sup> ابی بصیر از امام صادق عليه السلام سؤال کرد: خداوند به چه علتی به انبیاء و رسولانش و به شما معجزه عطا کرد؟ امام عليه السلام فرمود: برای اینکه دلیلی بر صدق کسی باشد که آن را آورده است و معجزه، علامتی برای خداوند است که آن را به کسی جز انبیاء، رسولان و حجت‌هایش نمی‌دهد تا صدق صادق از کذب کاذب باز شناخته شود. اگرچه در سیره و کلا و نواب اهل بیت عليهم السلام معجزه نبوده است؛ اما بارها برای الزام خصم یا احتجاج بر حقانیت، کراماتی از خود نشان داده‌اند تا حقانیت خود را به اثبات برسانند. برای نمونه:

۱. الغيبة طوسی، ص ۳۷۰.

۲. شیخ صدوق، علل الشرائع، ج ۱، ص ۱۲۲.

شخصی در حالی که درباره نیابت جناب حسین بن روح مشکوک بود، به محضر ایشان آمد و در ازای مقداری طلا و پولی که آورده بود، رسید آنها را از جانب حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف طلب کرد. حسین بن روح فرمود: برو در دجله بینداز و بیا رسید آن را بگیر و برو. گفت: در دجله؟ گفت: بله. او هم رفت و طلاها را در دجله انداخت و پس از آنکه آمد، حسین بن روح کیسه‌ای نشانش داد و گفت: کیسه‌ای که می‌خواستی به من بدهی، همین است؟ گفت: بله آقا! همین بود. من آن را در دجله انداختم. دست شما چه می‌کند؟<sup>۱</sup>

چنانچه منصور هاشمی خود را در ردیف حجج الهی پنداشته یا خود را به عنوان نایب امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف می‌داند، باید برای اثبات حقانیت خود، معجزه یا کراماتی را به نمایش بگذارد؛ در حالی که به جهت فرار از این مطالبه، معجزات و کرامات را اموری خرافی می‌پندارد که پاسخ این ادعا در مباحث بعدی بررسی شده است.

### ۳. علم

همان طور که گذشت، منصور هاشمی مردم را موظف به اطاعت از خود کرده و مخالفت با خود را جایز نمی‌شمارد. این در حالی است که بر اساس دستور قرآن کریم، تنها اطاعت از خدا و رسولان و صاحبان امر (ائمه معصومین علیهم السلام) واجب بوده و در خصوص دیگران چنین دستوری وجود ندارد. قرآن کریم می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»<sup>۲</sup> ای کسانی که ایمان آورده‌اید! خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را اطاعت کنید».

بنابراین، ادعای منصور هاشمی از یکی از دو حالت خارج نیست. یا خود را در ردیف ائمه معصومین علیهم السلام و حجج الهی می‌داند که در آن صورت باید علم

۱. علی بن عبدالکریم، نیلی نجفی، منتخب الأنوار المضيئه، ص ۱۱۰.

۲. سوره نساء، آیه ۵۹.

اهل بیت علیهم السلام را بر اساس شاخصه‌های مطرح شده ارائه کند یا اینکه ادعای نیابت خاص از جانب ائمه معصومین علیهم السلام دارد که در آن صورت با مشکل انسداد باب نیابت مواجه شده و علاوه بر آن، نیاز به نص و معرفی وی از جانب امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف دارد تا بتوانیم به او اعتماد کنیم. برای نمونه، درباره مورد تأیید بودن علم جناب عثمان بن سعید و مجاز بودن مراجعه به وی آمده است: «به محضر امام علی النقی علیه السلام مشرف شدم، عرض کردم: یا بن رسول الله! من راهم دور است و نمی‌توانم خدمت شما برسم. درباره مسائلی که می‌خواهم بپرسم، چه کنم؟ حضرت فرمودند: از عثمان بن سعید سؤال کن. قول عثمان بن سعید، قول من است. خط او خط من و دست او دست من است».<sup>۱</sup>

بر اساس سه شاخصه مذکور درباره بیینه، منصور هاشمی شأنیت آن را ندارد که به عنوان حجت الهی مطرح شود و اطاعت از چنین فردی هیچ‌گونه وجه شرعی نداشته؛ بلکه از باب براءت، مخالفت با این مدعی پوشالی واجب شرعی است.

### مقدمه دوم: موانع شناخت

منصور هاشمی خراسانی گفته است: نظر کردن به چیزی که قابلیت شناخت دارد، هرگاه در روشنایی عقل صورت پذیرد، مقتضی شناخت آن چیز است، مانند نظر کردن به چیزی که قابلیت دیده شدن دارد و هرگاه در روشنایی نور انجام شود، مقتضی دیده شدن آن چیز است. با این حال بسیار پیش می‌آید که انسانی

۱. امام کاظم علیه السلام درباره اقسام علم امام فرمود: «مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ عَمِّهِ حَمَزَةَ بْنِ بَرِيعٍ عَنْ عَلِيِّ السَّائِي عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْأُولَى مُوسَى علیه السلام قَالَ قَالَ: مَبْلَغُ عِلْمِنَا عَلَى ثَلَاثَةِ وُجُوهِ مَاضٍ وَ غَائِبٍ وَ خَادِثٍ فَأَمَّا الْمَاضِي فَمُفَسَّرٌ وَ أَمَّا الْغَائِبُ فَمَرْبُورٌ وَ أَمَّا الْخَادِثُ فَقَدْ دَفَّ فِي الْقُلُوبِ وَ نَفَرَ فِي الْأَسْمَاعِ وَ هُوَ أَفْضَلُ عِلْمِنَا وَ لَا نَبِيَّ بَعْدَ نَبِيِّنَا؛ علی سائی از امام موسی کاظم علیه السلام نقل می‌کند که ایشان فرمود: دانش ما از سه جهت است، گذشته، آینده و آنچه پدیدار می‌شود؛ اما راجع به گذشته برای ما تفسیر شده و اما راجع به آینده نوشته شده و اما آنچه پدید آید، گاهی در دل افتد و گاهی در گوش اثر کند و این بهترین دانش ماست و در عین حال بعد از پیغمبر ما پیغمبری نیست» (علل الشرائع، ج ۱، ص ۲۶۴).

۲. الغیبة طوسی، ص ۳۵۴.



به چیزی نظر می‌کند تا خوبی یا بدی آن را بشناسد؛ ولی به غرض خود دست نمی‌یابد و گاهی به ضد غرض خود دست می‌یابد؛ به این معنا که خوب را بد و بد را خوب می‌شناسد. علت این ناکامی و اشتباه بزرگ، وجود عواملی در نفس آدمی است که مانع از تحقق شناخت برای او با وجود نظر کردن می‌شود، مانند پرده‌ای که پیش چشم او قرار گیرد و او را از دیدن چیزها باز می‌دارد. این عوامل شوم و خطرناک، موانع شناخت نامیده می‌شود؛ بنابراین، گرچه عقل مقتضی شناخت است، هنگامی به شناخت دست می‌یابد که مانعی بر سر راه آن قرار نداشته باشد و هرگاه مانعی بر سر راه آن قرار داشته باشد، قادر به شناخت نیست.

مهم‌ترین موانع شناخت عبارت است از:

#### ۱. جهل

جهل به معنای فقدان علم، مهم‌ترین مانع؛ بلکه اصل همه موانع شناخت است؛ چرا که نسبت آن با شناخت، مانند نسبت چیزی با ضد خود است و هیچ مانعی نیست، مگر اینکه از آن برخاسته است.<sup>۱</sup>

#### ۲. تقلید

یکی دیگر از موانع شناخت، تقلید است و آن، پیروی از گفتار یا کردار دیگری بدون دلیلی است که در پنج گونه رواج یافته است:

الف. تقلید از پیشینیان؛

ب. تقلید از عالمان؛

ج. تقلید از اکثریت؛

د. تقلید از ظالمان؛

ه. تقلید از کافران.<sup>۲</sup>

---

۱. بازگشت به اسلام، ص ۳۲.

۲. همان، ص ۴۰-۶۴.

### ۳. اهواء نفسانی

یکی دیگر از موانع شناخت، اهواء نفسانی است؛ چرا که نفس آدمی به اقتضای غرایز خود، خوشایندها و ناخوشایندهایی دارد که لزوماً مطابق با واقع نیست و بر شناخت او از آن تأثیر می‌گذارد.<sup>۱</sup>

### ۴. دنیاگرایی

یکی دیگر از موانع شناخت، دنیاگرایی است. منظور از دنیاگرایی، اولویت دادن به چیزهایی است که آدمی به اقتضای غرایز خود، برای زندگی دنیا، قطع نظر از زندگی آخرت، به آنها نیازمند است و فقدان آنها، لزوماً به زندگی آخرت زیانی نمی‌رساند.<sup>۲</sup>

### ۵. تعصب

تعصب یکی دیگر از موانع شناخت است. منظور از تعصب، نوعی وابستگی قومی، مذهبی یا سیاسی است که مبنای عقلی ندارد و مانع از انصاف در شناخت واقع است.<sup>۳</sup>

### ۶. تکبر

یکی دیگر از موانع شناخت، تکبر به معنای خود بزرگ‌پنداری است که در بی‌نیاز پنداشتن خود از شناخت حق نمود می‌یابد و به سرکشی از قبول آن می‌انجامد.<sup>۴</sup>

### ۷. خرافه‌گرایی

یکی دیگر از موانع شناخت، خرافه‌گرایی است. منظور از خرافه، انگاره‌ای مخالف با عادت است که بنیادی بر عقل و شرع ندارد و روشن است که اندیشیدن

۱. همان، ص ۶۴-۷۰.

۲. همان، ص ۷۰.

۳. همان، ص ۷۴.

۴. همان، ص ۷۷.

برپایه آن، از شناخت حق باز می‌دارد.<sup>۱</sup>

### نقد و بررسی

پیش از ورود به بررسی مقدمه دوم از گفتار منصور هاشمی در کتاب بازگشت به اسلام گفته می‌شود که اولاً، نخستین ادعای منصور هاشمی این بود که: «معیار شناخت، خود نیازی به شناخت ندارد؛ چرا که اگر خود، نیازی به شناخت داشته باشد، شناخت آن نیز خود به معیاری نیازمند خواهد بود و این به معنای تسلسل است که امکان ندارد».<sup>۲</sup>

با حفظ این سخن، اگر معیار شناخت ممکن است با موانعی مواجه شود که او را از شناخت صحیح باز دارد، آیا در این صورت به معیاری دیگر برای شناخت معیار قبلی نیاز نداریم تا شفافیت آن را تأیید یا رد کند؟ ضمن اینکه ممکن است معیار بعدی نیز با موانعی دیگر مواجه شده و باز نیاز به معیار دیگری پیدا شود و این همان تسلسلی است که منصور هاشمی نگران آن بود و در نهایت به آن گرفتار شده است؛ بنابراین، معیار مطرح شده از سوی منصور هاشمی توان آن را ندارد تا همیشه و در همه حال روشنگر شده و معیاری برای رهیافت و شناخت باشد.

ثانیاً، موارد مذکور از سوی منصور هاشمی، هیچ‌گاه نمی‌تواند به عنوان موانع شناخت بوده باشد؛ بلکه بسیاری از این موارد، موانعی برای «پذیرش حق»، پس از حصول شناخت است. چنانچه تکبر، غرور، تعصب، جهل و اهواء نفسانی، مواردی هستند که انسان را از پذیرش حق وامی‌دارند، نه اینکه مانعی برای شناخت بوده باشند. برای نمونه، می‌توان ابلیس را مثال زد که علیرغم شناختن حق، دچار موارد فوق شده و از پذیرش حق سرباز زد. چنانچه قرآن کریم در آیاتی از این مسئله پرده برداشته و فرموده است: «وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ

۱. همان، ص ۸۴.

۲. همان، ص ۲۱.

فَسَجِدُوا لِلَّهِ إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ<sup>۱</sup> و آن گاه که به فرشتگان گفتیم: برای آدم سجده کنید. پس همگان سجده کردند، مگر ابلیس که تکبر ورزید» و نیز: «قَالَ مَا مَنَعَكَ إِلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِّنْهُ خَلَقْتَنِي مِن نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِن طِينٍ<sup>۲</sup> خداوند متعال به ابلیس فرمود: چه چیزتورا مانع از سجده شد، وقتی تورا امر کردم؟ پاسخ داد من از او بهترم، مرا از آتش و او را از خاک آفریده‌ای».

همچنین درباره قوم یهود آیاتی نازل شد که نشان‌دهنده آن است که آنان با وجود کبر، تعصب و تقلید از پیشینیان و علمای خود، در شناخت پیامبر اکرم ﷺ مشکلی برایشان به وجود نیامد و هیچ کدام از موارد مذکور مانع شناخت به حساب نیامده؛ بلکه اینها موانعی برای پذیرش حضرت ﷺ شد، پس از آنکه ایشان را به درستی شناخته بودند. قرآن کریم می‌فرماید:

الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَإِنَّ فَرِيقًا مِّنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ<sup>۳</sup> گروهی که ما بر آنها کتاب فرستادیم (حضرت محمد ﷺ) را به خوبی می‌شناسند، همان گونه که فرزندان خود را می‌شناسند؛ ولکن گروهی از آنان (از راه عناد) حق را کتمان می‌کنند، در صورتی که علم به آن دارند.

بنابراین، موارد مذکور در سخنان منصور هاشمی نمی‌تواند موانعی برای شناخت قلمداد شود؛ بلکه این موارد، موانعی برای پذیرش حق بوده و می‌توان موانع حقیقی شناخت را از سخنان قرآن کریم دریافت کرد. برای نمونه، «حس‌گرایی» از جمله موانع شناخت در قرآن است که بسیاری را از شناخت خداوند منع کرده است. توضیح بیشتر اینکه، انس انسان با محسوسات تا اندازه‌ای است که برخی را در موضوعات نامحسوس و ماورای محسوسات دچار سردرگمی کرده و آنان را

۱. سوره بقره، آیه ۳۴.

۲. سوره اعراف، آیه ۱۲.

۳. سوره بقره، آیه ۱۴۶.

از تحصیل شناخت در خصوص مسائل غیرحسی منع می‌کند تا جایی که همین مسئله برای بسیاری از مردم، به عنوان مانعی برای شناخت خداوند بوده و در پاسخ پیامبران الهی گفته‌اند: «لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً»<sup>۱</sup> هرگز به تو ایمان نیاوریم، جز آنکه خدای را آشکار ببینیم» و نیز: «وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْنَا الْمَلَائِكَةُ أَوْ نَنزَى رَبَّنَا»<sup>۲</sup> و کسانی که به لقای ما امید ندارند، گفتند: چرا فرشتگان بر ما نازل نشدند یا پروردگاران را نمی‌بینیم؟».

گذشته از اشکالات فوق، به بررسی آنچه منصور هاشمی به عنوان موانع شناخت مطرح کرده است، می‌پردازیم:

### ۱. جهل

منصور هاشمی جهل را اولین مانع شناخت دانسته و آن را به «فقدان علم» تعریف کرده و گفته است: «جهل به معنای فقدان علم، مهم‌ترین مانع؛ بلکه اصل همه موانع شناخت است؛ چرا که نسبت آن با شناخت، مانند نسبت چیزی با ضد خود است».<sup>۳</sup>

در پاسخ به این سخن گفته می‌شود: اولاً، اگرچه ضد واژه علم، جهل است؛<sup>۴</sup> اما باید توجه داشت که فقدان علم، یکی از مصادیق فرعی جهل بوده و در طول تاریخ چه بسیار افرادی که در حین برخورداری از علم، جاهل نیز بوده‌اند؛ در نتیجه، نمی‌توان جهل را به طور مطلق، به فقدان علم تعریف کرد. چنانچه امیرمؤمنان علیه السلام می‌فرماید: «رُبَّ عَالِمٍ قَدْ قَتَلَهُ جَهْلُهُ؛ چه بسا عالمی که جهلش او را هلاک کرد».<sup>۵</sup> علاوه بر آن، براساس شواهد قرآنی و روایی، جهل به معانی

۱. سوره بقره، آیه ۵۵.

۲. سوره فرقان، آیه ۲۱.

۳. بازگشت به اسلام، ص ۳۲.

۴. خلیل بن احمد، الفراهیدی، العین، ج ۲، ص ۱۵۲.

۵. نهج البلاغه، ص ۴۸۷.

متعدد دیگری نیز اطلاق می‌شود. برای نمونه، در قرآن کریم صفت جهل به انجام‌دهندگان فعل قبیح نسبت داده شده و حال آنکه بسیاری از آنان به فعل قبیح خود علم داشته‌اند:

### آیه اول

«قَالَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ وَإِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُنْ مِنَ الْجَاهِلِينَ»<sup>۱</sup> گفت: پروردگارا! زندان نزد من محبوب‌تر است از آنچه اینها مرا به سوی آن می‌خوانند! و اگر مکر و نیرنگ آنها را از من باز نگردانی، به سوی آنان متمایل خواهم شد و از جاهلان خواهم بود!<sup>۲</sup>

منظور از آیه فوق این است که گناه موجب جهالت است؛ از این رو، مشاهده می‌شود فردی همچون حضرت یوسف علیه السلام که عالم به تمامی امور بود، انتخاب لذت آنی و چشم‌پوشی از رضای خداوند را جهل محض می‌دانست.<sup>۳</sup>

### آیه دوم

«قَالَ هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَأَخِيهِ إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ»<sup>۴</sup> گفت: آیا دانستید با یوسف و برادرش چه کردید، آن گاه که جاهل بودید؟!<sup>۵</sup>

در این آیه، جهل تنها به معنای ندانستن نیست؛ بلکه غلبه هوس‌ها و نوعی بی‌توجهی است؛ از این رو، هرچند انسان گناهکار عالم باشد، باز هم ممکن است جاهل باشد؛ زیرا توجه ندارد و آتش دوزخ را برای خودش می‌خرد.<sup>۶</sup>

### آیه سوم

«أَتَّخِذُنَا هُزُؤًا قَالَ أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ»<sup>۷</sup> آیا ما را به بازی گرفته‌ای؟

۱. سوره یوسف، آیه ۳۳.

۲. محسن، قرآنی، تفسیر نور، ج ۶، ص ۵۶.

۳. سوره یوسف، آیه ۸۹.

۴. تفسیر نور، ج ۶، ص ۱۱۴.

۵. سوره بقره، آیه ۶۷.

(موسی) گفت: به خدا پناه می‌برم از اینکه از جاهلان باشم!» این تعبیر بیانگر آن است که به بازی گرفتن دیگران کار انسان‌های نادان است.<sup>۱</sup>

### آیه چهارم

«لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ النِّسَاءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ»<sup>۲</sup> آیا شما به جای زنان، از روی شهوت به سراغ مردان می‌روید؟! شما قومی جاهل هستید!».  
اولاً، منظور آیه این است که شما خود را به بی‌اعتنایی می‌زنید. توجه شود که این گونه جهالت‌ها توأم با علم است و ارتباطی با فقدان علم ندارد؛ یعنی عامل گناه نسبت به قبح عمل خود، آگاهی و علم لازم را دارد؛ اما نسبت به آن بی‌اعتناست.

ثانیاً، با توجه به اینکه «علم به شیء» به معنای «حصول شناخت نسبت به شیء» است، چنانچه بخواهیم جهل را به معنای فقدان علم بدانیم، به این معنا می‌شود که جهل به معنای فقدان شناخت است! در آن صورت چگونه ممکن است که جهل مانع چیزی باشد که نیست.

براین اساس، اینکه منصور هاشمی جهل را در معنای فقدان علم منحصر کرده، حرف باطلی است. البته اگر منصور هاشمی جهل را نقیض عقل می‌دانست،<sup>۳</sup> به صواب نزدیک‌تر بود؛ زیرا در برخی از احادیث نیز، جهل در مقابل عقل قرار گرفته و ارتباطی با فقدان علم ندارد. برای نمونه، امیرمؤمنان علی علیه السلام می‌فرماید: «هیچ بی‌نیازی همچون عقل و هیچ فقری مانند جهل نیست»؛<sup>۴</sup> همچنین می‌فرماید:

۱. فصل بن حسن، طبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۲۹۸.

۲. سوره نمل، آیه ۵۵.

۳. خلیل نحوی می‌گوید: «عقل نقیض جهل است» (معجم مقاییس اللغة، ج ۴، ص ۶۹) و همچنین در نزد راغب، «عقل به قوه‌ای که آماده قبول علم است»، گفته می‌شود (مفردات الفاظ القرآن، ص ۵۷۷).

۴. نهج البلاغه، حکمت ۵۴.

«عقل هدایت و نجات می‌بخشد و جهل گمراه و نابود می‌گرداند»،<sup>۱</sup> ضمن اینکه در حدیث معروف «جنود عقل و جهل»، عقل در برابر جهل قرار گرفته و علاوه بر آن، علم به عنوان یکی از جنود عقل برشمرده شده است.<sup>۲</sup> البته مراد منصور هاشمی از بیان اینکه جهل اولین مانع شناخت است، ترغیب مردم به کسب علم و شناخت درباره خود اوست تا علاوه بر شناخت حقیقت ادعایی‌اش، با مصداق آن نیز آشنا شوند. وی با لحاظ کردن این مسئله آورده است:

علم به یک چیز، برای شناخت آن کافی نیست و علم به مصداق آن نیز ضروری است... شناخت حق و باطل از حیث مفهوم دشوار نیست و با کوشش ذهن حاصل می‌شود؛ ولی شناخت آنها از حیث مصداق دشوار است و جز با کوشش جوارح حاصل نمی‌شود؛ از این رو، مردم در مصداق چیزی اختلاف می‌کنند که در مفهوم آن اختلافی ندارند.<sup>۳</sup>

## ۲. تقلید

منصور هاشمی تقلید را دومین مانع شناخت معرفی کرده و یکی از موارد تقلید مذموم را تقلید از فقهای عظام شیعه دانسته و در این باره گفته است:

بسیاری از مسلمانان، خصوصاً در کشورهایمانند ایران، عراق و لبنان، اختیار مرجعی از آنان برای تقلید را بر هر مسلمانی واجب می‌شمارند و عمل بدون آن را باطل و غیر قابل قبول می‌پندارند، در حالی که دلیل بیشتر آنان برای این اعتقاد، فتوای عالمانشان به آن است و این به معنای تقلید آنها بر پایه تقلید است که دوری باطل و بی‌معناست؛ چرا که مسلماً

۱. غررالحکم، ح ۲۱۵۱.

۲. الکافی، ج ۱، ص ۲۱.

۳. بازگشت به اسلام، ص ۳۳.



تقلید، برخلاف اصل طبیعی است و طبعاً بی‌نیاز از دلیل نیست و دلیل آن نمی‌تواند مبتنی بر خودش باشد و با این وصف، چاره‌ای جز اجتهاد در تقلید نیست، در حالی که آنها نوعاً در تقلید خود مقلدند؛ چرا که برای آن دلیلی از شرع یا عقل نمی‌شناسند، مگر توهمی که برای برخی پدید آمده است مبنی بر اینکه تقلید از عالمان، از باب رجوع عاقلان به متخصص است، در حالی که این توهم، از واقعیت به دور است؛ چرا که متخصص در نگاه عاقلان، بسته به موضوعی که درباره آن به او رجوع می‌کنند متفاوت است و در نگاه آنان، متخصص در دین کسی است که رجوع به او آنان را به یقین می‌رساند؛ مانند رسول خدا ﷺ، نه کسی که رجوع به او تنها مفید ظن است مانند مجتهد!... تقلید از عالمان به هیچ روی مجزی نیست و اجتهاد بر عموم مسلمانان واجب است.<sup>۱</sup>

برای پاسخ کلی به این شبهه، باید ضمن تعریف تقلید فقهی، به نکاتی توجه کرد: «تقلید در اصطلاح فقه، عمل کردن به فتوای مجتهد است؛ به عبارت دیگر، آن گاه که عمل و رفتار انسان با استناد به فتوای فقیه انجام پذیرد، از وی تقلید کرده است».<sup>۲</sup>

براین اساس، مقلد کسی است که از حاصل تلاش علمی مجتهد بهره‌مند می‌شود و با توجه به اینکه شناخت را به معنای علم و مطلق آگاهی<sup>۳</sup> دانستیم، صرف مراجعه به مجتهد و دریافت پاسخ، مرتبه‌ای از علم و آگاهی و شناخت را برای پرسشگر ایجاد خواهد کرد؛ در نتیجه، نه تنها تقلید مانع شناخت نیست؛ بلکه روشی برای تحصیل شناخت برای عامه مردم نیز به شمار می‌رود؛ اما اینکه آیا شناخت حاصل شده از راه تقلید صحیح بوده یا نه، بحث دیگری است.

۱. همان، ص ۴۸-۵۰.

۲. امام خمینی، تحریر الوسیله، ج ۱، ص ۷، م ۲.

۳. الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الاربعة، ج ۳، ص ۲۷۸.

علاوه بر پاسخ فوق، در سخن ادعایی منصور هاشمی، به چهار شبهه اشاره شده است که در ادامه بررسی می‌شود:

شبهه اول: «منشأ اعتقاد مردم به وجوب تقلید، فتوای فقهاست و این به معنای تقلید آنها بر پایه تقلید است که دوری باطل و بی‌معناست»<sup>۱</sup>.

پاسخ: منشأ اعتقاد مردم به وجوب تقلید، سیره قطعی عقلاست که توسط عقل بیان شده و توسط متون دینی امضاء شده است؛ به بیان دیگر، طریق مراجعه به متخصص، طریق عقلایی بوده و منشأ عقلی دارد؛ از این رو، فقها با توجه به این طریق عقلایی، امضای شارع در خصوص وجوب تقلید از فقیه متخصص را بیان کرده‌اند که نام این عمل، فتوای فقیه بر وجوب تقلید نیست تا دور حاصل شود؛ بلکه مراجعه به متخصص در امور دینی، فتوای همان عقلی است که منصور هاشمی از آن دم زده و آن را به تنهایی معیار شناخت می‌داند! بنابراین، فقیه بر اساس آیات و روایات، فتوای عقل را در خصوص لزوم به متخصص، تأیید و مشروعیت این عمل را به مردم ابلاغ کرده است.

شبهه دوم: «مردم برای دریافت دلیل وجوب تقلید، چاره‌ای جز اجتهاد در تقلید ندارند؛ در حالی که آنها نوعاً در تقلید خود مقلدند؛ چرا که برای آن دلیلی از شرع یا عقل نمی‌شناسند»<sup>۲</sup>.

پاسخ: همان طور که گفته شد، وجوب تقلید طریق عقلایی دارد و علاوه بر آن مورد امضای شرع نیز قرار گرفته است. چنانچه در نگاه اول، قرآن کریم مسلمین را به دو گروه فقیهان اندازدهنده و مؤمنان اندارشونده تقسیم کرده و فرموده است:

وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرْنَا مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ<sup>۳</sup> و شایسته

۱. بازگشت به اسلام، ص ۴۸-۵۰.

۲. همان.

۳. سوره توبه، آیه ۱۲۲.

نیست مؤمنان همگی (به سوی میدان جهاد) کوچ کنند، چرا از هر گروهی از آنان، طایفه‌ای کوچ نمی‌کند (و طایفه‌ای در مدینه بماند) تا در دین (و احکام اسلام) آگاهی یابند و به هنگام بازگشت به سوی قوم خود، آنها را بیم دهند؟! شاید (از مخالفت فرمان پروردگار) بترسند و خودداری کنند! بر اساس این تقسیم‌بندی، جامعه مسلمین به لحاظ معرفتی به دو دسته تقسیم شده‌اند که بایستی عده‌ای به فهم و فقه رسیده و عده‌ای دیگر از فهم و فقه آنان استفاده کنند؛ از این رو، به التزام عقلی، تبعیت غیر فقیه از فقیه واجب است؛ چرا که در غیر این صورت، این تقسیم‌بندی و دستور به تفقه و انذار بیهوده خواهد بود.

تفقه در دین به معنای فهمیدن تأویل دین<sup>۱</sup> است که می‌تواند مرحله‌ای فراتر از علم به دین و شناخت مسائل و مبانی آن باشد؛ از این رو، قرآن کریم و روایات معصومین علیهم‌السلام حکم به وجوب کفایی و لزوم دستیابی به تفقه در دین را صادر کرده و بر لزوم تبعیت عملی از فقها تأکید فرموده‌اند. آنچه از آیه نفر مبنی بر وجوب تفقه و تقلید برمی‌آید، این است که:

اولاً، با استفاده از لولای تحضیضیه<sup>۲</sup> در «فَلَوْلَا نَفَرْنَا مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ» وجوب نفر برای تفقه استفاده شده است.

ثانیاً، «لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ» به عنوان غایت نفر است که با توجه به وجوب نفر، وجوب تفقه نیز استفاده می‌شود تا هر کدام از نافرین بر اساس استعداد خود به فهم و فقه دین دست یافته و بر اساس فقه خود مردم را انذار دهند. طبیعی است که میزان و صحت فهم هر کدام با دیگری در یک سطح نخواهد بود؛ اما

۱. دعا النبوی صلى الله عليه وآله لابن عباس فقال: «اللهم عَلِّمَهُ الدِّينَ وَفَقِّهَهُ فِي التَّأْوِيلِ أَيْ فَهِّمَهُ تَأْوِيلَهُ وَ مَعْنَاهُ» محمد بن مكرم، ابن منظور: لسان العرب، ج ۱۳، ص ۵۲۲.

۲. تحضیض مصدر باب تفعیل از ماده «حَضَّ» به معنی وادار کردن، اصرار ورزیدن و برانگیختن است و ادات تحضیض، حروفی است که این معنا را افاده می‌دهد. این حروف در ابتدای کلام واقع شده و عبارت است از: لولا، لوما، هلاً، ألا و آلاً.

با این حال، خداوند متعال انذار هر کدام از فقها را حجت دانسته، به تبعیت از آنها دستور داده است. البته این سخن ناظر به هرمنوتیک نبوده و با دریافت و فهم شخصی متفاوت است؛ زیرا در تفقه دینی، آنچه ضابطه استنباط است، قواعد حاکم بر آن بوده و از هرگونه تأویل، تفسیر و برداشت شخصی مبری است. قابل توجه اینکه روایات معصومین علیهم السلام نیز بر وجوب تفقه در دین تأکید کرده و فرموده‌اند:

عَلَيْكُمْ بِالتَّفَقُّهِ فِي دِينِ اللَّهِ، وَلَا تَكُونُوا أَعْرَابًا؛ فَإِنَّهُ مَنْ لَمْ يَتَفَقَّهْ فِي دِينِ اللَّهِ، لَمْ يَنْظُرِ اللَّهُ إِلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَلَمْ يُزَكَّ لَهُ عَمَلًا؛ تفقه در دین خدا بر شما واجب است و همانند بادیه‌نشینان نباشید؛ همانا کسی که در دین خدا تفقه نکند، خداوند در روز قیامت به او توجهی نمی‌کند و عملش را تزکیه نمی‌فرماید.

ثالثاً، «لِينذَرُوا قَوْمَهُمْ» غایت نفرو تفقه است که بر این اساس، انذار قوم نیز به تبع آنان واجب خواهد شد.<sup>۱</sup>

رابعاً، حذر در «لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ» غایت نفرو تفقه و انذار است؛ بنابراین، به استناد دلالت آیه، وجوب حذر نیز از انذار فقیه استنباط می‌شود. البته باید توجه داشت که منظور از حذر، حذر عملی است؛ در نتیجه توقع و مطلوب خداوند این است که مردم بعد از آنکه احکام الهی برای آنها بیان شد، عملاً متحذر شوند و این حذر و پرهیز جز با عمل به فتوای فقیه تحقق پیدا نمی‌کند؛ چرا که مراد از حذر عملی حجیت فتوای مجتهد و لزوم قبول قول مجتهد به صورت عملی بوده و صرف التزام قلبی ملاک نیست.

۱. الکافی، ج ۱، ص ۷۵.

۲. «المُنذِرُ: المَعْلِمُ الَّذِي يُعْزَفُ الْقَوْمَ بِمَا يَكُونُ قَدْ دَهَمَهُمْ مِنْ عَدُوٍّ أَوْ غَيْرِهِ وَأَصْلُ الْإِنذَارِ الْإِعْلَامُ» (لسان العرب، ج ۵، ص ۲۰۳).

گاهی انداز کردن از باب دلالت مطابقه<sup>۱</sup> و گاهی از جهت دلالت تضمن<sup>۲</sup> و گاهی از طریق دلالت التزام<sup>۳</sup> است. همان گونه که بیان شد، آیه شریفه صراحت در وجوب انداز برای فقیه دارد؛ از این رو، اگر مجتهدی بر حرمت و یا وجوب مطلبی فتوا داد، آن فتوا به دلالت تضمن، حکم الهی محسوب می‌شود و انجام ندادن آن، مستوجب عقاب الهی خواهد بود.

بنابراین، بر اساس آیه نفر، تفقه و انداز واجب کفایی است و لازمه این وجوب، تبعیت و حذر عملی عوام مردم از فقهاست. توجه به این نکته ضروری است که نگاه نخستین اسلام بر تفقه بوده و کسانی را که از استطاعت تفقه برخوردارند، بر این امر دعوت کرده است. از سویی، باب تقلید را باز گذاشته و مقلدان را در رجوع به هر کدام از فقها مختار کرده است تا مردم بتوانند به تشخیص آگاهانه خود، احکام‌شان را از آنان دریافت کنند؛ در نتیجه، می‌توان همین نوع از تقلید را که بر پایه علم و آگاهی است، نوعی از تفقه در مرحله نازل‌تر دانست.

شبهه سوم: «توهمی برای برخی پدید آمده است مبنی بر اینکه تقلید از عالمان، از باب رجوع عاقلان به متخصص است؛ در حالی که این توهم، از واقعیت به دور است؛ چرا که متخصص در دین کسی است که رجوع به او مردم را به یقین می‌رساند، مانند رسول خدا ﷺ، نه کسی که رجوع او تنها مفید ظن است؛ مانند مجتهد!»<sup>۴</sup>

پاسخ: اولاً، باور به اینکه رجوع به معصومین علیهم‌السلام همواره مفید یقین و کشف حقیقت تلقی می‌شود، سخن باطلی است؛ زیرا ممکن است در هنگام مراجعه به معصوم علیهم‌السلام، ایشان در حال تقیه بوده و واقع امر الهی را به شخص مراجعه‌کننده

۱. دلالت لفظ (دال) بر تمام معنا (مدلول).

۲. دلالت لفظ (دال) بر جزئی از معنا (مدلول).

۳. دلالت لفظ (دال) بر امری خارج از مدلول.

۴. بازگشت به اسلام، ص ۴۸-۵۰.

ارائه ندهد. برای نمونه، به روایاتی اشاره می‌شود:

روایت اول:

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ  
عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عَمْرٍو الْكِنَانِيِّ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَا أَبَا  
عَمْرٍو أَرَأَيْتَكَ لَوْ حَدَّثْتُكَ بِحَدِيثٍ أَوْ أَفْتَيْتُكَ بِفُتْيَا ثُمَّ جِئْتَنِي بَعْدَ ذَلِكَ  
فَسَأَلْتَنِي عَنْهُ فَأَخْبَرْتُكَ بِخِلَافِ مَا كُنْتُ أَخْبَرْتُكَ أَوْ أَفْتَيْتُكَ بِخِلَافِ  
ذَلِكَ بِأَيِّهِمَا كُنْتَ تَأْخُذُ قُلْتُ بِأَحَدَيْهِمَا وَ أَدَعُ الْآخَرَ فَقَالَ قَدْ أَصَبْتَ يَا أَبَا  
عَمْرٍو أَبِي اللَّهِ إِلَّا أَنْ يُعْبَدَ سِرًّا أَمَا وَاللَّهِ لَئِنْ فَعَلْتُمْ ذَلِكَ إِنَّهُ لَخَيْرٌ لِي وَ لَكُمْ  
وَ أَبِي اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ لَنَا وَ لَكُمْ فِي دِينِهِ إِلَّا التَّقِيَّةَ؛<sup>۱</sup> ابی عمرو کنانی، گوید:  
امام صادق عليه السلام فرمود: ای اباعمر! بگو بدانم اگر برایت حدیث یا فتوایی  
باز گفتم، سپس باز آمدی و از آن پرسیدی و به تو خبری برخلاف خبر  
اول دادم یا فتوایی مخالف فتوای اول دادم، به کدام عمل می‌کنی؟ گفتم:  
به آنکه تازه‌تر است و آن دیگری را رها می‌کنم، فرمود: درست گفתי ای  
اباعمر، خداوند نخواستہ عبادت شود، مگر پنهانی. آگاه باش به خدا  
قسم که اگر شما چنین کنید، برای شما و من بهتر است و خدا برای ما و  
شما در دین خود جز تقیّه را نخواستہ است.

روایت دوم:

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ عَامِرٍ  
عَنْ دَاوُدَ بْنِ الْحُصَيْنِ عَنْ رَجُلٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ  
وَ هُوَ بِالْحِيرَةِ فِي زَمَانِ أَبِي الْعَبَّاسِ إِنِّي دَخَلْتُ عَلَيْهِ وَ قَدْ شَكَّ النَّاسُ فِي  
الصَّوْمِ وَ هُوَ وَاللَّهِ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ فَقَالَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ أَصُمْتَ  
الْيَوْمَ فَقُلْتُ لَا وَ الْمَائِدَةُ بَيْنَ يَدَيْهِ قَالَ فَادْنُ فَكُلْ قَالَ فَدَنَوْتُ فَأَكَلْتُ قَالَ وَ

قُلْتُ الصَّوْمُ مَعَكَ وَ الْفِطْرُ مَعَكَ فَقَالَ الرَّجُلُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام تُفْطِرُ يَوْمًا مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ فَقَالَ إِي وَ اللَّهِ أَنْ أُفْطِرَ يَوْمًا مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ يُضْرَبَ عُنُقِي؛ راوی می‌گوید: حضرت صادق عليه السلام در آن موقع که در زمان ابوالعباس سفاح در حیره بود، فرمود: من پیش ابوالعباس رفتم. مردم از اینکه آن روز ماه رمضان است یا نه در شک بودند، با اینکه به خدا سوگند روز اول ماه رمضان بود. سلام کردم. گفت: یا اباعبدالله شما روزه دارید؟ گفتم: نه. سفره غذا مقابل ابوالعباس بود. گفت: بفرمایید بخورید. من جلو رفتم، خوردم و گفتم: روزه را به دستور تو می‌گیریم و به دستور تو می‌خوریم. آن مرد که راوی حدیث بود، به حضرت صادق عليه السلام گفت: در روز ماه رمضان روزه می‌خورید؟ فرمود: آری به خدا قسم یک روز از ماه رمضان را روزه بخورم، بهتر است از اینکه گردنم زده شود.

ثانیاً، با توجه به این قاعده مسلم که مراجعه به متخصص دارای طریق عقلایی بوده و طریق عقلایی نیز یقینی است؛ در نتیجه، شخص مکلف با عمل به دستور متخصص مأذون خواهد بود. بنابراین، شخص مکلف مأمور به کشف واقع نبوده؛ بلکه وظیفه او صرفاً مراجعه به متخصص و همچنین قدم گذاشتن در طریق عقلایی یقینی است؛ خواه با این روش به امر واقعی دست یافته و خواه نیافته باشد. بر این اساس، با توجه به اینکه در حال حاضر دسترسی به معصومین علیهم السلام امکان‌پذیر نیست، همان طریق عقلایی مراجعه به متخصص به قوت خود باقی مانده و مکلف، موظف به رجوع به مجتهدان و متخصصان است؛ خواه از این طریق به امر واقعی دست یافته و خواه نیافته باشد.

ثالثاً، دستورات معصومین علیهم السلام با ده‌ها واسطه به دست ما رسیده است که اگر بخواهیم نقل و گفته غیر معصومین را ظن‌آور و غیر یقینی بدانیم، در آن صورت جایی برای اعتماد به راویان حدیث باقی نخواهد ماند؛ زیرا دریافت دستورات

معصومین علیهم السلام به صورت مستقیم برایمان ممکن نیست. بنابراین، تقلید از فقیه جامع‌الشرایط برای افرادی که از امکان یا توان اجتهاد و تحصیل مقدمات اجتهاد برخوردار نیستند، واجب بوده و صرف رجوع یا تقلید از فقیه برای فرد مکلف یقین‌آور خواهد بود. شبهه چهارم: «تقلید از عالمان به هیچ روی مجزی نیست و اجتهاد بر عموم مسلمانان واجب است»<sup>۱</sup>.

پاسخ: اولاً، اجتهاد در دین جهت فهم تکلیف و وظیفه شرعی نیاز به تحصیل علمی دارد که برای تمامی مسلمانان مقدور نیست؛<sup>۲</sup> چرا که یا امکان تحصیل نداشته یا از استعداد لازم جهت کسب این علوم برخوردار نیستند. ثانیاً، اگر نتیجه اجتهاد مجتهدان یقین‌آور نیست و تنها مفید ظن است، پس چگونه ممکن است که اجتهاد غیر مجتهدان در دین مفید یقین بوده و قطع‌آور باشد؛ اما اجتهاد مجتهدانی که به ابزار استنباط مجهز هستند، یقین‌آور نیست؟! این در حالی است که منصور هاشمی یقینی نبودن نتیجه اجتهاد مجتهدان را دلیل

---

۱. بازگشت به اسلام، ص ۴۸-۵۰.

۲. مهم‌ترین علوم به عنوان پیش‌نیاز اجتهاد در دین عبارت است از:

- تخصص در ادبیات عرب و مسائل صرف و نحو، به مقداری که بتواند مفاهیم قرآن و روایات را بفهمد.
- قدرت تشخیص معانی عرفی که در بین مردم رایج است از معانی دقیق عقلی و پرهیز از مسائل عقلی و فلسفی در فهم معانی عرفی.
- آشنایی با علم منطق به مقدار مورد نیاز در استنباط حکم شرعی.
- تسلط به مسائل مهم اصول فقه که در استنباط حکم شرعی مؤثر هستند.
- تخصص در علم رجال و روایان احادیث.
- شناخت کافی بر قرآن و سنت که مهم‌ترین مقدمه اجتهاد است.
- داشتن تمرین و ممارست با فروع فقهی و تطبیق آنها با اصولشان تا به این وسیله ملکه استنباط برای او حاصل شود.
- آشنایی کامل با شهرت فتوایی (نظریه مشهور بین فقها) و اجماع (نظریه مورد اتفاق علما).
- آشنایی با نظریاتی از اهل سنت که در زمان ائمه علیهم السلام رایج بوده است و ...



بر عدم جواز تقلید دانسته و از سویی هم تمام مردم را مکلف به کسب اجتهاد دانسته و نتیجه آن را یقینی می‌داند!

### ولایت مطلقه فقیه

منصور هاشمی خراسانی پس از آنکه به زعم خود، حجیت مراجعه یا تقلید از فقیه جامع‌الشرایط را مورد خدشه قرار داد، امکان پذیرش ولایت مطلقه فقیه را مخدوش دانسته و گفته است:

گروهی از آنان در کشورهایمانند ایران، درباره عالمان خود غلو می‌کنند و آنها را گماشتگانی از جانب خدا و سرپرستانی مانند پیامبر ﷺ می‌دانند و مانند خدا و پیامبر ﷺ فرمان می‌برند، چونان یهودیان که خداوند درباره آنان فرموده است: «اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّهِ؛ عالمان و راهبان خود را خداوندگاران جز خداوند گرفتند». با این وصف، امر به پیروی از گفتار و کردار معصوم، مستلزم نهی از پیروی گفتار و کردار غیر معصوم است و امر خداوند به هر دو امکان ندارد... انصاف آن است که اطاعت بی‌چون و چرا از کسانی که ممکن است خواسته یا ناخواسته، به خلاف فرمان خدا و پیامبر ﷺ فرمان دهند، معقول نیست و نمی‌تواند واجب باشد و این از مسائل ضروری در اسلام است، تا جایی که بعید نیست معتقد به وجوب آن، سفیه باشد و مانند کودکان، محجور شمرده شود.<sup>۲</sup>

این متن سه شبهه دارد که در ادامه بررسی می‌شود:

شبهه اول: «گروهی از آنان در کشورهایمانند ایران، درباره عالمان خود غلو می‌کنند و آنها را گماشتگانی از جانب خدا و سرپرستانی مانند پیامبر ﷺ می‌دانند

۱. سوره توبه، آیه ۳۱.

۲. بازگشت به اسلام، ص ۴۹.

و مانند خدا و پیامبر ﷺ فرمان می‌برند، چونان یهودیان که خداوند درباره آنان فرموده است: «اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّهِ».<sup>۱</sup>

پاسخ: اولاً مقام و منزلت علمای شیعه از جانب ائمه معصومین علیهم‌السلام تبیین و سرپرستی شیعیان در عصر غیبت از جانب معصومین علیهم‌السلام به آنان واگذار شده است. برای نمونه، به چند روایت اشاره می‌شود:

#### سرپرستی ایتام آل محمد علیهم‌السلام

قَالَ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرَّضَا علیه‌السلام: «يُقَالُ لِفَقِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ: يَا أَيُّهَا الْكَافِلُ لِأَيْتَامِ آلِ مُحَمَّدٍ، الْهَادِي لِضُعَفَاءِ مُحِبِّيهِ وَ مَوَالِيهِ قِفْ حَتَّى تَشْفَعَ لِكُلِّ مَنْ أَخَذَ عَنْكَ؛<sup>۲</sup> روز قیامت به فقیه گفته می‌شود: ای سرپرست ایتام آل محمد! ای هدایت‌کننده ضعفا و دوستداران آل محمد! بایست و هر کدام از آنان را خواستی شفاعت کن».

#### هدایت‌گترین راه

قال اميرالمؤمنين علیه‌السلام: «أَهْدَى سَبِيلًا فِيكُمْ الْعُلَمَاءُ وَ الْفُقَهَاءُ؛<sup>۳</sup> هدایت‌گترین راه‌ها در بین شما، راه علماء و فقهاست».

#### حاکمیت علمای شیعه بر مردم

عَنْ عُمَرَ بْنِ حَنْظَلَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام. عَنْ رَجُلَيْنِ مِنْ أَصْحَابِنَا... مَنْ كَانَ مِنْكُمْ مِمَّنْ قَدْ رَوَى حَدِيثَنَا وَ نَظَرَ فِي حَالِنَا وَ حَرَامِنَا وَ عَرَفَ أَحْكَامَنَا فَلْيُرِضُوا بِهِ حَكْمًا فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا فَإِذَا حَكَمَ بِحُكْمِنَا فَلَمْ يَقْبَلْهُ مِنْهُ فَإِنَّمَا اسْتَخَفَّ بِحُكْمِ اللَّهِ وَ عَلَيْنَا رَدٌّ وَ الرَّادُّ عَلَيْنَا الرَّادُّ عَلَى اللَّهِ وَ هُوَ عَلَى حَدِّ الشَّرِكِ بِاللَّهِ؛<sup>۴</sup>

۱. همان.

۲. احمد بن علی، طبرسی، الإحتجاج علی أهل اللجاج، ج ۱، ص ۱۷.

۳. ابراهیم بن محمد، تقفی، الغارات، ص ۲۱۰؛ ابن طاووس، كشف المحجة لثمره المهجة، ص ۲۶۷؛ محمدباقر، مجلسی، بحار الأنوار، ج ۳۰، ص ۲۴؛ حبیب‌الله بن محمد، هاشمی خویی، منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغة، ج ۳، ص ۳۸۶.

۴. الکافی، ج ۱، ص ۶۷.

هر کدام از شما که حدیث ما را روایت کند و در حلال و حرام ما نظر دارد و احکام ما را می‌داند، به حکمیت او راضی شوند که او را حاکم شماها مقرر ساختم و اگر طبق حکم ما قضاوت کند و از او نپذیرد (کسی که حکم بر ضرر اوست) همانا حکم ما را سبک شمرده و ما را رد کرده و راد بر ما بر خدا رد کرده و این خود در مرز شرک به خداست».

### رهبری دل‌های ضعیف‌ای شیعه

«قَالَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عليه السلام: لَوْلَا مَنْ يَبْقَى بَعْدَ غَيْبَةِ قَائِمِكُمْ عجل الله فرجه الشريف مِنَ الْعُلَمَاءِ الدَّاعِينَ إِلَيْهِ وَالدَّالِّينَ عَلَيْهِ، وَالدَّابِّينَ عَنْ دِينِهِ بِحُجَجِ اللَّهِ، وَ الْمُتَقِدِّينَ لِضَعْفَاءِ عِبَادِ اللَّهِ مِنْ شِبَاكِ إِبْلِيسَ وَ مَرَدَّتِهِ، وَ مِنْ فِخَاخِ النَّوَاصِبِ لَمَا بَقِيَ أَحَدٌ إِلَّا ارْتَدَّ عَنْ دِينِ اللَّهِ، وَ لَكِنَّهُمْ الَّذِينَ يُمَسِّكُونَ أَرْمَةَ قُلُوبِ ضَعْفَاءِ الشَّيْعَةِ كَمَا يُمَسِّكُ صَاحِبُ السَّفِينَةِ سُكَّانَهَا أَوْلَيْكَ هُمْ الْأَفْضَلُونَ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ؛<sup>۱</sup> اگر در دوران غیبت قائم آل محمد عليه السلام علمایی نبودند که مردم را به سوی او هدایت و راهنمایی و با حجت‌های الهی از دینش دفاع کنند و شیعیان ضعیف را از دام‌های شیطان و پیروانش رهایی داده و از دام ناصبی‌ها نجات بخشند، کسی در دین خدا پا برجا نمی‌ماند و همه مرتد می‌شدند؛ ولی آنان رهبری دل‌های شیعیان ضعیف را با قدرت در دست گرفته و حفظ می‌کنند؛ چنان که ناخدای کشتی سکان و فرمان کشتی را نگاه می‌دارد؛ بنابراین، آنان نزد خدا والاترین انسان‌ها هستند».

### مرزبانان اعتقادات مردم

قَالَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عليه السلام: «الْعُلَمَاءُ شِيعَتِنَا مُرَابِطُونَ فِي الثَّغْرِ الَّذِي يَلِي إِبْلِيسَ وَ عَفَارِيئَهُ، يَمْنَعُونَهُمْ عَنِ الْخُرُوجِ عَلَى ضَعْفَاءِ شِيعَتِنَا، وَ عَنْ أَنْ يَتَسَلَّطَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ وَ شِيعَتُهُ النَّوَاصِبُ. أَلَا فَمَنْ انْتَصَبَ لِذَلِكَ مِنْ شِيعَتِنَا كَانَ أَفْضَلَ مِمَّنْ جَاهَدَ الرُّومَ وَ التُّرْكَ وَ الْخَزَرَ أَلْفَ مَرَّةٍ، لِأَنَّهُ يَدْفَعُ عَنْ أَدْيَانِ مُحِبِّينَا، وَ ذَلِكَ يَدْفَعُ عَنْ

۱. حسن بن علی عليه السلام (امام یازدهم)، التفسیر المنسوب إلى الإمام الحسن العسكري عليه السلام، ص ۲۴۴.

أَبْدَانِهِمْ<sup>۱</sup>. علمای شیعیان ما، مزدارانی هستند که در برابر ابلیس و لشکریانش صف کشیده‌اند و از تسلط ابلیس و پیروان او بر شیعیان و از حمله آنها به شیعیان ما که توانایی دفاع از (عقاید و آموزه‌های) خود را ندارند، جلوگیری می‌کنند. آگاه باشید ارزش آن عالمان شیعه که این چنین خود را در معرض دفاع قرار داده‌اند، هزاران بار بالاتر از سپاهیان و مجاهدانی است که در برابر هجوم دشمنان اسلام (از کفار گرفته تا روم و ترک و خزر) مبارزه می‌کنند؛ زیرا علمای شیعه نگهبانان دین شیعیان و دوستان ما هستند؛ در حالی که مجاهدان، حافظ مرزهای جغرافیایی هستند».

ثانیاً، مقایسه تقلید و اطاعت یهودیان از علمای خود با اطاعت شیعیان از علمای شیعه، قیاس باطلی بوده و وجه افتراق این دو توسط امام صادق علیه السلام بیان شده است. فردی به امام صادق علیه السلام عرض می‌کند که عوام و بی‌سوادان یهود راهی نداشتند، جز اینکه از علمای خود هر چه می‌شنوند قبول و پیروی کنند. اگر تقصیری هست، متوجه علمای یهود است. چرا قرآن کریم عوام الناس بیچاره را که چیزی نمی‌دانستند و فقط از علمای خود پیروی می‌کردند، مذمت می‌کند؟ چه فرقی بین عوام یهود و بین عوام ما وجود دارد؟ اگر تقلید و پیروی عوام از علماء مذموم است، پس عوام ما نیز که از علمای ما پیروی می‌کنند باید مورد ملامت و مذمت قرار گیرند. اگر آنها نمی‌بایست قول علمای خود را بپذیرند، اینها نیز نباید بپذیرند. حضرت فرمود:

بَيْنَ عَوَامِنَا وَ عُلَمَائِنَا وَ عَوَامِّ الْيَهُودِ وَ عُلَمَائِهِمْ فَرْقٌ مِنْ جِهَةٍ وَ تَسْوِيَةٌ مِنْ جِهَةٍ أَمَّا مِنْ حَيْثُ اسْتَوَوْا فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ ذَمَّ عَوَامَّنَا بِتَقْلِيدِهِمْ عُلَمَاءَهُمْ كَمَا ذَمَّ عَوَامَّهُمْ وَ أَمَّا مِنْ حَيْثُ افْتَرَقُوا فَلَا؛ عوام و علمای ما و عوام و علمای یهود از یک جهت فرق دارند و از یک جهت مثل هم‌اند. از آن جهت که مثل

هم هستند، خداوند عوام را نیز به آن نوع تقلید از علماء مذمت کرده و اما از آن جهت که فرق دارند نه. آن شخص عرض کرد: یا ابن رسول الله توضیح بدهید. حضرت فرمود: عوام یهود علمای خود را در عمل دیده بودند که صریحاً دروغ می‌گویند، از رشوه پرهیز ندارند، احکام و قضاوت‌ها را به خاطر رو درباستگی‌ها و رشوه‌ها تغییر می‌دهند، درباره افراد و اشخاص عصبیت به خرج می‌دهند، حب و بغض شخصی را دخالت و حق یکی را به دیگری می‌دهند. آن گاه فرمود: به حکم الهامات فطری عمومی که خداوند در سرشت هر کس تکوینی قرار داده می‌دانستند که هر کس که چنین اعمالی داشته باشد، نباید قول او را پیروی کرد، نباید قول خدا و پیغمبران خدا را با زبان او قبول کرد و به همین منوال است. اگر عوام ما نیز در فقهای خود، اعمال خلاف، تعصب شدید، تزاحم بر سر دنیا، طرفداری از طرفداران خود هرچند ناصالح باشند، کوبیدن مخالفان خود هرچند مستحق احسان و نیکی باشند، را حس کنند و باز هم چشم خود را ببندند و از آنها پیروی کنند، عیناً مانند همان عوام یهودند و مورد مذمت و ملامت هستند و فرمود: *أَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِنًا لِنَفْسِهِ حَافِظًا لِدِينِهِ مُخَالِفًا عَلَى هَوَاهُ مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ فَلِلْعَوَامِ أَنْ يُقَلِّدُوهُ؛* و اما هر یک از فقها که خوددار و حافظ دین خود و مخالف هوای نفس و مطیع فرمان مولای خود باشد، باید عوام از او تقلید کنند.<sup>۱</sup>

شبهه دوم: «با این وصف، امر به پیروی از گفتار و کردار معصوم، مستلزم نهی از پیروی گفتار و کردار غیر معصوم است و امر خداوند به هر دو امکان ندارد».<sup>۲</sup>  
پاسخ: اولاً، اگر چنین باشد، اولین کسی که نباید سخنش مورد توجه قرار گیرد، شخص منصور هاشمی خراسانی است که هیچ نسبتی با معصومین علیهم‌السلام ندارد.

۱. الإحتجاج علی أهل اللجاج، ج ۲، ص ۴۵۷.

۲. بازگشت به اسلام، ص ۴۹.

ثانیاً، در مواردی مشاهده شده است که معصومین علیهم السلام، نه تنها مردم را از پیروی از فتوای غیر معصوم منع نفرموده؛ بلکه آنان را به دریافت فتوا از فقهای هم‌چون یونس بن عبدالرحمن، ابان بن تغلب، محمد بن مسلم، زرارة بن اعین، ابوبصیر، زکریا بن آدم، عثمان بن سعید و محمد بن عثمان بن سعید ترغیب کرده‌اند.<sup>۱</sup> شبهه سوم: «انصاف آن است که اطاعت بی‌چون و چرا از کسانی که ممکن است خواسته یا ناخواسته، برخلاف فرمان خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمان دهند، معقول نیست و نمی‌تواند واجب باشد و این از مسائل ضروری در اسلام است تا جایی که بعید نیست که معتقد به وجوب آن، سفیه باشد و مانند کودکان، محجور شمرده شود».<sup>۲</sup>

پاسخ: اطاعت از ولایت فقیه، اطاعتی مطلق است؛ اما این اطاعت مطلق به معنای بی‌ضابطه بودن و آزادگی عمل بر اساس اهواء و آراء شخصی فقیه نیست؛ بلکه ولی فقیه تنها در چارچوب فقه اسلامی آزادی عمل داشته و مأمور به اجرای فرامین الهی است؛ اما منصور هاشمی از مفهوم ولایت مطلقه فقیه برداشت نامناسبی کرده و آن را هم‌ردیف «حکومت دیکتاتوری» یا «آزادی مطلقه فقیه» دانسته است؛ از این رو، پذیرش ولایت مطلقه فقیه همان پذیرش ولایت مطلقه فقه است که توسط فقیه جامع‌الشرایط و مبسوط‌الید در جامعه اسلامی اجرا شده و مسلمین موظف به پذیرش این امر هستند.

### ۳. خرافه‌گرایی

منصور هاشمی، خرافه‌گرایی را یکی دیگر از موانع شناخت دانسته و در این باور تا جایی پیش رفته که باور به معجزه داشتن اهل بیت علیهم السلام را مصداقی از خرافه‌گرایی مسلمانان معرفی کرده است. وی در این باره گفته است:

۱. محمد بن حسن، حرعاملی، وسائل الشیعة، ج ۱۸، ص ۱۰۷-۱۱۰؛ سید عبدالله، شبر، اصول اصلیه، ص ۱۳۸؛ احمد بن علی، نجاشی، الرجال، ص ۷.

۲. بازگشت به اسلام، ص ۴۹.

پیشوایان اهل بیت، انسان‌هایی دانا و وارسته بوده‌اند که در ظاهر با دیگران تفاوتی نداشته و مدعی معجزه و علم غیب نبوده‌اند... به هر حال اکنون خیال‌پردازی در اهل تشیع، به قدری نهادینه شده است که اگر مسلمانی آنان را به سوی واقع‌گرایی درباره پیشوایان اسلام دعوت کند، او را به ناصبی‌گری متهم می‌کنند؛ بلکه این خرافه‌گرایی در آنان به قدری ریشه دوانده است که اگر مصلحی آنان را به سوی اصلاح عقیده یا عملی دعوت کند، به جای دلایل عقلی و شرعی، از او معجزه می‌طلبند و به جای قول احسن، از او توقع کرامت دارند؛ آن هم به صورتی که از هر فال‌بین دوره‌گرد یا جادوگر تازه‌کاری ساخته است.<sup>۱</sup>

در این متن به چهار شبهه اشاره شده است که مورد بررسی قرار می‌گیرد: شبهه اول: «پیشوایان اهل بیت، انسان‌هایی دانا و وارسته بوده‌اند که در ظاهر با دیگران تفاوتی نداشته و مدعی معجزه و علم غیب نبوده‌اند».<sup>۲</sup> پاسخ: اینکه ائمه معصومین علیهم‌السلام انسان‌هایی دانا و وارسته بوده و در ظاهر خلق با مردم تفاوتی نداشته‌اند، جای تردید نیست؛ اما این سخن ارتباطی با تفاوت جایگاه و همچنین برخورداری ایشان از قدرت‌هایی الهی ندارد؛ چرا که بر اساس باورهای اعتقادی شیعه، ائمه معصومین علیهم‌السلام دارای معجزات متعددی بوده و در بسیاری از موارد مردم را از غیبات باخبر می‌ساختند. برای نمونه، به چند روایت اشاره می‌شود:

### روایت اول

معجزه علامتی برای شناخت مدعی صادق از مدعی کاذب است که نه تنها پیامبران الهی؛ بلکه تمامی ائمه معصومین علیهم‌السلام نیز از آن برخوردار بوده‌اند. امام صادق علیه‌السلام فرمود:

۱. همان، ص ۹۱.

۲. همان.

عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام لَأَيِّ عِلَّةٍ أَعْطَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَنْبِيَاءَهُ وَرُسُلَهُ وَأَعْطَاكُمْ الْمُعْجِزَةَ فَقَالَ: لِيَكُونَ دَلِيلًا عَلَيَّ صِدْقٍ مَنْ أَتَى بِهِ وَالمُعْجِزَةُ عَلامَةٌ لِلَّهِ لَا يُعْطِيهَا إِلَّا أَنْبِيَاءُهُ وَرُسُلُهُ وَحُجَّتُهُ لِيُعْرَفَ بِهِ صِدْقُ الصَّادِقِ مِنْ كَذِبِ الكاذِبِ؛<sup>۱</sup> ابی بصیر از امام صادق علیه السلام سؤال کرد: خداوند به چه علتی به انبیاء و رسولانش و به شما معجزه عطا کرد؟ امام علیه السلام فرمود: برای اینکه دلیلی بر صدق کسی باشد که آن را آورده است و معجزه علامتی برای خداوند است که آن را به کسی جز انبیاء و رسولان و حجت هایش نمی دهد تا صدق صادق از کذب کاذب باز شناخته شود.

### روایت دوم

امیرمؤمنان علی علیه السلام در مقام احتجاج با مرد یهودی و اثبات صدق وصایتش، خود را دارای معجزه آشکار دانست و فرمود:

إِنَّ لَنَا حُجَّةً هِيَ الْمُعْجِزَةُ الْبَاهِرَةُ ثُمَّ نَادَى جِمَالَ الْيَهُودِ يَا أَيَّتُهَا الْجِمَالُ أَشْهَدِي لِمُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله وَ لِوَصِيِّهِ فَتَبَادَرَ الْجِمَالُ صَدَقْتَ صَدَقْتَ يَا وَصِيَّ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله وَ كَذَبَ هَؤُلَاءِ الْيَهُودُ فَقَالَ عَلِيُّ عليه السلام هَؤُلَاءِ جِنْسٌ مِنَ الشُّهُودِ يَا ثِيَابَ الْيَهُودِ الَّتِي عَلَيْهِمْ أَشْهَدِي لِمُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله وَ لِوَصِيِّهِ فَنَطَقَتْ ثِيَابُهُمْ كُلُّهَا صَدَقْتَ صَدَقْتَ يَا عَلِيُّ نَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله حَقًّا وَ أَنَّكَ يَا عَلِيُّ عليه السلام وَصِيُّهُ حَقًّا؛<sup>۲</sup> علی علیه السلام در احتجاج با مرد یهودی فرمود: همانا حجت ما همان معجزه نمایان و آشکار است. سپس شتر مرد یهودی را مورد خطاب قرار داد و فرمود: ای شتر! به حقانیت محمد صلى الله عليه وآله و وصی او شهادت بده. سپس شتر پیشی گرفت و گفت: تصدیق می کنم تو را، تصدیق می کنم تو را ای وصی محمد صلى الله عليه وآله. این مرد یهودی دروغ می گوید.

۱. علل الشرائع، ج ۱، ص ۱۲۲.

۲. شیخ صدوق، معانی الأخبار، ص ۲۴؛ محمد بن حسن، حر عاملی، إثبات الهداة بالنصوص و المعجزات، ج ۳، ص ۴۴۰؛ بحار الأنوار، ج ۱۰، ص ۱۷.



علی علیه السلام فرمود: این از عالم غیب است. ای لباس مرد یهودی که برتن او هستی! به حقانیت محمد صلی الله علیه و آله و وصی او شهادت بده. پس لباس او به سخن در آمد و گفت: تصدیق می‌کنم تو را، تصدیق می‌کنم تو را ای علی علیه السلام. شهادت می‌دهم که حقیقتاً محمد صلی الله علیه و آله رسول خدا و تو حقیقتاً وصی او هستی.

### روایت سوم

امام کاظم علیه السلام درباره اقسام علم امام علیه السلام و بهره‌مندی از علوم غیبی فرموده است:

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ عَمِّهِ حَمْزَةَ بْنِ بَزِيعٍ عَنْ عَلِيِّ السَّائِي عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْأَوَّلِ مُوسَى عليه السلام قَالَ قَالَ: مَبْلُغٌ عَلِمْنَا عَلَى ثَلَاثَةِ وُجُوهِ مَاضٍ وَ غَابِرٍ وَ حَادِثٍ فَأَمَّا الْمَاضِي فَمُفَسَّرٌ وَأَمَّا الْغَابِرُ فَمَزْبُورٌ وَأَمَّا الْحَادِثُ فَقَدْ فُتِيَ فِي الْقُلُوبِ وَ نَقَرُ فِي الْأَسْمَاعِ وَ هُوَ أَفْضَلُ عَلِمْنَا وَ لَا نَبِيَّ بَعْدَ نَبِينَا؛ علی سائی از امام موسی کاظم علیه السلام نقل می‌کند که ایشان فرمود: دانش ما از سه جهت است، گذشته، آینده و آنچه پدیدار می‌شود؛ اما راجع به گذشته برای ما تفسیر شده و اما راجع به آینده نوشته شده و اما آنچه پدید آید، گاهی در دل افتد و گاهی در گوش اثر کند و این بهترین دانش ماست و در عین حال بعد از پیغمبر ما پیغمبری نیست. مرحوم مجلسی رحمته الله در کتاب *مرآة العقول*، در تفسیر این سه نوع علم می‌فرماید:

علم «ماضی»، یعنی علمی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای اهل بیت علیهم السلام تفسیر کرده‌اند که شامل علوم از وقایع گذشته درباره انبیاء و امت‌های پیشین و حوادثی که برای آنان اتفاق افتاده و خبر از شروع امور و عوالم است.

منظور از علم «غایب»، علمی است که به امور آینده تعلق می‌گیرد؛ بنابراین، منظور از غایب، خبرهای حتمی است که مربوط به آینده جهان بوده و مختص به اهل بیت علیهم‌السلام است. به همین دلیل، ائمه علیهم‌السلام از آن به «موقوف» به معنای مخصوص تعبیر کرده‌اند.

مراد از علم «حادث»، علمی است که با تجدد احوال موجودات، تجدد پیدا کرده و تفصیل مجملات است. توضیح اینکه این علم با دوروش بدون واسطه، یعنی «قذف فی القلوب» و روش باواسطه، یعنی «نقرفی الاسماع» به ائمه معصومین علیهم‌السلام الهام می‌شود؛ بنابراین، از آنجا که ادعای الهام الهی ممکن است انسان را به توهم نبوت بیندازد، حضرت در پایان به این نکته اشاره دارد که پس از پیامبر ما پیامبری نخواهد آمد!

### روایت چهارم

در روایتی از امام صادق علیه‌السلام درباره علم حال و علم آینده (غیب) آمده است:

عَنْ سَيْفِ التَّمَارِ قَالَ: كُنَّا مَعَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام جَمَاعَةً مِنَ الشَّيْعَةِ فِي الْحِجْرِ فَقَالَ... لَوْ كُنْتُ بَيْنَ مُوسَى وَالْخَضِرِ لَأَخْبَرْتُهُمَا أَنِّي أَعْلَمُ مِنْهُمَا وَلَأَنْبَأْتُهُمَا بِمَا لَيْسَ فِي أَيْدِيهِمَا لِأَنَّ مُوسَى وَالْخَضِرَ عليهما السلام أُعْطِيَا عِلْمَ مَا كَانَ وَلَمْ يُعْطِيَا عِلْمَ مَا يَكُونُ وَمَا هُوَ كَائِنٌ حَتَّى تَقُومَ السَّاعَةُ وَقَدْ وَرِثْنَاهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَرِثَانَةً. <sup>۲</sup> سیف تمار می‌گوید: جمعی از شیعه بودیم که در حجر (کنار خانه کعبه) خدمت امام صادق علیه‌السلام بودیم، آن حضرت فرمود: اگر من همراه موسی و خضر بودم، به آنها می‌گفتم که من از آن دو اعلم هستم و به آنها به آنچه در دست نداشتند، خبر می‌دادم؛ زیرا به موسی و خضر علیهم‌السلام علم آنچه بوده، داده شده بود و به آنها علم آنچه هست و آنچه خواهد بود تا

۱. محمدباقر، مجلسی، مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول صلى الله عليه وآله، ج ۳، ص ۱۳۶.

۲. الکافی، ج ۱، ص ۲۶۰.

زمان قیامت نداده بودند و محققاً ما از رسول خدا آن را به خوبی به ارث برده‌ایم.

بر اساس این روایت و ده‌ها روایت معتبر دیگر، برخورداری ائمه اهل بیت علیهم‌السلام از علوم غیبی به اثبات رسیده و حتی این علوم به عنوان شاخصه شناخت و معرفی آن حضرات دانسته شده است؛ از این رو، ادعای بی‌اساس منصور هاشمی مبنی بر رد علوم غیبی و سماوی برای ائمه علیهم‌السلام ابطال می‌شود.

شبهه دوم: «اکنون خیال‌پردازی در اهل تشیع، به قدری نهادینه شده است که اگر مسلمانی آنان را به سوی واقع‌گرایی درباره پیشوایان اسلام دعوت کند، او را به ناصبی‌گری متهم می‌کنند!»<sup>۱</sup>

پاسخ: ظاهر بر این است که منصور هاشمی، واقع‌گرایی را به معنای تبعیت و اطاعت محض از خود دانسته و توقع دارد که شیعیان علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام زمام امور خود را به دست او سپرده و مطیع وی باشند! چنانچه در همین خصوص آورده است: «من به سوی طلب اعانت و اطاعت مهدی دعوت می‌کنم و طبعاً هر کس دعوت مرا بپذیرد، تضمینی بر تضمین‌های لازم برای ظهور او افزوده و هر کس دعوت مرا نپذیرد، مانعی بر موانع موجود برای ظهور او افزوده است»<sup>۲</sup>.

این در حالی است که شیعیان هیچ تکلیفی نسبت به تبعیت از فردی که فرستاده الهی نبوده و از هیچ جایگاهی در دین برخوردار نیست، ندارند. ضمن اینکه متهم کردن شیعیان به خیال‌پردازی، رفتار همیشگی وهابیت است که باری دیگر از زبان منصور خارج شده است.

شبهه سوم: «این خرافه‌گرایی در آنان (شیعیان) به قدری ریشه دوانده است که اگر مصلحی آنان را به سوی اصلاح عقیده یا عملی دعوت کند، به جای دلایل

۱. بازگشت به اسلام، ص ۹۱.

۲. همان، ص ۲۷۵.

عقلی و شرعی، از او معجزه می طلبند».<sup>۱</sup>

در پاسخ به این سخن واهی به روایت امیرمؤمنان علی علیه السلام متمسک می شویم که فرمود: «لَا تَزُولُوا عَنْ صَاحِبِ الْأَمْرِ فَتَذُقُوا [فَتَذْمُوا] غِيبَ أَعْمَالِكُمْ؛ أَلَا فَتَمَسَّكُوا مِنْ إِمَامِ الْهُدَى بِمُعْجَزَتِهِ»<sup>۲</sup> از صاحب این امر منحرف نشوید! چرا که دچار بدی رفتارتن خواهید شد. آگاه باشید که به اعجاز امام هدایت گرتمسک کنید».

البته در باور شیعیان، معجزه تنها راه شناخت مأموران الهی نبوده و بایستی صاحب معجزه منصوص از جانب پروردگارش باشد که این مسئله، موجب دوجندان شدن مشکل منصور هاشمی برای اثبات جایگاهش خواهد بود.

شبهه چهارم: «(شیعیان) به جای قول احسن، از او توقع کرامت دارند؛ آن هم به صورتی که از هر فال بین دوره گرد یا جادوگر تازه کاری ساخته است».<sup>۳</sup>

پاسخ: اولاً، با توجه به اینکه معجزه و سحر از جمله مسائل ناشناخته برای مردم محسوب می گردد؛ در نتیجه اغلب در فهم و تشخیص آن دواز دیگری دچار مشکل می شوند. این تفاوت ها عبارت است از:

الف. برخلاف معجزه، سحرفنی است که از طریق یادگیری و مهارت به دست می آید. چنانچه خداوند متعال می فرماید: «يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ»<sup>۴</sup> شیاطین که به مردم سحر می آموختند، کافر شدند».

همچنین در بین مردم نیز این مسئله رواج داشته است که سحر با تعلیم به دست می آید. چنانچه فرعون به ساحران گفت: «إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ»<sup>۵</sup> او بزرگ شماست که به شما جادو آموخته است!».

۱. همان، ص ۹۱.

۲. محمد بن جریر، طبری، المسترشد فی إمامة علی بن ابی طالب علیه السلام، ص ۴۰۴.

۳. بازگشت به اسلام، ص ۹۱.

۴. سوره بقره، آیه ۱۰۲.

۵. سوره طه، آیه ۷۱.

ب. سحر قابلیت هم‌وردی دارد؛ از این رو، هیچ گاه ساحران ادعای تحدی نمی‌کنند؛ زیرا به خوبی می‌دانند که ساحران دیگر نیز می‌توانند همانند یا بهتر از آن را برای مردم ارائه دهند. در مقابل، معجزه دارای شاخصه‌ای است که هیچ کسی را یارای هم‌وردی برای آن نیست و از این رهگذر، فرستادگان الهی با توجه به اطمینان بر این مسئله، همواره مردم را مورد تحدی قرار داده‌اند. همان طور که قرآن کریم می‌فرماید: «قُلْ لِّئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَ لَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا؛<sup>۱</sup> بگو: قطعاً اگر جن و انس گرد آیند که مانند این قرآن را بیاورند، نمی‌توانند مانندش را بیاورند، اگرچه پشتیبان یکدیگر باشند».

ج. ملاک در تشخیص سحر از معجزه، متخصصین سحر هستند، نه عموم مردم که از این مسائل اطلاع ندارند؛ بنابراین، در ماجرای موسی عليه السلام، ساحران با توجه به تخصصی که داشتند متوجه اعجاز ایشان شده و اعتراف به حقانیت موسی عليه السلام کردند. چنانچه قرآن کریم درباره عمل ساحران می‌فرماید: «فَأَلْقَى السَّحْرَ سُجَّدًا قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ هَارُونَ وَمُوسَى؛<sup>۲</sup> [چون عصایش را انداخت و ساخته‌های جادوگران را بلعید، جادوگران از عظمت کار دریافتند که امری است خدایی، نه جادویی] پس سجده‌کنان به رو درافتادند و گفتند: ما به پروردگار هارون و موسی ایمان آوردیم».

اما فرعون که اطلاعی از این فن نداشت، شروع به اعتراض و طغیان کرده و گفت:

قَالَ آمَنْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ إِنَّهُ لَكَبِيرِكُمْ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ فَلَا وَقْتَ لَنَا  
أَيْدِيكُمْ وَأَرْجُلُكُمْ مِمَّنْ خِلَافٍ وَلَا أَصْلَابِنَا فِي جُدُوعِ النَّخْلِ وَلَتَعْلَمَنَّ أَيْنَا

۱. سوره اسراء، آیه ۸۸.

۲. سوره طه، آیه ۷۰.

أَشَدُّ عَذَابًا وَأَبْقَى؛<sup>۱</sup> [فرعون] گفت: آیا پیش از آنکه به شما اذن دهم، به او ایمان آوردید؟ یقیناً او بزرگ شماست که به شما جادو آموخته است، پس بی‌تردید دستها و پاهایتان را یکی از راست و یکی از چپ قطع خواهم کرد و شما را برتنه‌های درخت خرما خواهم آویخت تا کاملاً بدانید که کدام یک از ما [من یا خدای موسی] عذابش سخت‌تر و پایدارتر است.

د. ساحر تنها در یک جایگاه و موقعیت توان سحر و جادو دارد و چنانچه مکان و شرایطش تغییر یابد، قادر به این عمل نخواهد بود؛ در حالی که معجزه فرستادگان الهی محدود به زمان و مکان معین نیست. چنانچه قرآن کریم می‌فرماید: «وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَى؛<sup>۲</sup> و جادوگر هر جا درآید، پیروز نمی‌شود».

بر این اساس معجزه، قدرتی فوق‌ارادی است که از توان بشر (هر فال‌بین دوره‌گرد یا جادوگر تازه‌کاری) خارج است و تنها توسط فرستادگان الهی ممکن است تا جاری شده و به نمایش درآید؛ بنابراین، منصور هاشمی با توجه به اینکه توان ارائه اعجاز الهی را در خود نمی‌بیند، ناگزیر اقدام به تخریب جایگاه معجزه کرده و با سخره گرفتن آن صورت مسئله را پاک کرده است!

---

۱. سوره طه، آیه ۷۱.

۲. سوره طه، آیه ۶۹.

## بخش دوم بازگشت به اسلام: ضرورت و امکان

### ضرورت بازگشت به اسلام

منصور هاشمی خراسانی گفته است: ضرورت بازگشت به اسلام هنگامی آشکار می‌شود که از یک سو ضرورت اقامه اسلام و از سوی دیگر، عدم اقامه آن توسط مسلمانان در حال حاضر آشکار شود؛ چرا که هرگاه این دو مقدمه آشکار نشود، سخن گفتن درباره بازگشت به اسلام، بی‌معناست؛ بازگشت به اسلام هنگامی ضرورت دارد که اسلام به معنای عقاید و احکامی خاص، سبب سعادت مسلمانان در دنیا و آخرت و رستگاری آنان از مشکلات مادی و معنوی‌شان دانسته شود، نه آن چنان که کافران می‌پندارند، موجب انحطاط فرهنگی، انفعال سیاسی و عقب‌ماندگی اقتصادی مسلمانان است؛ چرا که در این صورت، تخلص از آن ولو با حفظ احترامش در ظاهر، چنان که برخی از دولت‌های مسلمان پی می‌گیرند، متعین است و ندای بازگشت به سوی آن، مطلوب نیست و مورد اعتراض و مخالفت اسلام‌گریزان واقع می‌شود. همچنان که هنگامی معنا پیدا می‌کند که پذیرفته شود، اسلام به عنوان موجبی برای سعادت مسلمانان و رستگاری آنان از مشکلات مادی و معنوی‌شان، تاکنون در میان آنان تحقق نیافته است؛ چرا که اگر در میان آنان تحقق یافته بود؛ طبعاً سعادت و رستگاری مورد نظر، به حیث

ثمره ذاتی و قطعی آن، برای آنان تحقق یافته بود. در حالی که مسلماً برای آنان تحقق نیافته و مشکلات آنان در جهات مختلف مشهود است. طبعاً وجود آنها یا ناشی از عدم کفایت اسلام برای حل آنهاست و یا ناشی از عدم تحقق اسلام.<sup>۱</sup>

### ضرورت اقامه اسلام

بی‌گمان حق با کسانی است که به اسلام باور دارند و اقامه آن را برای نیل به سعادت و رهایی از مشکلات لازم می‌دانند؛ ولی چنانچه روشن شد، اقامه اسلام به دو صورت مُکفی و مُحصل غرض است:

#### ۱. اقامه عین اسلام

اقامه اسلام، هنگامی موجب نیل به سعادت و رهایی از مشکلات است که عین آن اقامه شود؛ با توجه به اینکه همه عقاید و احکامی که به اسلام نسبت داده می‌شود، از اسلام نیست. اسلام یک واقعیت مستقل بیرونی است که از اراده خداوند نشئت گرفته و اراده خداوند، متناسب با کمال اوست و طبعاً با اراده دیگران که ناقص‌اند، ملازمه‌ای ندارد.<sup>۲</sup>

#### ۲. اقامه کل اسلام

اسلام به عنوان یک مجموعه مرتبط و به هم پیوسته، مانند یک نظام دقیق و زنجیره‌ای حلقه در حلقه است که هر جزء آن با نظریه جزء دیگرش تشریح شده، به نحوی که قطع نظر از آن، قابل تشریح نبوده و چه بسا تشریح آن ناقض غرض بوده است؛ مانند دانه‌های تسبیح که هریک به اعتبار جزئی از کل ساخته شده است و هیچ یک به تنهایی ارزش ندارد.<sup>۳</sup>

---

۱. بازگشت به اسلام، ص ۹۸.

۲. همان.

۳. همان، ص ۱۰۰.



### امکان اقامه کل اسلام

از آنجا که مسلم است خداوند همه مسلمانان را مستقیماً به کل اسلام عالم نساخته، معلوم می‌شود که برخی از آنان را به کل اسلام عالم ساخته و طبعاً بر دیگران واجب است که آنان را بشناسند و از آنان تعلیم پذیرند.<sup>۱</sup>

### مشروط بودن اقامه برخی اجزاء اسلام به اقامه کل آن

اقامه جزئی از اسلام به تنهایی، در حالی که سایر اجزای آن اقامه نمی‌شود، محل اشکال است. هرگاه برخی اقامه نشوند، اقامه برخی دیگر بی‌فایده؛ بلکه احیاناً زیان‌بار خواهد بود.<sup>۲</sup>

### واقعیت عدم اقامه اسلام

اسلام، بعد از رسول خدا ﷺ تاکنون اقامه نشده و این یک واقعیت مسلم و مشهود است؛ چرا که عین و کل آن، به اسباب گوناگون، مجال اقامه را نیافته و طبعاً تا هنگامی که همین وضع باقی است، سعادت مسلمانان و رهایی آنان از مشکلات، ممکن نیست؛ از این رو، شناخت اسباب این وضع و دواعی انحراف از عین و کل اسلام، برای بازگشت به اسلام خالص و کامل به معنای اقامه آن پس از اضاعه‌اش، سودمند است.<sup>۳</sup>

### نقد و بررسی

گفتار اول: منصور هاشمی دومین پایه اندیشه خود را بر ضرورت بازگشت به اسلام بنا کرده و سعی بر آن دارد تا اقامه نشدن اسلام را در زمان حاضر به اثبات رسانده و با القاء اینکه تنها راه تحقق اقامه و بازگشت به اسلام در پیروی از منصور هاشمی است، به اغراض خود دست یابد. وی اولین دلیل عدم اقامه اسلام را

۱. همان، ص ۱۰۲.

۲. همان، ص ۱۰۴.

۳. همان، ص ۱۰۵.

وضعیت نامناسب معیشتی مسلمانان دانسته و گفته است:

بازگشت به اسلام هنگامی ضرورت دارد که اسلام به معنای عقاید و احکامی خاص، سبب سعادت مسلمانان در دنیا و آخرت و رستگاری آنان از مشکلات مادی و معنوی‌شان دانسته شود، نه آن چنان که کافران می‌پندارند؛ موجب انحطاط فرهنگی، انفعال سیاسی و عقب‌افتادگی اقتصادی مسلمانان؛ چرا که در این صورت، تخلص از آن، ولو با حفظ احترامش در ظاهر، چنان که برخی از دولت‌های مسلمان پی می‌گیرند، متعین است و ندای بازگشت به اسلام به سوی آن مطلوب نیست و مورد اعراض و مخالفت اسلام‌گرایان واقع می‌شود. همچنان که هنگامی معنا می‌یابد که پذیرفته شود، اسلام به عنوان موجبی برای سعادت مسلمانان و رستگاری آنان از مشکلات مادی و معنوی‌شان، تاکنون در میان آنان تحقق نیافته است؛ چرا که اگر در میان آنان تحقق یافته بود، طبعاً سعادت و رستگاری مورد نظر، به حیث ثمره ذاتی و قطعی آن، برای آنان تحقق یافته بود؛ در حالی که مسلماً برای آنان تحقق نیافته و مشکلات آنان در جهات مختلف مشهود است... و طبعاً وجود آنها یا ناشی از عدم کفایت اسلام برای حل آنهاست و یا ناشی از عدم تحقق اسلام!... در این میان، کسانی که به اسلام باور ندارند، می‌پندارند که آن کفایت لازم برای حل مشکلات مسلمانان را ندارد؛ به این معنا که مسلمانان، اسلام را محقق ساخته‌اند؛ ولی قادر به حل مشکلات آنان نیست...؛ از این رو، آشکارا به جدایی دین از دنیا دعوت می‌کنند و اسلام‌گرایی در جامعه را مانع از تکامل و ترقی آن می‌شمارند.<sup>۱</sup>

پاسخ: اولاً، تصویر ارائه شده از وظایف و اهداف دین اسلام صحیح نیست

و هیچ گاه رشد اقتصادی و تأمین مایحتاج دنیوی مردم،<sup>۱</sup> آن هم از طریق دین، هدف پیامبر اکرم ﷺ و سایر انبیاء و پیامبران الهی نبوده است؛ بلکه آنان وظایف بالاتری را بر عهده داشته و سعی بر آن داشتند که با هدایت بشر، عقل انسان را ارتقاء دهند تا انسان‌ها بتوانند در چارچوب هدایت الهی برای خود زندگی دنیوی و اخروی سعادت‌مندان‌های را بنا کنند. آیات و روایات معصومین علیهم‌السلام هدف از فرستادن پیامبران را چنین تبیین کرده است:

### ۱. پرستش خداوند

«وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ أُعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى اللَّهُ وَمِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ»<sup>۲</sup> ما در هر امتی پیامبری برانگیختیم تا به آنان بگویند خدا را بپرستید و از پرستش غیر خدا (طاغوت) خودداری کنید، گروهی هدایت یافتند و گروه دیگر (از طریق عناد و لجاج) مستحق گمراهی و ضلالت شدند».

امیرمؤمنان علی علیه‌السلام در این باره می‌فرماید: «خداوند پیامبران را برانگیخت تا آنچه را که بندگان خدا درباره توحید و صفات خدا نمی‌دانند، فراگیرند و به ربوبیت و پروردگاری و یگانگی وی پس از انکار ایمان آورند».<sup>۳</sup>

### ۲. تکامل عقل

یکی از مهم‌ترین وظایف فرستادگان الهی این است که عقول مردم را به عنوان حجت‌های باطنی تکامل بخشند تا انسان بتواند از این رهگذر، هدایت الهی را درک کرده و زندگی سعادت‌مندان‌های برای خود به وجود آورد. چنانچه پیامبر

---

۱. احکام اقتصادی دین، ناظر بر حل اختلافات تجاری، رفع ظلم اقتصادی، بیان اخلاق تجارت، عقد یا فسخ قرارداد و غیره بوده و هیچ گاه خود را در این شأنیت نمی‌بیند که راه ثروتمند شدن یا کسب درآمده را بیاموزد.

۲. سوره نحل، آیه ۳۶.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۱۴۳.

اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «وَلَا بَعَثَ اللَّهُ نَبِيًّا وَلَا رَسُولًا حَتَّى يَسْتَكْمِلَ الْعَقْلَ وَيَكُونَ عَقْلُهُ أَفْضَلَ مِنْ عُقُولِ جَمِيعِ أُمَّتِهِ»<sup>۱</sup> خداوند هیچ پیامبری را نفرستاد تا اینکه عقلش را کامل فرمود و برای همین عقلش از عقل همه امتش افضل بود».

### ۳. تعلیم کتاب و حکمت

برخی از آیات قرآن کریم، عمده وظایف انبیاء را در تعلیم کتاب و آموزش حکمت خلاصه کرده‌اند؛ بنابراین، هر پیامبری موظف به تعلیم کتاب آسمانی و آموزش دستورات حکیمانه‌ای است که ضامن سعادت انسان در دنیا و آخرت است. چنان که می‌فرماید:

رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ<sup>۲</sup> خدایا در میان آنان پیامبری از خودشان برانگیز تا آیات تو را برای آنان تلاوت کند و کتاب و حکمت را به آنان بیاموزد و آنان را پاکیزه گرداند، حقیقتاً که تو عزیز و حکیم هستی.

### ۴. تعلیم و ترغیب مردم به برپایی عدل و قسط

یکی دیگر از اهداف بعثت رسولان الهی، تعلیم و ترغیب مردم جهت اجرای عدل و داد در جامعه است. چنان که خداوند در این باره می‌فرماید: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيُقِومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ»<sup>۳</sup> ما پیامبران خود را با دلایل روشن فرستادیم و با آنان کتاب و میزان فرو فرستادیم تا مردم به قسط و عدل قیام کنند».

### ۵. تعالی اخلاق

پیامبر صلی الله علیه و آله هدف از بعثت خود را تکامل بخشی به اصول و کرامت‌های اخلاقی

۱. الکافی، ج ۱، ص ۱۱.

۲. سوره بقره، آیه ۱۲۹.

۳. سوره حدید، آیه ۲۵.

دانسته و می‌فرماید: «إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ؛<sup>۱</sup> من برای تتمیم و تکمیل اصول و کرامت‌های اخلاقی مبعوث شدم».

#### ۶. داوری بین مردم

قرآن کریم یکی دیگر از وظایف مهم رسولان الهی را داوری بین مردم در زمان اختلاف دانسته و فرموده است:

كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيُحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ؛<sup>۲</sup> مردم امتی یگانه بودند، پس خداوند پیامبران را نویدآور و بیم‌دهنده برانگیخت و با آن کتاب خویش را به حق فرو فرستاد تا میان مردم در آنچه با هم اختلاف می‌ورزند، داوری کند.

براین اساس، اولاً، پایین آوردن سطح اهداف بعثت انبیاء تا حد تأمین و حل مشکلات معیشتی مردم، مسئله‌ای است که منصور هاشمی مرتکب آن شده و بر پایه این پیش فرض باطل، آن را ملاک تشخیص یک دین موفق از دین ناکارآمد دانسته است؛ به این ترتیب، مردم را برای بازگشت به اسلامی دعوت می‌کند که هیچ‌گاه هدف پیامبر اکرم ﷺ نبوده است!

ثانیاً، تعریف منصور هاشمی از سعادت انسان، متأثر از تعریف «امانوئل کانت» است که سعادت را چیزی غیر از کمال دانسته و آن را در داشته‌های مادی و دنیوی خلاصه کرده است؛<sup>۳</sup> در حالی که اسلام، سعادت را جدای از کمال ندانسته و انسان را از زندگی مادی‌گرایانه برحذر می‌دارد؛ در نتیجه گفته شده است: «به هر اندازه که انسان از کمال بهره‌بردار و به غایت خودش نزدیک شود،

۱. حسن بن فضل، طبرسی، مکارم الاخلاق، ص ۸.

۲. سوره بقره، آیه ۲۱۳.

۳. رک. امانوئل، کانت، نقد عقل عملی.

به سعادت رسیده است»<sup>۱</sup>.

ثالثاً، هیچ‌گاه این شبهه پیش نخواهد آمد که چون مسلمانان در اقامه حکومت اسلامی موفق نشدند، پس اسلام ناکارآمد است؛ زیرا این مسئله برای عقلای جامعه پذیرفته شده که حکومت مسلمانان، غیر از حکومت اسلام است.

رابعاً، در تاریخ مشاهده شده است که در حکومت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امیرمؤمنان علیه السلام نیز مردم از مشکلات مادی بسیاری رنج برده‌اند و مشکلات اقتصادی به وجود آمده دلالتی بر ناکارآمدی مدیریت آن حضرات نداشته است. خامساً، کسانی که ندای جدایی دین از دنیا را سرمی‌دهند، نه از سر ناکارآمد دانستن حکومت مسلمانان؛ بلکه از آن روی که آن را بر علیه منافع دنیوی خود دیده‌اند، سعی بر جدایی دین از دنیا دارند.

نتیجه اینکه، مشکلات مادی مسلمانان، حاکی از عدم کفایت اسلام یا عدم تحقق اسلام نیست؛ زیرا اساساً هدف ذاتی اسلام حل مشکلات مادی مردم نبوده تا اشکالات فوق متوجه جامعه مسلمین باشد.

گفتار دوم: منصور هاشمی در ادامه این سخنان، بر این باور است که در حال حاضر، عین اسلام اقامه نشده و آن چیزی که از اسلام به ما رسیده است، اسلامی مخلوط به خرافات و انحرافات است که دیگر نمی‌تواند به نام اسلام راهگشا و هدایت‌گر بوده باشد. چنانچه از این باور نتیجه گرفته و گفته است:

هرگاه اسلام به عقاید و احکامی غیر اصیل آمیخته باشد، در کل نسبتی با خداوند ندارد و عمل به آن مُجزی نیست؛ زیرا چیزی که از تلفیق عناصر اسلامی و عناصر غیر اسلامی پدید آمده است، در واقع اسلام نیست؛ بلکه اختراع جدیدی است که تسامحاً اسلام نامیده می‌شود و طبعاً اقامه

آن، اقامه اسلام نیست؛ اگرچه عرفاً اقامه اسلام شمرده شود.<sup>۱</sup>  
پاسخ: چنانچه پیش فرض منصور هاشمی خراسانی از اسلام مخلوط شده به عقاید انحرافی، اسلام غیر شیعی باشد، جایی برای بحث باقی نمانده و ما نیز بر این عقیده هستیم که اقامه آن، اقامه اسلام حقیقی نبوده و طبعاً مورد رضایت الهی نیست؛ زیرا اصل امامت را به عنوان یکی از اصول اعتقادی مسلمانان انکار کرده و از مسیر اسلام خارج شده‌اند؛ اما چنانچه شیعه اثنی عشری را مورد خطاب قرار داده و اقامه آن را اقامه اسلام نمی‌داند، در این صورت باید دلیلی روشن و متقن بر ادعای تحریف ارائه کند؛ در حالی که از یقینات تشیع این است که هیچ تحریفی در اصول اسلام تشیع صورت نگرفته و با وجود قرآن کریم به عنوان میزانی برای تشخیص راه صحیح از انحراف، دیگر جایی برای چنین اتهاماتی برای تشیع باقی نخواهد ماند. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «در هیچ امری دو نفر اختلاف نکردند، مگر این که برای آن مطلب در کتاب خداوند عزوجل اصلی است؛ در حالی که عقول اینها به آن نرسیده است».<sup>۲</sup>

بنابراین، چنانچه منصور هاشمی شیعه اثنی عشری را تحریف شده دانسته و اقامه آن را به معنای اقامه اسلام نداند، باید اولاً دلیلی بر تحریف اصول آن ارائه کرده و ثانیاً انحراف در جزئیات آن را نیز تبیین کند تا ادعای او بتواند مورد پذیرش واقع شود.

گفتار سوم: منصور هاشمی در ادامه بحث لزوم اقامه عین اسلام، بحثی را با عنوان اقامه کل اسلام آغاز کرده و بر این باور است که در هر عصری و در هر شرایطی باید کل احکامی اسلامی اجرا شود و چنانچه تمامی این احکام اجرا نشود، گویا به جای هدایت، ضلالت مسلمانان محقق شده است. وی آورده است:

۱. بازگشت به اسلام، ص ۹۹.

۲. الکافی، ج ۱، ح ۶، ص ۷۸.

اجزاء اسلام لازم و ملزوم یکدیگرند و برهم اثر می‌گذارند و از هم اثر می‌پذیرند و هر گاه برخی اقامه نشود، اقامه برخی دیگری فایده؛ بلکه حیثاً زیان بار خواهد بود. مثلاً حکم قطع دست سارق، به اعتبار تحقق کامل اسلام و متناسب با زمان و مکانی جعل شده که احکام اقتصادی اسلام و اقدامات پیشگیرانه آن از قبیل توزیع عادلانه ثروت و مالیاتی چون زکات و خمس اقامه شده است؛ نه زمان و مکانی که احکام اقتصادی اسلام اقامه نشده و توزیع ثروت ظالمانه است و مالیاتی مانند زکات و خمس، آن چنان که باید پرداخت نمی‌شود و طبعاً مقتضی برای سرقت وجود دارد و مانع مفقود است. این به آن معناست که اگر کسی در زمان حاکمیت غیر اسلام و مکانی که احکام عینی و عمومی آن اجرا نمی‌شود، مرتکب سرقت شود، مستحق جزای مقرر برای سرقت نیست و اعمال آن در حق او غیر عادلانه و مخالف با مقصود شارع است.<sup>۱</sup>

پاسخ: اولاً، اگر مراد منصور هاشمی از عبارت «اجزاء اسلام»، همان احکام شرعی اسلام بوده باشد، باید مشخص کند که تلازم مد نظر او ناظر به کدام نوع از احکام شرعی است. آیا مراد او حکم تکلیفی و وضعی<sup>۲</sup> است یا حکم ارشادی و مولوی<sup>۳</sup> یا حکم تأسیسی و امضایی<sup>۴</sup> یا حکم واقعی و ظاهری<sup>۵</sup> یا حکم واقعی اول و ثانوی<sup>۶</sup> یا اینکه حکم حکومتی<sup>۷</sup> یا اینکه همه احکام، مورد نظر او است؟ ضمن اینکه باید تلازم و محل ملازمه هر کدام از این موارد را بر اساس شریعت

۱. بازگشت به اسلام، ص ۱۰۵.

۲. به لحاظ تعلق حکم به فعل مکلف به طور مستقیم یا غیر مستقیم.

۳. به لحاظ صدور آن به جهت مولویت یا ناصحیت و مرشدیت.

۴. به لحاظ پیشینه داشتن این حکم در بنای عقلا و عرف یا پیشینه نداشتن آن.

۵. به لحاظ میزان قطعیت دلیلی که حکم از آن به دست آمده است.

۶. به لحاظ ثبوت حکم برای خود یک عمل یا عنوانی که بر آن عارض شده است.

۷. به لحاظ صدور حکم ولایی که حکم حکومتی یا حکم سلطانی نیز خوانده می‌شود.



و سنت نبوی ﷺ تبیین کند و حال آنکه هیچ ملازمه‌ای در اصل احکام وجود نداشته و حتی این قاعده در جزئیات احکام نیز کلیت ندارد.

ثانیاً، آنچه در نظام قانونی مطرح است، ترابط [و به هم پیوستگی] بین احکام است، نه تلازم! بدین معنا که بین احکام اسلامی ارتباطی وجود دارد که هیچ گاه حکمی نتواند حکم دیگر را نقض کرده و آن را نادیده بگیرد. برای مثال، شارع مقدس در آیه‌ای فرموده: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ»<sup>۱</sup> و در آیه‌ای دیگر فرموده است: «أَلَّا تَتَّعَفَوْنَ فِي الْمِيزَانِ»<sup>۲</sup> حال اگر فردی با شخصی قرارداد بست که برای او کم‌فروشی کند و ماهانه مبلغ معینی از او بگیرد، آیا بر طبق «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ»، می‌تواند آن پول را بگیرد، یا باید به «أَلَّا تَتَّعَفَوْنَ فِي الْمِيزَانِ»، عمل کند که کم‌فروشی را حرام کرده است؟ ترابط احکام به جمع بین این دو حکم کرده و می‌گوید: مراد شارع وفای به عقدی است که در آن طغیان و خیانت نباشد، نه هر عقد و قراردادی.<sup>۳</sup>

ثالثاً، حکم قطع دست سارق، هیچ ارتباط و یا ملازمه‌ای با حکم خمس و توزیع عادلانه ثروت نداشته و بر اساس روایات، در صورت تحقق شرایط ذیل، باید حکم اجرا شود:

۱. سارق به حد بلوغ شرعی رسیده باشد.
۲. سارق در حال سرقت عاقل باشد.
۳. سارق با تهدید و اجبار وادار به سرقت نشده باشد.

---

۱. اول، عبادات (نماز، روزه، زکات، خمس، حج، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر، توبی و تبری) دوم، عقود (بیع، اجاره، رهن، امانت، نکاح، قرض، وصیت، عاریه، شرکت، وقف، وکالت، جعاله، مزارعه، مساقات، سلف و سلم، مضاربه و ایقاعات: طلاق، سوگند، ایلاء و غیره) سوم، سیاسات (قصاص، حدود، تعزیرات، دیات) و چهارم، احکام فردی.

۲. «ای اهل ایمان! به همه قراردادهای وفادار و پایبند باشید» (سوره مائده، آیه ۱).

۳. «در ترازو طغیان را روا مدارید» (سوره الرحمن، آیه ۸).

۴. رک. نظام قانونی ولایی در فقه و اصول، «تقریرات درس خارج فقه آیت‌الله سید احمد مددی».

۴. سارق قصد دزدی داشته باشد.
۵. سارق بداند و ملتفت باشد که مال غیر است.
۶. سارق بداند و ملتفت باشد که ربودن آن حرام است.
۷. صاحب مال، مال را در حرز مناسب قرار داده باشد.
۸. سارق به تنهایی یا با کمک دیگری هتک حرز کرده باشد.
۹. به اندازه نصاب: یعنی ۴/۵ نخود طلای مسکوک که به صورت پول معامله می‌شود یا ارزش آن به آن مقدار باشد، در هر بار سرقت شود.
۱۰. سارق مضطر نباشد.
۱۱. سارق پدر صاحب مال نباشد.
۱۲. سرقت در سال قحطی صورت نگرفته باشد.
۱۳. حرز و محل نگهداری مال، از سارق غصب نشده باشد.
۱۴. مال مسروق، از اموال دولتی و وقف و مانند آنکه مالک شخصی ندارد، نباشد.<sup>۱</sup>

گفتار چهارم: منصور هاشمی با عبور از پیش‌فرض باطل خود مبنی بر وجود ملازمه بین اجزاء و لزوم اقامه کل اسلام، بحث امکان اقامه کل اسلام را مورد بررسی قرار داده و از این رهگذر، تنها راه اقامه کل اسلام را در شناخت حجت و خلیفه خدا دانسته و گفته است:

از آنجا که مسلم است خداوند همه مسلمانان را مستقیماً به کل اسلام عالم نساخته، معلوم می‌شود که برخی از آنان را به کل اسلام عالم ساخته و طبعاً بر دیگران واجب است که آنان را بشناسند و از آنان تعلیم پذیرند. آنان، با توجه به اینکه علم به کل اسلام اختصاص به خدا دارد، ناگزیر یا پیامبرند که کل اسلام را مستقیماً از خداوند تلقی کرده‌اند و یا مرتبط به

---

۱. امام خمینی رحمته‌الله، تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۴۸۲-۴۸۳.

پیامبرند که علم به کل اسلام را غیر مستقیم و از پیامبر دریافت کرده‌اند و چنین کسانی، به اعتبار نیابتشان از خداوند در تعلم کل اسلام، خلیفه خدا در میان مسلمانان شمرده می‌شوند... این خلیفه، هر گاه عالم به کل اسلام و مکلف به تعلیم آن باشد، می‌تواند کل اسلام را به مسلمانان تعلیم دهد و قابل عمل توسط آنان گرداند و روشن است که با این وصف، تعلم از او بر مسلمانان واجب خواهد بود. از این مبنا لازم می‌آید که زمین هیچ گاه از چنین خلیفه‌ای خالی نباشد؛ چرا که خلّو او، هر چند برای زمان کوتاه، مستلزم عدم امکان علم و طبعاً عمل به اسلام در آن زمان است و از آنجا که این عدم امکان، مستند به خداوند و موجب خسارت مسلمانان است، ممکن نیست و خداوند از آن تنزیه می‌شود. آری، هر گاه چنین خلیفه‌ای در میان مسلمانان قرار داده شده باشد؛ ولی آنان به سبب تقصیر خود، او را نشناسند و متمکن از تعلیم نگردانند، ایرادی بر خداوند وارد نخواهد بود.<sup>۱</sup>

پاسخ: اولاً، اسلام بدون هیچ نقصی به مسلمانان ابلاغ شد؛ از این رو، پس از اعلان رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم، آیه اکمال نازل شده و خداوند با مورد خطاب قرار دادن مسلمین فرمود: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا»<sup>۲</sup>؛ به این ترتیب، اسلام کامل از طریق آیات و روایات، به دست مسلمین رسیده و در حال حاضر بر اساس آن عمل می‌کنند و چنانچه نارسایی در برخی احکام باشد، مربوط به جزئیات احکام است که آن هم بر اساس اصول رسیده از معصومین علیهم السلام کشف می‌شوند. چنانچه امام رضا علیه السلام

۱. بازگشت به اسلام، ص ۱۰۳-۱۰۴.

۲. «امروز، دین شما را کامل و نعمت خود را بر شما تمام کردم و اسلام را به عنوان آیین (جاودان) شما پذیرفتم» (سوره مائده، آیه ۳).

فرمود: «عَلَيْنَا إِقَاءُ الْأُصُولِ وَ عَلَيْنَكُمُ التَّفْرِيعُ؛ ارائه اصول برعهده ما و تفریع آن برعهده شماست».

براین اساس، معطل دانستن احکام بر مبنای عدم علم به آنها صحیح نبوده و فقیه جامع‌الشرایط می‌تواند در غیاب خلیفه خدا احکام الهی را بدون کم و کاست اجرا کند.

ثانیاً، منصور هاشمی، علم پیامبر ﷺ را با علم به شریعت اسلام (بایدها و نبایدهای شرعی) خلط کرده و هر دو را در یک ظرف قرار داده است؛ در حالی که علم به شریعت از طریق آیات قرآن و روایات معصومین علیهم‌السلام در اختیار مسلمین قرار داده شده و انحصاری در این خصوص وجود ندارد؛ اما آنچه انحصار در معصومین علیهم‌السلام دارد، علمی است که پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از جانب خداوند دریافت کرده و به عنوان میراثی گرانبها به ائمه معصومین علیهم‌السلام منتقل شده است. چنانچه درباره این انحصار آمده است:

عَنْ يُونُسَ بْنِ ظَبْيَانَ، قَالَ دَخَلْتُ عَلَى الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليه السلام ...  
 ثُمَّ قَالَ: يَا يُونُسُ إِذَا أَرَدْتَ الْعِلْمَ الصَّحِيحَ فَعِنْدَنَا أَهْلُ الْبَيْتِ، فَإِنَّا وَرِثَانُهُ،  
 وَ أَوْتِينَا شَرْعَ الْحِكْمَةِ وَ فَضْلَ الْخِطَابِ. فَقُلْتُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَكُلُّ مَنْ  
 كَانَ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ وَرِثَ مَا وَرِثَ وَ لُدُّ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ عليهما السلام فَقَالَ: مَا وَرِثَهُ  
 إِلَّا الْأَيْمَةُ الْاِثْنِي عَشَرَ عليهم‌السلام قُلْتُ: سَمِّهِمْ لِي يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ. قَالَ: أَوْلُهُمْ  
 عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام، وَ بَعْدَهُ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ عليهما السلام، وَ بَعْدَهُ عَلِيُّ بْنُ  
 الْحُسَيْنِ عليه السلام، وَ بَعْدَهُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام، وَ بَعْدَهُ أَنَا، وَ بَعْدِي مُوسَى وَ لَدِي،  
 وَ بَعْدَ مُوسَى عَلِيُّ ابْنُهُ، وَ بَعْدَ عَلِيٍّ مُحَمَّدٌ عليه السلام، وَ بَعْدَ مُحَمَّدٍ عَلِيُّ عليه السلام، وَ  
 بَعْدَ عَلِيٍّ الْحَسَنُ عليه السلام، وَ بَعْدَ الْحَسَنِ الْحُجَّةُ عجل الله تعالى فرجه الشريف، اضْطَفَانَا اللَّهُ وَ طَهَّرَنَا، وَ

أوتینا ما لَمْ يُؤْتِ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ<sup>۱</sup>. امام صادق علیه السلام فرمود: «ای یونس! اگر علم صحیح را می‌طلبی بدان که نزد ما اهل بیت علیهم السلام وجود دارد؛ زیرا که آن علم به عنوان میراث به ما رسیده است و به ما شرح حکمت و فصل خطاب عطا شده است. یونس می‌گوید: من گفتم: یا بن رسول الله! تمام آنان که از اهل بیت علیهم السلام هستند آن علم را ارث برده‌اند، همان طور که شما از علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام به میراث برده‌اید؟ حضرت فرمود: آن را به ارث نمی‌برند، مگر امامان دوازده‌گانه! یونس می‌گوید: عرض کردم: یا بن رسول الله! ایشان را برای من نام ببر! حضرت فرمود: اول ایشان علی بن ابی طالب علیه السلام است و پس از او حسن و حسین علیهم السلام و پس از او علی بن الحسین علیه السلام و پس از او محمد بن علی علیه السلام و پس از او من و پس از من موسی علیه السلام فرزندم و پس از موسی علی علیه السلام پسرش و پس از علی محمد علیه السلام و پس از محمد علی علیه السلام و پس از علی حسن علیه السلام و پس از حسن حجت عجل الله تعالی فرجه الشریف؛ خداوند ما را برگزیده و تطهیر کرده است و به ما عنایت فرموده آنچه را که به احدی از عالمیان نداده است.

بنابراین، با وجود فقهای دین، در صورتی که خلیفه الهی در بین مردم شناخته نشود، باز هم مشکلی در باب علم به شریعت پیش نیامده و احکام موجود برای مکلفین مجزی خواهد بود.

ثالثاً، در صورتی سخن منصور هاشمی می‌تواند مورد توجه باشد که مردمان عصر حاضر به خلیفه خدا دسترسی داشته و به خاطر قصورشان او را شناخته باشند تا از این طریق به احکام الهی علم یابند. حال آنکه در این زمان، امکان دسترسی به امام یا خلیفه و حجت الهی وجود ندارد و شناخت آن امام و کسب

۱. حسن بن سلیمان، حلی، مختصر البصائر، ص ۳۲۹: إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات، ج ۲، ص ۱۸۲؛ سید هاشم، البحرانی، الإنصاف فی النص علی الأئمة الإثنی عشر علیهم السلام، ص ۴۶۷؛ بحار الأنوار، ج ۳۶، ص ۴۰۴.

علم از محضرايشان وجهی ندارد، مگر اينکه مراد منصور هاشمی از خلیفه الهی،  
خودش باشد!

بخش سوم  
بازگشت به اسلام: موانع

اسباب عدم اقامه اسلام

منصور هاشمی خراسانی می‌گوید: مهم‌ترین اسباب و دواعی عدم اقامه اسلام پس از رحلت رسول خدا ﷺ تاکنون عبارت است از:

#### ۱. اختلاف مسلمانان

نخستین سبب عدم اقامه اسلام پس از رسول خدا ﷺ، اختلاف مسلمانان پس از آن حضرت بود؛ چرا که آنان پس از آن حضرت، به سرعت همبستگی خود را از دست دادند و مانند کسانی که پیش از آنان بودند، فرقه فرقه شدند.<sup>۱</sup>

#### ۲. حاکمیت غیر خداوند

دومین سبب عدم اقامه اسلام پس از رسول خدا ﷺ، تحقق نیافتن حاکمیت خداوند پس از آن حضرت بود؛ زیرا رقابت اصحاب آن حضرت پس از او، قطع نظر از آنکه با چه انگیزه‌هایی همراه بود، به پیروزی جریان مخالف با خاندان آن حضرت منتهی شد.<sup>۲</sup>

---

۱. بازگشت به اسلام، ص ۱۱۱.

۲. همان، ص ۱۲۶.

### ۳. آمیزش با ملل و فرهنگ‌های غیراسلامی

یکی دیگر از اسباب عدم اقامه اسلام، پس از رسول خدا ﷺ، آمیزش مسلمانان با ملل و فرهنگ‌های غیراسلامی بوده که سبب مشترکی برای عدم اقامه دین پس از همه پیامبران الهی بوده است.<sup>۱</sup>

### ۴. رواج حدیث‌گرایی

یکی دیگر از اسباب عدم اقامه اسلام پس از رسول خدا ﷺ، رواج حدیث‌گرایی پس از آن حضرت بود. مراد از حدیث‌گرایی، مبتنی ساختن عقاید و اعمال بر گفته‌ها و کرده‌هایی است که به صورتی غیرمتواتر و به واسطه رجالی که کذب یا خطا یا نسیان‌شان محتمل است، به رسول خدا ﷺ نسبت داده شده و طبعاً اصالت آن، قطعی نیست؛ زیرا محسوس است که خبر یک فرد غیر معصوم، حتی اگر متظاهر به صدق باشد، می‌تواند صحیح یا غیر صحیح باشد. با توجه به اینکه عادتاً علم قطعی به راستگو بودن کسی در گذشته حاصل نمی‌شود؛ فارغ از آنکه راستگویی کسی در گذشته و آینده، مانع از فراموشی و سهوا و نمی‌شود و به علاوه، تفاوت خبر واحد با واقع، خصوصاً در مواردی که فاصله زمانی بسیاری از آن دارد، شایع و غالب است؛ تا جایی که نزدیک است هیچ خبر واحدی دقیقاً و کاملاً منطبق بر واقع نباشد. با این وصف، روشن است که اخبار آحاد، موجب یقین نمی‌شوند؛ بلکه در بهترین حالت ممکن، موجب ظن می‌شوند.<sup>۲</sup>

### ۵. پیدایش مذاهب و رقابت آنها با یکدیگر

یکی دیگر از اسباب عدم اقامه اسلام پس از رسول خدا ﷺ، پیدایش مذاهب گوناگون و رقابت برخی از آنها با برخی دیگر بود؛ زیرا دودستگی مسلمانان در زمان رسول خدا ﷺ که به سبب حضور آن حضرت تا حد زیادی پنهان بود؛ بلافاصله

۱. همان، ص ۱۳۶.

۲. همان، ص ۱۴۲.



پس از آن حضرت آشکار شد و با شتاب فراوانی، عمق و گسترش یافت.<sup>۱</sup>

### ۶. انحطاط اخلاقی

یکی دیگر از اسباب عدم اقامه اسلام پس از رسول خدا ﷺ کم‌رنگ شدن اخلاق اسلامی و غلبه رذایل نفسانی در میان مسلمانان پس از آن حضرت بود؛ چرا که بیشتر آنان پس از آن حضرت، بسیاری از آموزه‌های اخلاقی را از یاد بردند و به خصلت‌های جاهلی خود در گذشته بازگشتند.<sup>۲</sup>

### ۷. ممانعت دشمنان اسلام

یکی دیگر از اسباب عدم اقامه اسلام به ویژه در دو قرن اخیر، ممانعت دشمنان اسلام از اقامه آن بوده است؛ چرا که دشمنان اسلام، اقامه آن را مستلزم نابودی خود و داشته‌های خود در زندگی دنیا می‌پندارند و به همین دلیل، از هیچ تلاشی برای جلوگیری از آن فروگذار نمی‌کنند.<sup>۳</sup>

من نخستین کسی هستم که موضع خودم را معلوم می‌کنم؛ بنابراین، همه کسانی که در جبهه خداوند هستند، از من هستند و من از آنان هستم.<sup>۴</sup>

### نقد و بررسی

از نظر منصور هاشمی، اقامه اسلام دارای موانعی است که باید شناسایی و برداشته شود. بر این اساس، مواردی را شمارش کرده است که در ادامه بررسی می‌شود:

#### ۱. اختلاف مسلمانان

منصور هاشمی، اختلاف مسلمانان در تصاحب خلافت و حکومت بعد از

۱. همان، ص ۱۵۱.

۲. همان، ص ۱۵۸.

۳. همان، ص ۱۶۴.

۴. همان، ص ۱۷۰.

رحلت پیامبر اکرم ﷺ را اولین مانع اقامه اسلام دانسته<sup>۱</sup> و با القای اینکه خودش بر راه مستقیم و اسلام راستین قرار دارد، شیعه و سنی را خارج از مسیر اسلام دانسته است. چنانچه گفته است:

من به طور حتم، یک شیعه یا سنی به معنای مصطلح نیستم؛ ولی نمونه‌ای از یک مسلمان حق‌گرایم که به سوی اسلام دعوت می‌کنم و در این زمینه به ابراهیم اقتدا می‌ورزم که خداوند درباره او فرمود: «مَا كَانَ إِبْرَاهِيمَ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ»<sup>۲</sup> ابراهیم نه یهودی بود و نه نصرانی؛ بلکه یکتاپرست و حق‌گرایی تسلیم شده بود و از مشرکان نبود»<sup>۳</sup>.

همچنین در جایی دیگر آورده است:

احمد بن عبدالرحمن طالقانی ما را خبر داد، گفت: دو تن از یارانمان را به محضر جناب منصور رساندم، پس به او عرض کردم: فلانی از یاران شماست و او شیعه است و این فلانی از یاران شماست و او سنی است. فرمود: ما را از شیعه و سنی‌تان واگذار ای احمد! هرآینه خداوند اسلام را برای شما به عنوان دین پسندیده است، پس به آن متدین شوید که کیش پدرتان ابراهیم است.<sup>۴</sup>

این ادعا از چند بُعد دارای اشکال است:

اولاً، صرف وجود اختلاف دو گروه بر حقانیت و عدم حقانیت، دلیل قطعی بر بطلان هر دو طرف نیست و ممکن است یکی بر حق و دیگری بر باطل باشد و

۱. همان، ص ۱۱۱.

۲. سوره آل عمران، آیه ۶۷.

۳. بازگشت به اسلام، ص ۱۲۵.

۴. مناهج الرسول، ص ۱۷۱.

برای اثبات باطل بودن هر دو گروه باید ادله قطعی در دست باشد. ثانیاً، با توجه به اختلاف شیعه و سنی در اصل مسئله امامت و خلافت، باید منصور هاشمی مشخص کند که مرادش از مسلمان حق‌گرا چیست و به کدام سمت گرایش دارد، یا اینکه آیا موضع سومی را اتخاذ کرده است یا خیر؟ ثالثاً، اقامه اسلام لزوماً به معنای تشکیل حکومت و یا نمود اجتماعی و گسترش جهانی اسلام نیست که اختلاف مسلمانان را مانع تحقق آن بدانیم؛ بلکه می‌توان اقامه اسلام را در بُعد فردی مسلمانان دید و براین باور بود که بسیاری از مسلمانان شب و روز در حال اقامه اسلام هستند.

## ۲. حاکمیت غیر خداوند

منصور هاشمی، دومین مانع بازگشت به اسلام را در اجرای حاکمیت غیر خدا پس از رحلت رسول اکرم ﷺ دانسته و با زیر سؤال بردن سقیفه، قاعده‌ای عام و فراگیر برای تمامی اعصار به دست آورده است؛ از این رو، از رهگذر نامشروع بودن خلافت ابوبکر، عمر و عثمان، به نامشروع بودن حکومت ولی فقیه رسیده و چنین نتیجه گرفته است که: «هیچ یک از جنبش‌ها و حکومت‌های فعلی در جهان اسلام مشروعیت ندارد و تنها راه مسلمانان برای بازگشت به اسلام، روی گرفتن از آنها و زمینه‌سازی برای جنبش و حکومت کسی از اهل بیت پیامبر ﷺ است که خداوند او را از جانب خویش منصوب کرده و به پیروی‌اش فرمان داده و این کاری است که با شناخت او حاصل می‌شود»<sup>۱</sup>.

پاسخ: اگرچه خلافت بعد از رسول خدا ﷺ غصب حاکمیت الله بوده است؛ اما این دلیل نمی‌شود که هر گاه مردم، در صدد تشکیل حکومت برآیند، متهم به غصب حکومت خدا شوند؛ زیرا مقایسه زمان حضور معصوم ﷺ با زمان غیبت معصوم ﷺ مع الفارق است. آنچه در زمان رحلت رسول اکرم ﷺ اتفاق افتاد، کنار

گذاشتن امام معصوم علیه السلام از خلافتی بود که در خصوص آن تنصیص شده و بر وصایت امیرمؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام تصریح شده بود؛ اما تشکیل حکومت در زمان غیبت امام عصر رضی الله عنه نه تنها کنار گذاشتن ایشان محسوب نشده؛ بلکه عمل به خواست و اراده حضرات معصومین علیهم السلام است. باید توجه داشت که خبر غیبت امام مهدی رضی الله عنه مسئله‌ای است که معصومین علیهم السلام آن را به مسلمانان گوشزد کرده و همواره آنان را از کیفیت و چگونگی امر غیبت مطلع ساخته‌اند.<sup>۱</sup> با این وجود، باید در زمان غیبت امام رضی الله عنه، سیستم و نظامی برای هدایت مردم در نظر گرفته شود تا مسلمانان با تمسک به آن، گمراه نشده و سخن دین را دریافت کنند.

آنچه در عملکرد و گفتار ائمه معصومین علیهم السلام مشاهده شده است، طراحی و پیاده‌سازی و نهادینه کردن «نظام فقهاتی» در بین مردم است. نظامی که بتواند در صورت عدم دسترسی مردم به معصوم علیه السلام، کارآیی خاص خود را داشته و ضمن عهده‌دار شدن امور نیابتی از جانب امام علیه السلام، احکام الهی را نیز جاری کند؛ از این رو، سفارش اکید ائمه معصومین علیهم السلام به اصحابشان در خصوص تفقه در دین و انتظار ثمربخشی و خیر از آنان، این نظریه را تثبیت می‌کند. چنانچه امام صادق علیه السلام به بشیر دهقان می‌فرماید: «لَا خَيْرَ فِيمَنْ لَا يَتَفَقَّهُ مِنْ أَصْحَابِنَا».<sup>۲</sup> بنابراین، توصیه معصومین علیهم السلام به تفقه در دین،<sup>۳</sup> سفارش به اطاعت و پیروی

۱. «إِنَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ فِيهِ غَيْبَتَيْنِ وَاحِدَةٌ قَصِيرَةٌ وَ الْأُخْرَى طَوِيلَةٌ؛ همانا برای صاحب این امر دو غیبت است. یکی از آنها مدتش کوتاه و دیگری طولانی است» (اثبات الهداة بالنصوص والمعجزات، ج ۵، ص ۱۱۸).

۲. هر یک از اصحاب ما که فهم دین ندارد، خیری ندارد (الکافی، ج ۱، ص ۳۳).

۳. عَلِيُّ بْنُ أَبِي حَمْرَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ تَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ فَإِنَّهُ مَنْ لَمْ يَتَفَقَّهُ مِنْكُمْ فِي الدِّينِ فَهُوَ أَعْرَابِيٌّ إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ فِي كِتَابِهِ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ» (همان، ص ۳۱).

از فقهای دین،<sup>۱</sup> بیان عظمت و جایگاه فقهای دین،<sup>۲</sup> ترغیب مردم برای مراجعه به فقها جهت دریافت فتوا،<sup>۳</sup> تعیین برخی از علما برای مناظره با مخالفان،<sup>۴</sup> تأکید به تربیت طلاب علوم دینی<sup>۵</sup> و غیره بیانگر اجرای نظام فقهاتی در ادامه «نظام امامتی» است که می‌توان این دوران را دوره «آماده‌سازی تئوریک جامعه دینی برای پذیرش نظام فقهاتی» دانست.

پس از پذیرش این باور، نوبت به آماده‌سازی عملی مردم می‌رسد تا در حضور امام علیه السلام امکان وقوعی این نظام جدید را به نظاره بنشینند؛ بنابراین، با آغاز غیبت صغری، شیعیان را به طور عملی وارد مسیر ولایت‌پذیری از نظام فقهات (نواب اربعه)<sup>۶</sup> کرده و روش هدایت‌پذیری از فقها را به آنان آموزش دادند. در این دوره کوتاه، مردم به واسطه چهار فقیه منتخب، به عنوان نواب خاصه، با امام علیه السلام ارتباط داشته و پس از وفات نایب چهارم و آغاز غیبت کبری، ارتباط شیعیان به طور کامل با امام علیه السلام قطع شد؛ اما با توجه به نهادینه شدن نظام

۱. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنْ صفوانِ بْنِ يَحْيَى عَنْ دَاوُدَ بْنِ الْحُصَيْنِ عَنْ عُمَرَ بْنِ حَنْظَلَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ رَجُلَيْنِ مِنْ أَصْحَابِنَا...: «مَنْ كَانَ مِنْكُمْ مِمَّنْ قَدْ رَوَى حَدِيثَنَا وَنَظَرَ فِي خَلَالِنَا وَحَرَامِنَا وَعَرَفَ أَحْكَامَنَا فَلْيَرْضُوا بِهِ حَكْمًا فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا فَإِذَا حَكَمَ بِحُكْمِنَا فَلَمْ يَقْبَلْهُ مِنْهُ فَإِنَّمَا اسْتَخَفَّ بِحُكْمِ اللَّهِ وَ عَلَيْنَا رَدٌّ وَالرَّادُّ عَلَيْنَا الرَّادُّ عَلَى اللَّهِ وَهُوَ عَلَى حَدِّ الشِّرْكِ بِاللَّهِ» (همان، ص ۶۷).

۲. عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ جُنْدَبٍ عَنْ أَبِيهِ جُنْدَبٍ قَالَ: دَخَلَ عَمْرُو بْنُ الْحَمِقِ وَحُجْرُ بْنُ عَدِيٍّ وَحَبَّةُ الْعُرَيْبِيُّ وَالْحَارِثُ الْأَعْوَرُ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنُ سَبَّأٍ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام قَالَ: «أَهْدَى سَبِيلًا فِيكُمْ الْعُلَمَاءُ وَالْفُقَهَاءُ» (الغارات، ج ۱، ص ۲۱۰).

۳. حدثني الفضل بن شاذان قال: «حدثني عبد العزيز بن المهتدي وكان خير قمي رأيتُه وكان وكيل الرضا علیه السلام و خاصته فقال إني سألته فقلت إني لا أقدر على لقائك في كل وقت فعمن آخذ معالم ديني فقال: خذ عن يونس بن عبد الرحمن» (محمد بن عمر، كشي، رجال كشي، ج ۲، ص ۷۷۶-۷۷۸).

۴. مناظره مؤمن الطلاق با مرد شامی، مناظره هشام بن حکم با عمرو بن عبید.

۵. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «مَنْ تَعَلَّمَ فِي شَبَابِهِ كَانَ بِمَثَلِ الْوَشِيمِ فِي الْحَجَرِ؛ هِرْكَسٌ دَرَجَوَانِي أَشْ بِيَامُوزِدَ، أَمْوَخْتُهُ أَشْ مَانَنْدَ نَقْشِ بَرَسَنْگِ اسْت» (بحار الأنوار، ج ۱، ص ۲۲۲).

۶. عثمان بن سعيد عمري، محمد بن عثمان، حسين بن روح نوبختي و علي بن محمد سمري.

فقه‌ای و پذیرش امکان اطاعت نیابتی از فقها، شیعیان بدون درنگ به فقهای جامع‌الشرایط مراجعه کرده و در امور دینی و اجتماعی خود کسب تکلیف کردند. همان طور که اشاره شد، نیابت عامه فقیه در ادامه نیابت خاصه فقیه (نواب اربعة) شکل گرفته است. در این نوع از نیابت، مشاهده امام عَلَيْهِ السَّلَام برای نایب ممکن نیست و علاوه بر آن، هیچ فقیهی از نص شخصی و تعیین‌کننده برخوردار نبوده و تمامی آنان براساس تنصیص نوعی، عهده‌دار وظیفه نیابت شده‌اند. برای نمونه، در روایات آمده است:

### روایت اول

امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام فرمود:

مَنْ كَانَ مِنْكُمْ مِمَّنْ قَدْ رَوَى حَدِيثَنَا وَنَظَرَ فِي حَلَالِنَا وَحَرَامِنَا وَعَرَفَ أَحْكَامَنَا فَلْيَرْضُوا بِهِ حَكْمًا فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا فَإِذَا حَكَمَ بِحُكْمِنَا فَلَمْ يَقْبَلْهُ مِنْهُ فَإِنَّمَا اسْتَخَفَّ بِحُكْمِ اللَّهِ وَعَلَيْنَا رَدُّ وَالرَّادُّ عَلَيْنَا الرَّادُّ عَلَى اللَّهِ وَهُوَ عَلَى حَدِّ الشِّرْكِ بِاللَّهِ؛<sup>۱</sup> هر کدام از شما که حدیث ما را روایت کند و در حلال و حرام ما نظر دارد و احکام ما را می‌داند، به حکمیت او راضی شوند که او را حاکم شماها مقرر ساختم و اگر طبق حکم ما قضاوت کند و از او نپذیرد (کسی که حکم بر ضرر او است) همانا حکم ما را سبک شمرده و ما را رد کرده و راد بر ما بر خدا رد کرده و این خود در مرز شرک به خداست.

### روایت دوم

امام دوازدهم عَلَيْهِ السَّلَام فرمود: «أَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رِوَاةِ حَدِيثِنَا فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَأَنَا حُجَّةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ»<sup>۲</sup> اما در خصوص حوادث پیش‌روی،

۱. الکافی، ج ۱، ص ۶۷.

۲. الغيبة طوسی، ص ۱۷۷؛ إعلام الوری، ص ۴۵۲؛ وسائل الشیعة، ج ۱۸، ص ۱۰۱؛ میرزا محمدحسن،

به راویان حدیث ما مراجعه کنید که آنان حجت‌های من بر شما هستند و من حجت خدا بر آنانم».

### روایت سوم

امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: «مَجَارِي الْأُمُورِ وَالْأَحْكَامِ عَلَى أَيْدِي الْعُلَمَاءِ بِاللَّهِ الْأَمْنَاءِ عَلَى خَلَالِهِ وَحَرَامِهِ؛ مجاری امور جامعه و احکام الهی در دست علمای الهی است که آنان امناء بر حلال و حرام خداوند هستند».

بر اساس نیابت عامه فقیه، هر کدام از وظایف امام معصوم علیه السلام در قبال مردم، بر عهده فقیه جامع‌الشرایط گذاشته شده و آنان را موظف به اجرای امور محوله کرده‌اند؛ در نتیجه فقهای شیعه به طرز نیابتی از معصوم، در زمان غیبت معصوم علیه السلام، حکومت خداوند در زمین را اجرا کرده و با جلوگیری از معطل ماندن احکام الهی، شیعیان را از حیرت و سرگردانی نجات می‌دهند. در حال حاضر نیز جمهوری اسلامی ایران بر مبنای حکومت و ولایت فقیه جامع‌الشرایط تشکیل شده و تا زمان حضور امام معصوم علیه السلام ان شاء الله ادامه خواهد داشت.

منصور هاشمی تمامی حکومت‌های اسلامی را قبل از ظهور حضرت عجل الله تعالی فرجه الشریف طاغوت دانسته و تنها حکومت حضرت را حکومت خدا معرفی می‌کند؛ اما در بخشی دیگر از کتاب بازگشت به اسلام، به طرز عجیبی تغییر موضع داده و مردم را به تشکیل حکومتی واحد با ارتش و پولی واحد توصیه می‌کند تا با تشکیل سازمانی مخفی، او را یاری کنند. چنانچه گفته است:

می‌توان به راهکارهای کوتاه‌تری مانند ایجاد یک اتحادیه از کشورهای اسلامی با پول و ارتش واحد، به عنوان مقدمه‌ای برای ایجاد حکومت واحد اسلامی اندیشید...؛ از این رو، عملی‌تر به نظر می‌رسد که در

آشتیانی، القضاء، ابواب صفات القاضی، ج ۹، باب ۱۱؛ الإحتجاج علی أهل اللجاج، ج ۲، ص ۱۶۳.

۱. حسن بن علی، ابن شعبه، تحف العقول، ص ۲۳۸.

وهله نخست، یک اتحادیه بزرگ نظیر اتحادیه اروپا، با عضویت همه کشورهای اسلامی و با احداث مرزهای آزاد و پول و ارتش مشترک ایجاد شود و در وهله بعد، اتحادی عمیق‌تر در قالب یک دولت فراگیر اسلامی و برپایه پیروی از خلیفه خدا در زمین، میان آنان ایجاد کرد.<sup>۱</sup> آنان می‌توانند با عضویت در شبکه‌ای مخفی، اتحادی غیررسمی را برای حفظ منافع محرومان و مستضعفان در جهان و کمک به تحقق آرمان اسلام و جلوگیری از تحقق آرمان شیطان ایجاد کنند. این به معنای ایجاد یک شبکه جهانی الهی در برابریک شبکه جهانی شیطانی است که تنها راه ممکن برای دفع شر آن و تحقق زمینه حاکمیت خداوند بر جهان اسلام است و این کاری است که من برای انجام آن تلاش می‌کنم.<sup>۲</sup>

### ۳. رواج حدیث‌گرایی

منصور هاشمی یکی دیگر از موانع بازگشت به اسلام را در رواج حدیث‌گرایی پس از رسول خدا ﷺ دانسته است. وی در توضیح حدیث‌گرایی گفته است:

مراد از حدیث‌گرایی، مبتنی ساختن عقاید و اعمال بر گفتارها و کردارهایی است که به صورتی غیر متواتر و به واسطه رجالی که کذب یا خطا یا نسیان‌شان محتمل است، به رسول خدا ﷺ نسبت داده شده است و طبعاً اصالت آن، قطعی نیست؛ زیرا محسوس است که خبریک فرد غیر معصوم، حتی اگر متظاهر به صدق باشد، می‌تواند صحیح و می‌تواند غیر صحیح باشد. با این وصف، روشن است که اخبار آحاد، موجب یقین نمی‌شود؛ بلکه در بهترین حالت ممکن، موجب ظن می‌شود و این چیزی است که همه مسلمانان اهل نظر؛ بلکه همه عاقلان به آن اجماع دارند؛

۱. بازگشت به اسلام، ص ۱۴۱.

۲. همان، ص ۱۶۸-۱۶۹.



در حالی که مسلماً ظن، صلاحیت آن را ندارد که مبنای عقیده و عمل مسلمانان واقع شود و اسلام تنها مبتنی بر یقین است. چنانچه خداوند بارها و به روشنی فرموده است: «إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا»<sup>۱</sup> هر آینه ظن چیزی را از حق بی‌نیاز نمی‌کند»<sup>۲</sup>. حاصل سخن آنکه حدیث به معنای خبر واحد، گرچه در اصطلاح صحیح شمرده شود، ارزش دینی ندارد و مانند رأی از منابع اسلام نیست و عقیده و عملی که بر پایه آن شکل می‌گیرد، ساقط است و مبنای تدین، رجوع مستقیم به کتاب خدا و راهنمای زنده‌ای است که برای مردم گماشته شده است.<sup>۳</sup>

منصور هاشمی در صدد رد حجیت اخبار آحاد بوده و با استفاده از اجماع علماء بر ظنی بودن اخبار آحاد و با بهره‌گیری از آیه «إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا»<sup>۴</sup> سعی بر آن دارد تا تمامی روایات را ظنونی بی‌اعتبار و فاقد مبنا برای تدین بداند و از این رهگذر، خود را از پاسخگویی به اخبار آحادی که بر علیه او سخن گفته‌اند رهایی بخشد؛ از این رو، در پاسخ به این سخن گفته می‌شود:

اولاً، در خصوص ادعای اجماع بر عدم حجیت خبر واحد از جانب منصور هاشمی باید گفت: جمهور فقهای متأخر از شیخ طوسی رحمته‌الله به بعد، خبر واحد را حجت می‌دانند،<sup>۵</sup> حتی بسیاری از علمای شیعه نیز در ابتدای دوران غیبت کبری، قائل به حجیت خبر واحد در اصول و فروع دین بوده‌اند.<sup>۶</sup>

ثانیاً، اینکه علمای شیعه اخبار آحاد را «ظنی» دانسته‌اند، به این معنا نیست

۱. سوره یونس، آیه ۳۶.

۲. بازگشت به اسلام، ص ۱۴۲.

۳. همان، ص ۱۵۰.

۴. سوره یونس، آیه ۳۶.

۵. مصطفی، محقق داماد، مباحثی از اصول فقه، ص ۶۵.

۶. علی بن حسین، علم الهدی، رسائل الشریف المرتضی، ج ۱، ص ۲۱۱؛ شیخ طوسی، العدة، ج ۱، ص ۱۲۶-۱۲۷؛ حسن بن یوسف، حلی، نهاية الوصول، ج ۳، ص ۴۰۳.

که خبر واحد را در ردیف وهمیات و اکاذیب بدانند؛ بلکه خبر واحد را ذیل «امارات» تعریف کرده و برای آن درجه بالایی از اعتبار قائل شده‌اند. ضمن اینکه قرآن کریم «ظن» را به معنای باور یقینی نیز دانسته و فرموده است: «الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ وَأَنَّهُمْ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»<sup>۲</sup> کسانی هستند که یقین به دیدار پروردگارشان دارند و قطعاً به سوی او باز می‌گردند».

چنانچه شیخ طبرسی رحمته الله علیه در تفسیر این آیه گفته است: «ظن» در این آیه به معنای علم و یقین به رسیدن به وعده‌های الهی در آخرت است.<sup>۳</sup>

معنایی که منصور هاشمی از ظن، اختیار کرده است؛ همان معنایی است که بی‌مبنا بودن چیزی را نشان می‌دهد و برای معرفی آن از آیه زیر استفاده کرده است: «إِن يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَمَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنَ رَبِّهِمُ الْهُدَى»<sup>۴</sup> اینان فقط از پندار و گمان و هواهای نفسانی پیروی می‌کنند».

موضوع این آیه، سخن مشرکان در شرک آنها و تعیین دخترانی برای خدا بوده است و فضای آیه نشان می‌دهد که چون حرف مشرکان بدون مبنا بوده، ظن خوانده شده و از اعتبار ساقط شده است و حال آنکه بی‌مبنا دانستن اخبار آحاد و مقایسه آنها با باورهای باطل مشرکان، دشمنی واضح با سنت نبوی صلی الله علیه و آله است. ثالثاً، هرگاه خبر واحد با قرائن علم‌آور، همچون مطابقت با محکّمات کتاب<sup>۵</sup>

۱. امارات، جمع اماره و در لغت به معنای علامت و نشانه است و در اصطلاح، به معنای طریقی ظنی است که ظن به حکم واقعی را افاده می‌کند، مانند: خبر واحد. این تعریف، اماره معتبر (مانند خبر واحد ثقه) و اماره غیر معتبر (مانند قیاس) را شامل می‌شود.

۲. سوره بقره، آیه ۴۶.

۳. مجمع البیان، ج ۱، ص ۱۲۹.

۴. سوره نجم، آیه ۲۳.

۵. امام صادق علیه السلام از رسول اکرم صلی الله علیه و آله چنین نقل کرده است: «خَطَبَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله بِمَنْى فَقَالَ أَيُّهَا النَّاسُ مَا جَاءَكُمْ عَنِّي يُوَافِقُ كِتَابَ اللَّهِ فَأَنَا قُلْتُهُ وَمَا جَاءَكُمْ يُخَالِفُ كِتَابَ اللَّهِ فَلَمْ أَقُلْهُ؛ مردم بدانید! آنچه از من به دست شما برسد و موافق کتاب خدا باشد، من آن را گفته‌ام و آنچه که به دست شما برسد و مخالف کتاب خدا باشد، من آن را نگفته‌ام» (الکافی، ج ۱، ص ۶۹).

یا سنت و اجماع قطعی و یا دلیل عقلی یقین آور همراه بوده باشد، علم به صدور آن از معصوم علیه السلام حاصل می شود و به تبع آن، به درجه حجیت خواهد رسید.<sup>۱</sup> رابعاً، منصور هاشمی مبنای تدین را رجوع مستقیم به کتاب خدا و راهنمای زنده‌ای دانسته که برای مردم گماشته شده است. طبیعتاً همه فقها، کتاب خدا را به عنوان اولین دلیل از ادله اربعه<sup>۲</sup> پذیرفته و به عنوان یک منبع اصیل به آن مراجعه می کنند؛ اما درباره مراجعه به راهنمای زنده، یعنی امام معصوم علیه السلام، باید گفته شود که در حال حاضر امکان دسترسی به آن حضرت وجود نداشته و «سنت»<sup>۳</sup> به عنوان دومین دلیل از ادله اربعه، جایگزین این امر است.

---

۱. سید حسن، صدر، نه‌ایة الدرایة، ص ۲۷۶ و ۲۷۸؛ اصول الفقه، ج ۲، ص ۶۳ و ۶۵.

۲. ادله اربعه عبارت است از: کتاب خدا، سنت معصوم علیه السلام، عقل و اجماع که بیشتر علمای اهل سنت و شیعه آن را به عنوان منابع فقه و مصادر تشریح پذیرفته اند و هر یک از آنها به عنوان دلیلی معتبر برای استنباط احکام شرعی محسوب می شود. این چهار منبع در اصطلاح فقها و اصولیون «ادله اربعه» نامیده می شود، هرچند برخی از اهل سنت به جای عقل، از قیاس نام برده اند.

۳. سنت: به قول، فعل و تقریر معصوم اطلاق می شود.

قول معصوم: سخنان معصومین علیهم السلام که مستقیماً یا از طریق احادیث متواتر یا واحد به ما رسیده است. فعل معصوم: فعل و رفتار نقل شده از معصوم را فعل معصوم می نامند. دست کم فعل معصوم بر اباحه دلالت می کند؛ همان گونه که ترک فعلی دلالت بر عدم وجوب آن می کند.

تقریر معصوم: منظور از تقریر، سکوت معصوم در برابر فعل دیگری است؛ به این معنا که فردی در حضور معصوم رفتاری را انجام دهد و معصوم به آن توجه دارد و سکوت کند و در حالی است که اگر آن رفتار نادرست بود، او را به خطایش آگاهی می داد. اگر تقریر با شروطش محقق شود، برجای بودن آن فعل دلالت می کند.

## بخش چهارم بازگشت به اسلام: شناخت اسلام

منصور هاشمی خراسانی گفته است: که پس از بررسی معیار و موانع شناخت و اسباب عدم اقامه اسلام، نوبت به شناخت اسلام می‌رسد و آن مبتنی بر شناخت چند موضوع است:

### ۱. مفهوم اسلام

مفهوم اسلام، تسلیم بودن در برابر اراده خداوند است که از شناخت او لازم می‌آید؛ چرا که انسان چون به پیدایش خویش التفات می‌یابد، به وجود پدیدآورنده‌ای برای خویش پی می‌برد. با توجه به اینکه می‌داند پیدایش او بدون پدیدآورنده ممکن نیست و پدیدآورنده او نمی‌تواند خودش باشد. بر خداوند واجب است که اراده خود را برای انسان اظهار فرماید و بر انسان واجب است که در برابر اراده او تسلیم باشد و این معنای اسلام است.<sup>۱</sup>

### ۲. مصداق اسلام

مفهوم اسلام، تسلیم بودن در برابر اراده خداوند است و پذیرش واپسین پیامبر،

---

۱. بازگشت به اسلام، ص ۱۷۴.

مصدق آن شمرده می‌شود.<sup>۱</sup>

### ۳. منابع اسلام

منابع اسلام چیزهایی هستند که امر و نهی خداوند با رجوع به آنها معلوم می‌شود و آنها عبارت از کتاب خداوند و پیامبر او هستند.<sup>۲</sup>

به برخی از مسلمانان نسبت داده شده است که کتاب خداوند را تنها برای گروه خاصی از مسلمانان قابل فهم می‌پندارند و برای دیگران قابل استفاده نمی‌دانند، در حالی که این پندار نیز برخلاف حس و وجدان است؛ چرا که کتاب خداوند معما نیست؛ بلکه به زبان عربی روشن و خطاب به عموم مردم نازل شده و طبعاً برای فهم آنان آسان شده و مناسب است.<sup>۳</sup>

تخصیص قرآن تنها با قرآن جایز است و با سنت پیامبر جایز نیست؛ چرا که تخصیص، گونه‌ای نسخ است و نسخ قرآن با سنت پیامبر جایز نیست.<sup>۴</sup>

### ۴. مبانی اسلام

اسلام در اصل، مبتنی بر شناخت خداوند است که به واسطه خداوند حاصل می‌شود؛ چرا که چیزی شناخته شده ترازاو نیست تا واسطه شناخت او واقع شود. با این وصف، شناخت خداوند واسطه در شناخت آن است و از این حیث، بر شناخت آن تقدم دارد.<sup>۵</sup>

### نقد و بررسی

منصور هاشمی پس از بیان موانع بازگشت به اسلام، در صدد شناخت اسلام بوده و سعی بر آن دارد تا فهم باطل خود از اسلام را به مخاطبان عرضه کند. وی

۱. همان، ص ۱۷۵.

۲. همان، ص ۱۸۹.

۳. همان، ص ۱۹۰.

۴. همان، ص ۱۹۵.

۵. همان، ص ۲۴۶.

در این بخش دچار تناقض در گفتار شده و با وجود اینکه در سخنان پیشین خود، عقل را تنها معیار و ابزار شناخت می‌دانست، این بار «کتاب خدا» و «پیامبر خدا»<sup>۱</sup> و همچنین در جایی دیگر «حس» و «وجدان»<sup>۲</sup> را نیز از جمله معیارهای شناخت دانسته است.

علاوه بر آن، وارد تناقضی دیگر شده و شناخت خدا را مبتنی بر هیچ چیز دیگری ندانسته و آن را یک شناخت بدیهی فرض کرده است؛ این در حالی است که در ابتدای کتاب، شناخت شرع و هر چیز دیگری را مبتنی بر عقل دانسته است.<sup>۳</sup> چنانچه گفته است: «چیزی شناخته شده‌تر از او (خدا) نیست تا واسطه شناخت او واقع شود. با این وصف، شناخت خداوند واسطه در شناخت آن است و از این حیث، بر شناخت آن تقدم دارد».<sup>۴</sup>

### حجیت سنت پیامبر ﷺ

منصور هاشمی حجیت سنت پیامبر اکرم ﷺ را همیشگی ندانسته و آن را مختص به حیات ایشان می‌داند. چنانچه گفته است:

قطع به گفتار و کردار او (پیامبر اکرم ﷺ)، برای پیروی از آن ضروری است و با این حال یا از طریق حس حاصل می‌شود که دیدن و شنیدن است و

---

۱. منابع اسلام مواردی هستند که امر و نهی خداوند با رجوع به آنها معلوم می‌شود و آنها عبارت از کتاب خداوند و پیامبر او هستند (همان، ص ۱۸۹).

۲. به برخی از مسلمانان نسبت داده شده است که کتاب خداوند را تنها برای گروه خاصی از مسلمانان قابل فهم می‌پندارند و برای دیگران قابل استفاده نمی‌دانند؛ در حالی که این پندار نیز برخلاف حس و وجدان است (همان، ص ۱۹۰).

۳. حجیت هر چیزی که برای اثبات حجیت عقل به آن استدلال شود، از حجیت عقل آشکارتر نیست و اثبات آن به ثبوت حجیت عقل نیازمند است؛ همچنان که مثلاً شرع برای آنکه بتواند حجیت عقل را اثبات کند، نخست باید حجیت خودش اثبات شود؛ چرا که حجیت آن از حجیت عقل روشن‌تر نیست؛ در حالی که برای اثبات حجیت آن ابزاری جز عقل وجود ندارد و اثبات آن با خودش نیز بی‌معناست (همان، ص ۲۴).

۴. همان، ص ۲۴۶.

یا از طریق لب (عقل) که تواتر است و ظن به گفتار و کردار او که از طریق اخبار آحاد حاصل می‌شود، حجت نیست؛ بنابراین، گفتار پیامبر ﷺ برای هر کس که به آن قطع پیدا می‌کند، حجت است؛ چه در زمان حضرت بوده باشد و چه پس از او... آری گفتار و کردار آن حضرت، عمدتاً برای اهل زمانش کاربرد داشته است؛ هرچند حجیت آن ذاتاً مختص به آنان نیست، عملاً برای کسانی کاربرد دارد که به آن قطع می‌یابند؛ در حالی که قطع به آن، با دیدن و شنیدن آن حاصل می‌شود که برای اهل زمان آن ممکن است و برای آیندگان ممکن نیست، مگر از طریق خبر متواتر که عقلاً افاده قطع می‌کند... و خبر متواتر آن حضرت نیز به قدر کافی به آنان نرسیده است و در بسیاری از ابواب علمی و عملی موجود نیست؛ زیرا اخباری که در بسیاری از ابواب علمی و عملی موجودند، واحدند و اخبار واحد، طبعاً افاده یقین نمی‌کند.<sup>۱</sup>

پاسخ: اولاً، طریق دستیابی به سنت، به دو گونه قطعی و غیر قطعی تقسیم شده است:

طریق قطعی: خبر متواتر و یا خبر غیر متواتری که قرائن قطعی بر صدور آن از معصوم ﷺ موجود باشد، مانند اجماع و بنای عقلایی کاشف از قول معصوم ﷺ. طریق غیر قطعی: نتیجه این طریق ظن آور است و برای حجیت و پذیرش آن باید دلیل خاصی اقامه کرد. فقهای امامیه، خبر واحد ثقه را معتبرترین طریق در بین راه‌های گوناگون دانسته‌اند.

ثانیاً، با توجه به اینکه هر دو طریق، طریق عقلی بوده و طرق عقلی یقینی هستند و از سویی شارع مقدس نیز راه دیگری را برای کشف سنت ارائه نفرموده است؛ بنابراین، می‌توان این دو طریق را به ترتیب اولویت پذیرفت و بر اساس آنها به سنت دست یافت.

بنابراین، در حال حاضر روایات موجود با پشتوانه قرائن صحت، حاکی از سنت بوده و تا حضور امام معصوم عجل الله تعالی فرجه الشریف کفایت امور خواهد کرد.

### عدم تخصیص قرآن با سنت

منصور هاشمی، تخصیص را گونه‌ای از نسخ دانسته و نتیجه گرفته است که نسخ قرآن با سنت پیامبر صلی الله علیه و آله جایز نیست. چنانچه گفته است: «تخصیص قرآن تنها با قرآن جایز است و با سنت پیامبر جایز نیست؛ چرا که تخصیص، گونه‌ای نسخ است و نسخ قرآن با سنت پیامبر جایز نیست»<sup>۱</sup>.  
پاسخ: اولاً، نسخ و تخصیص از تفاوت‌های آشکاری برخوردار بوده و خلط این دو، نمونه‌ای از مغالطات منصور هاشمی به شمار می‌رود.<sup>۲</sup>

۱. همان، ص ۱۹۵.

۲. فرق نسخ و تخصیص:

الف. نسخ شمول زمانی حکم را قطع می‌کند؛ ولی تخصیص، عموم افرادی و اعیانی یا ازمانی (به صورت محدود) عام را محدود می‌کند؛ به بیان دیگر، آن دو در این جنبه مشترک هستند که در صدد بیان مراد جدی (در مقابل مراد استعمالی) شارع هستند.

ب. نسخ در همه افراد است و تخصیص تنها در مورد بعضی از افراد.

ج. تخصیص بر احکام عام که دارای شمول و عموم است وارد می‌شود؛ ولی نسخ ممکن است بر حکم عام یا خاص و حتی احکامی که مورد آن شخص واحدی است، مثل احکام خاص پیامبر صلی الله علیه و آله وارد شود.

د. در تخصیص، دلالت لفظ بر باقی مانده افراد (خواه به نحو حقیقت یا مجاز) حجت و دارای اعتبار است؛ ولی در نسخ، لفظ حکم منسوخ بعد از نسخ کاملاً از حجیت و اعتبار می‌افتد.

ه. در نسخ، تأخیر صدور حکم ناسخ و منسوخ لازم و ضروری است؛ ولی در تخصیص در صورتی که تأخیر بعد از وقت عمل باشد، قبیح است؛ در غیر این صورت، می‌تواند مخصیص مقارن یا متأخر باشد.

و. در نسخ قرآن، چون منسوخ مقطوع الصدور است، ناسخ نیز باید مقطوع الصدور باشد، مانند قرآن کریم و سنت متواتر قطعی؛ ولی تخصیص می‌تواند با دلیل ظنی معتبر باشد.

ز. نسخ تنها در احکام راه دارد؛ لکن تخصیص در اخبار و احکام و جز آن راه دارد (أبو الحسن، آمدی، الاحکام فی اصول الاحکام، ج ۳، ص ۱۲۴-۱۲۵؛ محمد، صالح، النسخ فی القرآن الکریم، ج ۱، ص ۱۲۲-۱۲۵).



ثانیاً، اغلب فقهای شیعه، برخلاف عده‌ای از علمای اهل سنت،<sup>۱</sup> تخصیص و تقیید قرآن را به سنت به دست آمده از خبر واحد ممکن دانسته‌اند.

ثالثاً، آیاتی در قرآن آمده است که اجازه تخصیص قرآن با سنت پیامبر ﷺ را صادر کرده است: «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ؛<sup>۲</sup> و ما این قرآن را بر تو نازل کردیم تا آنچه را به سوی مردم نازل شده، برای آنها روشن سازی.» این آیه دلیل بر حجیت سخن پیغمبر ﷺ در تبیین و تخصیص آیات است؛ خواه به صورت خبر متواتر باشد یا خبر واحد.

البته این قطعی است که نسخ قرآن کریم با سنت جایز نیست. علامه حلی در این باره گفته است: «نسخ دلیل قطعی به وسیله خبر واحد جایز نیست؛ زیرا دلیل قطعی، اقوی است پس هنگام تعارض، عمل به آن متعین است»<sup>۳</sup>.

### لزوم جعل خلیفه‌ای برای پیامبر خدا

منصور هاشمی در ادامه سخنانش، با پیش فرض قرار دادن عدم امکان دسترسی به سنت پیامبر ﷺ، موضوع لزوم جعل خلیفه برای پیامبر ﷺ را مطرح کرده و بر این باور است که با توجه به ختم نبوت، باید خداوند متعال در هر قرنی جعل واسطه‌ای کرده و فردی را با هدف ابلاغ سنت پیامبر ﷺ بر مردم ارسال کند! چنانچه گفته است: «جعل واسطه‌ای برای تبلیغ احکام اسلام در هر قرنی واجب است، چنانچه خداوند آن را در گذشته واجب شمرده و فرموده است: وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ

---

۱. قاضی ابوبکر باقلانی اشعری در این مسئله توقف کرده و برخی نیز تفصیل داده‌اند. عیسی بن ابان حنفی گفته: اگر عام قرآنی قبلاً به دلیلی قطعی (قرآن، خبر متواتر یا محفوف به قرینه قطعی و دلیل عقلی قطعی) تخصیص خورده باشد، پس از آن تخصیص زدنش با خبر واحد جایز است؛ وگرنه جایز نیست (الإحکام فی اصول الأحکام، ج ۱ و ۲، ص ۵۲۵).

۲. سوره نحل، آیه ۴۴.

۳. علامه حلی، منتهی المطلب، ج ۲، ص ۲۲۸.

إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ<sup>۱</sup> و هیچ امتی نبود، مگر اینکه در آن بیم‌دهنده‌ای بود»<sup>۲</sup>. البته ظاهر بر این است که منصور هاشمی خود را مجدد و واسطه ابلاغ احکام الهی در قرن حاضر دانسته و مردم را موظف به آن می‌داند که سنت پیامبر ﷺ را از او فرا گیرند.

پاسخ: اولاً، این سخن که در هر قرنی باید واسطه و مُجَدِّدِی برای رسول خدا ﷺ وجود داشته باشد تا سنت فراموش‌شده پیامبر اکرم ﷺ را تجدید کند و به مردم تعلیم دهد، از جمله جعلیات ابوهریره در کتب اهل سنت است که بعدها توسط شیخیه مطرح شد تا مشروعیت شیخ احمد احسائی را اثبات کنند. ابوهریره از رسول خدا ﷺ چنین نقل می‌کند که آن حضرت فرمود: «خداوند برای این امت در هر صد سال، کسی را برمی‌انگیزاند تا دین آنان را برایشان تجدید کند»<sup>۳</sup>. چنین باوری در دین اسلام جایگاهی نداشته است و بر اساس اعتقاد شیعه، خلفای رسول خدا ﷺ دوازده امام معصوم علیهم‌السلام بوده‌اند و انحصاری در قرون ندارند.

ثانیاً، استناد منصور هاشمی به آیه «وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ» برای اثبات اینکه باید در هر قرنی واسطه ابلاغ سنت پیامبر ﷺ باشد، صحیح نیست؛ زیرا این آیه دقیقاً به آن اشاره دارد که هر امتی پیامبر بیم‌دهنده‌ای دارد و توای پیامبر! بیم‌دهنده این امت هستی. چنانچه آیه می‌فرماید: «إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَ نَذِيرًا وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ»<sup>۴</sup> همانا ما تو را به حق برای بشارت و انذار فرستادیم و هیچ امتی در گذشته نبوده، مگر اینکه انذارکننده‌ای داشته است».

۱. سوره فاطر، آیه ۲۴.

۲. بازگشت به اسلام، ص ۲۰۹.

۳. علی بن حسام‌الدین، متقی هندی، کنز العمال، ج ۱۲، ص ۱۹۳، ح ۳۴۶۲۳؛ محمد بن عبدالله، حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، ج ۴، ص ۵۵۲؛ محمد بن حسن، شیبانی، الجامع الصغیر، ج ۲، ص ۲۸۱؛ احمد بن علی، خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۲، ص ۵۹-۶۰.

۴. سوره فاطر، آیه ۲۴.

مفاد این آیه، آن طور که سیاق اقتضا دارد، این است که: ما تو را فرستادیم تا بشیر و نذیر باشی و این کار ما کاری نوظهور و غریب نیست؛ برای اینکه هیچ امتی از امم گذشته نیست، مگر آنکه نذیری در آنها بوده و این فرستادن بشیر و نذیر از سنت‌های جاری خداوند است که همواره در خلقتش جریان دارد؛ بنابراین، از ظاهر سیاق برمی‌آید که مراد از نذیر، پیغمبری است که از ناحیه خدا مبعوث شود.<sup>۱</sup> ضمن اینکه آیه فوق، هیچ اشاره‌ای به این ندارد که مراد از امت، افرادی هستند که در یک قرن زندگی می‌کنند؛ بلکه امت‌ها، با پیامبران شناخته شده و هر پیامبری امت مخصوص به خود را داشت؛ به عبارتی دیگر، این امت‌ها هستند که با پیامبران الهی شناخته می‌شوند، نه اینکه پیامبران الهی با امت‌ها شناخته شوند! ثالثاً، اگر چنین چیزی حقیقت داشته باشد، باید پیش از هر چیزی نحوه شناخت چنین شخصیتی به مردم ابلاغ شود تا مسلمین در تشخیص افراد مدعی دروغین از افراد راستین دچار اشتباه نشوند و در صورت مخالفت با وی گرفتار عقاب و عذاب الهی نشوند؛ حال آنکه هیچ راهی برای معرفی چنین شخصی، به شکل اثباتی و توصیفی در دست نیست.

رابعاً، در قرآن کریم؛ قرن به معنای امت هر پیامبران دانسته شده است و به معنای عرفی کنونی نیست.<sup>۲</sup>

### مهدی واپسین خلیفه پیامبر ﷺ

منصور هاشمی بر این باور است که تنها مقصر ظاهر نبودن امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، گناهان و اشتباه مردم بوده و این امر، برآمده از اراده و اقدام ابتدایی خداوند نیست؛<sup>۳</sup> بنابراین، از رهگذر آنکه مردم مانع ظهور حضرت هستند، آنان را موظف به رفع این مانع کرده و می‌گوید:

۱. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۷، ص ۳۷.

۲. سوره ق، آیه ۳۶، سوره مریم، آیه ۷۴ و موارد دیگر.

۳. بازگشت به اسلام، ص ۲۳۴.

مردم برای ایجاد مانع برای ظهور مهدی قادر بوده‌اند و با این وصف، به ترک آن نیز قدرت دارند... ظهور مهدی در گرو حمایت کافی مردم از اوست و هرزمانی که این حمایت کافی مردم از او محقق شود، همان زمان ظهور اوست... با این وصف گفته نمی‌شود که حمایت کافی از مهدی، پیش از ظهور او ممکن نیست؛ چرا که ظهور او به معنای استیلای او بر زمین، نتیجه حمایت کافی مردم از اوست و ظهور او به معنای دسترسی مردم به او نیز، دست‌کم به امنیت کافی برای او نیاز دارد؛ در حالی که تأمین آن بدون تأمین نفر، مال و سلاح کافی برای او ممکن نیست؛ از این رو، چاره‌ای جز حمایت از او پیش از ظهورش وجود ندارد...؛ اما مراد از حمایت کافی از مهدی نیز، طلب، اعانت و اطاعت کافی آنان از اوست... من روزگاری چند، در اطراف زمین سیر می‌کنم و در پی مردمانی شایسته می‌گردم تا عده‌ای کافی از آنان را گرد آورم و برای حفاظت، اعانت و اطاعت از مهدی آماده گردانم... به طور قطع، اگر امروز این کار انجام شود، فردا او ظهور می‌کند.<sup>۱</sup> من به سوی طلب اعانت و اطاعت به سوی مهدی دعوت می‌کنم و طبعاً هر کس دعوت مرا بپذیرد، تضمینی بر تضمین‌های لازم برای ظهور او افزوده است و هر کس دعوت مرا نپذیرد، مانعی بر موانع موجود برای ظهور او افزوده است.<sup>۲</sup>

این متن دارای سه شبهه و ادعاست که مورد بررسی قرار می‌گیرد:

شبهه اول: «مردم برای ایجاد مانع برای ظهور مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف قادر بوده‌اند و با این وصف، به ترک آن نیز قدرت دارند... ظهور مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در گرو حمایت کافی مردم از اوست و هرزمانی که این حمایت کافی مردم از او محقق شود، همان زمان

۱. همان، ص ۲۳۶-۲۴۰.

۲. همان، ص ۲۷۵.

ظهور اوست»<sup>۱</sup>.

پاسخ: اولاً، غیبت امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف، سر و رازی از جانب خداوند بوده و به تبع آن، طولانی شدن غیبت نیز ذیل حکمت و راز پنهان الهی قرار گرفته است؛ بنابراین، به هیچ وجه نمی‌توان گناهان و اشتباهات مردم را دلیل تام غیبت و طولانی شدن آن دانست. چنانچه در روایت آمده است:

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْفَضْلِ الْهَاشِمِيِّ قَالَ سَمِعْتُ الصَّادِقَ عليه السلام يَقُولُ: إِنَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ غَيْبَةً لَا بُدَّ مِنْهَا يَرْتَابُ فِيهَا كُلُّ مُبْطِلٍ قُلْتُ لَهُ وَلِمَ جُعِلْتُ فِدَاكَ؟ قَالَ الْأَمْرُ لَا يُؤَذِّنُ لِي فِي كَشْفِهِ لَكُمْ قُلْتُ فَمَا وَجْهُ الْحِكْمَةِ فِي غَيْبَتِهِ؟ قَالَ وَجْهُ الْحِكْمَةِ فِي غَيْبَتِهِ وَجْهُ الْحِكْمَةِ فِي غَيْبَاتِ مَنْ تَقَدَّمَ مِنْ حُجَجِ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ إِنَّ وَجْهَ الْحِكْمَةِ فِي ذَلِكَ لَا يَنْكَشِفُ إِلَّا بَعْدَ ظُهُورِهِ كَمَا لَمْ يَنْكَشِفْ وَجْهُ الْحِكْمَةِ لِمَا أَتَاهُ الْخَضِرُ مِنْ خَرَقِ السَّفِينَةِ وَ قَتْلِ الْغُلَامِ وَ إِقَامَةِ الْجِدَارِ لِمُوسَى عليه السلام إِلَى وَقْتِ افْتِرَاقِهِمَا يَا ابْنَ الْفَضْلِ إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ أَمْرٌ مِنْ اللَّهِ وَسِرٌّ مِنْ سِرِّ اللَّهِ وَ غَيْبٌ مِنْ غَيْبِ اللَّهِ وَ مَتَى عَلِمْنَا أَنَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ حَكِيمٌ صَدَّقْنَا بِأَنَّ أَعْمَالَهُ كُلَّهَا حِكْمَةٌ وَ إِنَّ كَانَ وَجْهَهَا غَيْرَ مُنْكَشِفٍ؟<sup>۲</sup> عبدالله بن فضل هاشمی می‌گوید: از امام صادق عليه السلام شنیدم ناگزیر برای صاحب الامر غیبتی است که هر باطل جویی در آن شک می‌کند. گفتم: فدای شما شوم! برای چه؟ فرمود: به دلیل امری که ما اجازه نداریم آن را هویدا کنیم. گفتم: در آن غیبت چه حکمتی است؟ فرمود: حکمت غیبت او همان حکمتی است که در غیبت حجت‌های الهی پیش از او بوده است و وجه حکمت غیبت او پس از ظهور آشکار می‌شود؛ همچنان که وجه حکمت کارهای خضر عليه السلام از شکستن کشتی و کشتن پسر و به پا داشتن

۱. همان.

۲. الإحتجاج علی أهل اللجاج، ج ۲، ص ۳۷۶.

دیوار بر موسی عَلَيْهِ السَّلَام روشن نبود تا آنکه وقت جدایی آنها فرا رسید. ای پسر فضل! این امر، امری از امور الهی و سرتی از اسرار خدا و غیبی از غیوب پروردگار است و چون دانستیم که خدای تعالی حکیم است، تصدیق می‌کنیم که همه افعال او حکیمانه است، اگرچه وجه آن آشکار نباشد. ثانیاً، در صورتی که گناهان مردم موجب طولانی شدن غیبت شده باشد، پس هیچ گاه نباید امیدی به ظهور داشته باشیم؛ زیرا امکان تحقق فهم و درک جهانی و رستگار شدن تمامی مردم قبل از قیام مهدی عَجَلُ اللَّهِ تَعَالَى، در حد محال است و روایات معصومین عَلَيْهِمُ السَّلَام نیز برخلاف این مسئله را بیان فرموده و مردم را در زمان ظهور، انسان‌هایی غرق شده در ظلم و فساد می‌دانند که هیچ میلی به ظهور آن حضرت ندارند:

#### ۱. لعن اهل مشرق و مغرب

بر اساس روایات، هنگامه ظهور حضرت زمانی است که ایشان کم‌ترین مشتاق را داشته و حتی اهل مشرق و مغرب به لعن و نفرین پرچم آن حضرت خواهند پرداخت. در روایتی آمده است:

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَام: لَا يَخْرُجُ الْقَائِمُ عَجَلُ اللَّهِ تَعَالَى حَتَّى يَكُونَ تَكْمِلَةُ الْحَلَقَةِ قُلْتُ وَ كَمْ تَكْمِلَةُ الْحَلَقَةِ قَالَ عَشْرَةُ آلَافٍ جَبْرَائِيلُ عَنْ يَمِينِهِ وَ مِيكَائِيلُ عَنْ يَسَارِهِ ثُمَّ يَهْزُلُ الرَّايَةَ وَ يَسِيرُ بِهَا فَلَا يَبْقَى أَحَدٌ فِي الْمَشْرِقِ وَ لَا فِي الْمَغْرِبِ إِلَّا لَعَنَهَا؛ امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام فرمود: قائم عَجَلُ اللَّهِ تَعَالَى خروج نمی‌کند، مگر اینکه حلقه یاران تکمیل شود. راوی سؤال کرد: تعداد حلقه چقدر است؟ امام عَلَيْهِ السَّلَام فرمود: ده هزار نفر که جبرائیل عَلَيْهِ السَّلَام از راست و میکائیل عَلَيْهِ السَّلَام از چپ آنان خواهد آمد. سپس پرچم را برافراشته و با آن به حرکت خواهد آمد. پس از میان اهل شرق و غرب فردی باقی نمی‌ماند، مگر آنکه آن را لعن خواهد کرد.

## ۲. انکار زنده بودن حضرت

بر اساس روایت، ظهور آن حضرت در زمانی محقق خواهد شد که هر گروهی بر باوری گرایش یافته و در مقام انکار تا جایی پیش می‌روند که قائل به وفات آن حضرت خواهند شد. در روایات آمده است:

عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، يَقُولُ: ... يَا مُفَضَّلُ تَرَى هَذِهِ الشَّمْسَ قُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ وَ اللَّهُ أَمَرْنَا أَنْ نُورَ وَأَبِينُ مِنْهَا وَ لِيُقَالَ الْمَهْدِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي غَيْبَتِهِ مَاتَ وَ يَقُولُونَ بِالْوَلَدِ مِنْهُ وَ أَكْثَرُهُمْ يَجْحَدُ وَ لَادَتُهُ وَ كَوْنُهُ وَ ظُهُورُهُ أَوْلَيْكَ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَ الْمَلَائِكَةِ وَ الرُّسُلِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ؛<sup>۱</sup> مفضل بن عمر می‌گوید: از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ شنیدم که فرمود: ای مفضل! آیا این خورشید را می‌بینی؟ عرض کردم: بله! فرمود: به خدا قسم امر ما روشن‌تر و آشکارتر از آن است؛ اما برخی خواهند گفت: مهدی عَلَيْهِ السَّلَامُ در هنگام غیبتش وفات کرده و برخی می‌گویند: امامت با فرزندی از او است و بسیاری از آنان (عامه) تولد و بودن و ظهور او را انکار می‌کنند. بر تمامی آنان لعنت خدا و ملائکه و رسولان و مردم باد!

## ۳. ظهور برای انهدام ظلم عالم‌گیر

روایات معصومین عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، هدف ظهور حضرت را انهدام ظلم و جور عالم‌گیر دانسته‌اند؛ از این رو، حضرت زمانی ظهور می‌کند که زمین و زمان از ظلم و بی‌عدالتی پُر شده و پذیرشی برای حق (امام) ندارند. چنانچه آمده است:

بَلَاءٌ يُصِيبُ هَذِهِ الْأُمَّةَ حَتَّى لَا يَجِدَ الرَّجُلُ مَلْجَأً يَلْجَأُ إِلَيْهِ مِنَ الظُّلْمِ فَيَبْعَثُ اللَّهُ رَجُلًا مِنْ عَشْرَتِي أَهْلِ بَيْتِي فَيَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا بَعْدَ مَا مَلِئَتْ ظُلْمًا وَ جَوْرًا؛<sup>۲</sup> پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ فرمود: این امت دچار بلایی خواهند شد که حتی

۱. حسین بن حمدان، خصیبه، الهدایة الکبری، ص ۳۶۰.

۲. ابن طاووس، الطرائف فی معرفة مذاهب الطوائف، ج ۱، ص ۱۷۷.

مرد پناهگاهی برای حفاظت خود از ظلم نخواهد یافت. در این هنگام، خداوند مردی از اهل بیت مرا مبعوث می‌کند. پس او زمین را از عدل و داد پُر می‌کند، بعد از آنکه از ظلم و جور پُر شده است.

نتیجه اینکه بر اساس روایات، نه تنها رستگار بودن مردم در تعجیل ظهور تأثیری ندارد؛ بلکه بسیاری از مردم در هنگامه ظهور حضرت، خلاف ایشان حرکت خواهند کرد و کاملاً در مقام انکار ایشان قرار خواهند گرفت. بنابراین خوب بودن یا بد بودن مردم دلیل غیبت یا ظهور حضرت نخواهد بود، مگر اینکه آن را از باب اعداد دلیل بدانیم.

شبهه دوم: «با این وصف، گفته نمی‌شود که حمایت کافی از مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، پیش از ظهور او ممکن نیست؛ چرا که ظهور حضرت، به معنای استیلای او بر زمین، نتیجه حمایت کافی مردم از اوست و ظهور او به معنای دسترسی مردم به ایشان نیز، دست کم به فراهم کردن امنیت کافی برای او نیاز دارد؛ در حالی که تأمین آن، بدون تأمین نفر، مال و سلاح کافی برای او ممکن نیست؛ از این رو، چاره‌ای جز حمایت از او پیش از ظهورش وجود ندارد...»<sup>۱</sup>

پاسخ: ظهور امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف هیچ نیازی به تمهیدات نظامی و حفاظتی نداشته و خداوند متعال بر اساس قدرت قاهره خود، ایشان را یاری، اعانت و حفاظت خواهد کرد. چنانچه روایات معصومین علیهم السلام فرموده‌اند:

الف. در امر ظهور عجله نکنید و ظهور نیاز به مُمهّد ندارد.

بر اساس روایات، عجله کردن برای ظهور حضرت جایز نبوده و این امر نیازی به اعانت و تمهیدات مردمی (نظامی و غیر نظامی) ندارد. در حدیثی آمده است:

عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ كَثِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَتَى  
أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ قَالَ هُوَ أَمْرُنَا أَمْرَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ لَا تَسْتَعْجِلَ بِهِ حَتَّى



يُؤَيِّدُهُ اللَّهُ بِثَلَاثَةِ أَجْنَادِ الْمَلَائِكَةِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالرُّعْبِ وَخُرُوجُهُ عَلَيْهِ كَخُرُوجِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى كَمَا أَخْرَجَكَ رَبُّكَ مِنْ بَيْتِكَ بِالْحَقِّ؛<sup>۱</sup> امام صادق عليه السلام درباره آیه «أَتَى أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ» فرمود: مراد آیه امر ماست. اینکه عجله نکنید تا خداوند او را به سه لشکر ملائکه و مؤمنان و رعب مهیا کند و خروج او مانند خروج پیامبر صلی الله علیه و آله است که خداوند فرمود: كَمَا أَخْرَجَكَ رَبُّكَ مِنْ بَيْتِكَ بِالْحَقِّ.

ضمن اینکه مؤمنانی که بر اساس حدیث فوق به یاری حضرت می‌شتابند، بدون هماهنگی قبلی و بدون نظام معینی خواهد بود و این غیر از آن چیزی است که منصور هاشمی به دنبال تحقق آن است. چنانچه روایات معصومین علیهم السلام دلالت بر عدم هماهنگی قبلی انصار قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف برای ظهور دارد:

- «وَأَصْحَابِهِ يَجْتَمِعُونَ عَلَى غَيْرِ مِيعَادٍ؛<sup>۲</sup> و اصحاب قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف بدون وعده قبلی جمع می‌شوند».

- «فَيَجْمَعُ اللَّهُ عَلَيْهِ أَصْحَابَهُ ثَلَاثِمِائَةٍ وَثَلَاثَةَ عَشَرَ رَجُلًا وَيَجْمَعُهُمُ اللَّهُ لَهُ عَلَى غَيْرِ مِيعَادٍ؛<sup>۳</sup> پس خداوند جمع می‌کند بر قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف، ۳۱۳ نفر از اصحابش را و آنان را بدون وعده و هماهنگی قبلی جمع می‌کند».

- «أَصْحَابُ الْقَائِمِ ثَلَاثِمِائَةٍ وَثَلَاثَةَ عَشَرَ رَجُلًا أَوْلَادُ الْعَجَمِ... فَيُؤَافِيهِ فِي مَكَّةَ عَلَى غَيْرِ مِيعَادٍ؛<sup>۴</sup> اصحاب قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف ۳۱۳ نفر از فرزندان عجم هستند... پس در مکه بدون وعده قبلی اجتماع می‌کنند».

- «إِذْ تَوَافَوْا إِلَى صَاحِبِهِمْ فِي لَيْلَةٍ وَاحِدَةٍ عَلَى غَيْرِ مِيعَادٍ فَيُصْبِحُونَ بِمَكَّةَ؛<sup>۵</sup>

۱. الغيبة نعمانی، ص ۱۹۸.

۲. همان، ص ۲۴۱.

۳. همان، ص ۲۸۲.

۴. همان، ص ۳۱۵.

۵. همان، ص ۳۱۶.

زمانی که یاران حضرت به سوی صاحبشان در یک شب و بدون وعده قبلی حرکت می‌کنند و صبح در مکه حاضر می‌شوند».

### ب. اصلاح امر امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در یک شب

طبق روایات معصومین علیهم السلام، امر ظهور حضرت در یک شب مهیا می‌شود تا ایشان بتواند زمین را پُر از عدل و داد کند؛ چنانچه از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است: «ثُمَّ يَخْرُجُ الْمَهْدِيُّ عجل الله تعالی فرجه الشریف مِنْ وُلْدِي يُصْلِحُ اللَّهُ أُمَّرَهُ فِي لَيْلَةٍ فَيَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا كَمَا مَلَأَتْ جَوْرًا؛ سپس مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف از اولاد من خروج می‌کند و خداوند امر او را در یک شب فراهم می‌کند، سپس زمین را همان گونه که از ظلم و جور پُر شده، از عدل و داد پُر می‌کند».

### ج. حفاظت امام عجل الله تعالی فرجه الشریف از جانب خداوند خواهد بود

تمامی این امور در اختیار خداوند بوده و این قدرت را دارد که بدون یاری مدعیان، آن حضرت را اعانت و حفاظت کرده و پیروزی را برای ایشان قرار دهد. چنانچه قرآن کریم فرمود: «وَإِنْ يَمْسَسَكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يَمْسَسَكَ بِخَيْرٍ فَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ؛<sup>۲</sup> اگر خداوند زبانی به تو برساند، هیچ کس جز او نمی‌تواند آن را برطرف سازد! و اگر خیری به تو برساند، او بر همه چیز تواناست».

همان طور که روایات معصومین علیهم السلام به نصرت و اعانت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف توسط ملائکه و جن اشاره کرده و امام صادق علیه السلام فرموده‌اند: «عِدَّةُ أَصْحَابِهِ سِتَّةٌ وَأَرْبَعُونَ أَلْفًا مِنَ الْمَلَائِكَةِ، وَمِثْلَهَا مِنَ الْجِنِّ، ثُمَّ يَنْصُرُهُ اللَّهُ وَيَفْتَحُ عَلَيَّ يَدَهُ؛<sup>۳</sup> عدد اصحاب قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف ۴۷ هزار از ملائک و همان تعداد از جن است، سپس

۱. إعلام الوری بأعلام الهدی، ص ۳۸۶.

۲. سوره انعام، آیه ۱۷.

۳. مختصر البصائر، ص ۴۴۶.

خداوند او را نصرت و یاری می‌دهد و با دست ایشان فتح می‌کند».

شبهه سوم: «من به سوی طلب اعانت و اطاعت به سوی مهدی دعوت می‌کنم و طبعاً هر کس دعوت من را بپذیرد، تضمینی بر تضمین‌های لازم برای ظهور او افزوده است و هر کس دعوت مرا نپذیرد، مانعی بر موانع موجود برای ظهور او افزوده است».<sup>۱</sup>

پاسخ: منصور هاشمی تمامی مطالب پیشین را مقدمه‌ای برای رسیدن به خود قرار داده و در نهایت امر، پیروی از خود را به عنوان اعانت از حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه الشریف دانسته است. این در حالی است که هیچ سند و دلیلی مبنی بر برخورداری از این مقام نداشته و صرف ادعایش را دلیل بر صحت ادعایش دانسته است! ضمن اینکه در موارد پیشین به اثبات رسید که ظهور حضرت نیازی به اعانت نظامی و تأمین حفاظت آن حضرت ندارد. البته این نوع ادعاها و دعوت به خود، از مهم‌ترین شاخصه سران فرقه‌های انحرافی بوده و همواره سعی بر آن دارند تا خود را به عنوان منجی قرن و محور معرفت معرفی کنند و منصور هاشمی از این روش مستثنا نیست.

### جواز کشتار مخالفان

منصور هاشمی همانند سایر فرقه‌های تکفیری، نگاهی خون‌آلود داشته و تمامی کسانی را که مانع ظهور (مخالفان منصور هاشمی)<sup>۲</sup> هستند، وعده کشتار داده است. چنانچه گفته است: «و من اگر در زمین تمکن یابم، آنان را به سزای عملشان خواهم رساند؛ چرا که برداشتن آنان از سر راه مهدی، بر هر مسلمانی که متمکن از آن باشد، واجب است».<sup>۳</sup> و در ارتباط با همین نگاه در جایی دیگر گفته

۱. بازگشت به اسلام، ص ۲۷۵.

۲. منصور هاشمی گفته است: «هر کس دعوت مرا نپذیرد، مانعی بر موانع موجود برای ظهور او افزوده است» (همان).

۳. همان، ص ۲۵۶.

است: «قتال با ظالم، اگرچه کافر نباشد، مأذون و مورد یاری خداوند است»<sup>۱</sup>.  
 اولاً، بسیار پُر واضح است که منصور هاشمی سودای خلافت و حکومت را در  
 سر می‌پروراند<sup>۲</sup> و این اندیشه و تصمیم او برخلاف ادعایش است؛ زیرا که تمامی  
 حکومت‌های قبل از قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف را طاغوت معرفی می‌کند.  
 ثانیاً، نگاه خون‌آلود در بحث ظهور و قیام مطرود بوده و این گونه نیست که  
 حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه الشریف تمامی کسانی را که از ایشان پیروی نکرده و مخالفت  
 ورزیده‌اند، به قتل برساند؛ بلکه ایشان بر اساس سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و برای جلوگیری  
 از تلفات و خونریزی زیاد، ابتدا اتمام حجت کرده و همگان را به سوی خداوند  
 دعوت می‌کند. کسانی که دعوت وی را لبیک گفته و در مسیر درست گام بردارند،  
 مورد رحمت قرار می‌گیرند و آن دسته از مخالفانی که تمرد کنند، شامل این آیه  
 از قرآن کریم می‌شوند که فرمود: «وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ  
 فَإِنْ انتهَوْا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ»<sup>۳</sup> با آنان بجنگید تا دیگر فتنه‌ای نباشد و  
 دین مخصوص خدا شود. پس اگر دست برداشتند، تجاوز جز بر ستمکاران روا  
 نیست».

امام صادق عجل الله تعالی فرجه الشریف فرمود:

قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف می‌آید تا به نجف برسد. پس مردم و لشکر سفیانی از کوفه در  
 روز چهارشنبه به سوی امام می‌آیند. حضرت آنها را دعوت و حقانیتش  
 را به آنها معرفی می‌کند و اعتراف می‌گیرد و به آنها خبر می‌دهد که مظلوم و  
 مقهور است و می‌فرماید: هر کس با من درباره خدا احتجاج کند، پس من

۱. همان، ص ۵۸.

۲. منصور هاشمی گفته است: «چه خوب است که اینان به این اشکال بزرگ رویکردشان پی ببرند و با  
 من در رویکردی که پیش گرفته‌ام، همراهی کنند تا زمینه برای ایجاد شبکه جهانی الهی و طبعاً تحقق  
 حاکمیت خداوند بر جهان فراهم شود. من نخستین کسی هستم که موضع خود را معلوم می‌کنم. این  
 راه من است که در آن زندگی می‌کنم و در آن می‌میرم» (همان، ص ۱۷).

۳. سوره بقره، آیه ۱۹۳.

اولی‌ترین مردم هستیم بر آن... سپس با اصحاب خود به آنها حمله می‌برد و خداوند آنها را به اسارت امام و اصحابش در می‌آورد و عده‌ای پا به فرار می‌گذارند، پس آنها را می‌کشند.<sup>۱</sup>

### زیرسؤال بردن مدافعان حرم

منصور هاشمی بر اساس دیدگاه باطلش در خصوص نامشروع بودن تشکیل حکومت‌های اسلامی پیش از ظهور امام عجل الله تعالی فرجه الشریف و لزوم پیروی از خود، دفاع رزمندگان اسلام به عنوان مدافعان حرم را رفتاری سفیهانه دانسته و گفته است:

سفیهانی که اکنون از اقصای زمین به سوی عراق و شام سرازیرند تا برای ایجاد حاکمیت مردی از خود بجنگند که می‌دانند خداوند او را برای حاکمیت بر زمین نگماشته است، به این ترتیب با طاغوتی می‌جنگند تا طاغوتی دیگر را بر جای او بنشانند؛ در حالی که خود را بر هدایت می‌پندارند.<sup>۲</sup>

وی در جایی دیگر درباره شهدای مدافع حرم گفته است: «آیا از اینان به شگفت نمی‌آیید؟! کشته این را شهید می‌نامند و کشته آن را شهید می‌نامند؛ در حالی که آن دو جز مرداری که بادها بر آن می‌وزد نیستند. آگاه باشید که شهیدی جز من و یارانم نیست اگر چه بر بسترهای خود بمیرند».<sup>۳</sup>

پاسخ: اولاً، مدافعان حرم که از اقصای زمین به عراق و سوریه می‌روند تا با داعش مبارزه کنند، نه به خاطر تثبیت حکومت رؤسای جمهور آن دو کشور؛ بلکه برای دفاع از شیعیان مظلوم، دفاع از ارزش‌های شیعی و همچنین با هدف قطع نسل دشمن متجاوزی که قصد حمله و تسلط بر سایر کشورهای اسلامی را

۱. بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۸۶.

۲. بازگشت به اسلام، ص ۲۷۱.

۳. مناهج الرسول، ص ۱۳۷.

دارد مبارزه می‌کنند. این دفاع، دفاع ارزشمندی است که ریشه در اعتقاد جوانان داشته و ارتباطی با حاکمیت این و آن ندارد.

ثانیاً، این سؤال باید پاسخ داده شود که آیا حکومت یک مسلمان بر مسلمانان بهتر و عقلانی است یا حکومت داعش بر مسلمانان؟ هر عقل سلیمی بر این باور است که اختیار مسلمانان باید در دست خودشان باشد و در حد امکان زیر بار سلطه کفار نروند؛ بنابراین، چنانچه هدف مدافعان حرم را تثبیت حکومت‌های اسلامی عراق و سوریه بدانیم، باز هم مرتکب امری مقدس شده‌اند؛ زیرا کشور مسلمانان را از شر سلطه کفار نجات داده‌اند که همان هدف انبیاء و اوصیای الهی بوده است.

### مذمت علماء

منصور هاشمی تمامی علمایی که دعوت انحرافی او را نپذیرفته و با او مخالفت کرده‌اند را مورد مذمت قرار داده است. چنانچه آورده است:

یکی از یارانمان ما را خبر داد و گفت: منصور هاشمی خراسانی برای شماری از عالمان نامه‌هایی نوشت و آنان را به همراهی خویش در زمینه سازی ظهور مهدی فراخواند؛ ولی آنان از فرط تکبر به او پاسخی ندادند و دعوت او را در گمراهی شمردند و به فرستاده او توهین کردند. پس چون خبر این واقعه به آن جناب رسید، به یاران خود رو کرد و فرمود: انا لله و انا الیه راجعون.<sup>۱</sup>

همچنین در جایی دیگر علماء مخالف با خود را افرادی مغرور دانسته و گفته است:

عالمانشان از ثروتمندانشان مغرورترند؛ چرا که احترام مسلمانان به آنان

بیشتر و تملق‌شان از آنان شدیدتر است تا جایی که آنان را درباره خود به اشتباه انداخته و به این توهم دچار کرده که از دیگران برترند؛ در حالی که مبنای برتری در اسلام علم نیست؛ بلکه تقواست و روشن است که بسیاری از عالمان باتقوا نیستند.<sup>۱</sup>

پاسخ: اولاً، وظیفه ذاتی علمای شیعه، مرزبانی و حفاظت از اعتقادات شیعیان در برابر هجوم ابلیس و عفاریتش بوده و صرف مخالفت و مقابله علماء با یک ادعا را نباید دلیل بر حقانیت فرد مدعی دانست، چنانچه امام صادق علیه السلام فرموده است:

عُلَمَاءُ شِيعَتِنَا مُرَابِطُونَ فِي الثَّغْرِ الَّذِي يَلِي إِبْلِيسَ وَ عَفَارِيْتَهُ يَمْنَعُوهُمْ عَنِ الْخُرُوجِ عَلَى ضَعْفَاءِ شِيعَتِنَا وَ عَنْ أَنْ يَتَسَلَّطَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ وَ شِيعَتُهُ وَ النَّوَاصِبُ إِلَّا فَمَنْ انْتَصَبَ لِذَلِكَ مِنْ شِيعَتِنَا كَانَ أَفْضَلَ مِمَّنْ جَاهَدَ الرُّومَ وَ التُّرْكَ وَ الْخَزَرَ أَلْفَ مَرَّةٍ لِأَنَّهُ يَدْفَعُ عَنْ أَدْيَانِ مُجِبِّينَا وَ ذَلِكَ يَدْفَعُ عَنْ أَبْدَانِهِمْ؛<sup>۲</sup> علمای شیعیان ما، مرزبانان مرزهایی هستیم که ابلیس و لشکریانش به سمت آن می‌آیند و آنان را از خروج بر ضعفای شیعیان ما منع و آنان را از تسلط ابلیس و پیروان او و از نواصب حفظ می‌کنند. آگاه باشید که هرکسی از شیعیان ما که چنین باشد، هزاران بار برتر از مجاهدین در برابر روم و ترک و خزر است؛ زیرا علماء، از دین دوستداران ما محافظت می‌کنند و آنان از جان شیعیان.

ثانیاً، مدعی منصب الهی باید دلیلی از جانب خداوند ارائه دهد تا علمای شیعه بر اساس آن از او اطاعت کنند و ایشان را در مسیر و مأموریت الهی یاری کنند؛ در حالی که منصور هاشمی نه تنها دلیلی از جانب خداوند بر مدعایش ندارد؛

۱. بازگشت به اسلام، ص ۷۹.

۲. الإحتجاج علی أهل اللجاج، ج ۱، ص ۱۷.

بلکه تصریح بر این دارد که به مقتضای ضرورت عقلی این راه را پیش گرفته و قصد جمع‌آوری یارانی برای حضرت دارد! چنانچه در کتاب بازگشت به اسلام گفته است:

با توجه به اینکه من برخلاف داعیانی در جهان اسلام، به سوی خودم و طلب، اعانت و اطاعت خودم دعوت نمی‌کنم؛ بلکه به سوی مهدی و طلب، اعانت و اطاعت او دعوت می‌کنم و این کار را به اقتضای ضرورت عقلی آن انجام می‌دهم و با این وصف هر کس که عاقل باشد، با من درباره آن همکاری می‌کند.<sup>۱</sup>

البته در جایی دیگر وعده سرخرمن داده و از بینه‌ای سخن گفته که به زودی آشکار خواهد شد که البته این نوع وعده‌ها نزد هیچ عاقلی پذیرفته نیست. چنانچه گفته است: «من بر پایه بینه‌ای از جانب پروردگارم به آن قیام کردم که بر شما پوشیده است و به زودی بر شما آشکار خواهد شد».<sup>۲</sup>

---

۱. بازگشت به اسلام، ص ۲۷۵.

۲. مناہج الرسول، ص ۱۴۸.



## کتابنامه

۱. قرآن کریم.
۲. نهج البلاغه.
۳. ابن بابویه، محمد بن علی (شیخ صدوق)، التوحید، مصحح خلیل الله مسائلی، اصفهان: مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه، ۱۳۹۴.
۴. \_\_\_\_\_، علل الشرائع، ترجمه محمد جواد ذهنی تهرانی، قم: مؤمنین، ۱۳۸۰.
۵. \_\_\_\_\_، کمال الدین و تمام النعمة، ترجمه منصور پهلوان، قم: مسجد مقدس جمکران، ۱۳۸۲.
۶. \_\_\_\_\_، معانی الأخبار، ترجمه شیخ عبدالعلی محمدی شاهرودی، مصحح علی اکبر غفاری، تهران: دارالمکتب الاسلامیه، ۱۳۷۷.
۷. ابن شعبه، حسن بن علی، تحف العقول، ترجمه صادق حسن زاده، قم: نشر آل علی علیه السلام، ۱۳۸۲.
۸. ابن طاووس، رضی الدین علی بن موسی، کشف المحجة لثمره المهجة، محقق محمد حسون، چاپ سوم، قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۸.
۹. \_\_\_\_\_، الطرائف فی معرفة مذاهب الطوائف، قم: مطبعة الخيام، ۱۴۰۰ق.
۱۰. ابن فارس، معجم مقاییس اللغة، بیروت: دارالکتب الإسلامیه، ۱۴۲۰ق.
۱۱. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۳ق.
۱۲. آشتیانی، میرزا محمد حسن، القضاء، تهران: چاپخانه رنگین، بی تا.
۱۳. الفراهیدی، خلیل بن احمد، العین، تحقیق مهدی مخزومی و ابراهیم سامرائی، قم:

مؤسسه دارالهجرة، ۱۴۰۹ق.

۱۴. آمدی، أبو الحسن، الإحكام فى اصول الأحكام، تحقيق عبد الرزاق عفيفى، بيروت: المكتبة الإسلامية، بی تا.

۱۵. بحرانی، سید هاشم بن سلیمان، الإنصاف فى النص على الأئمة الإثنى عشر، ترجمه سید هاشم رسولى محلاتى، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامى، ۱۳۷۸.

۱۶. برقى، احمد بن محمد، المحاسن، تحقيق مهدى رجائى، قم: المجمع العالمى لاهل البيت عليه السلام، ۱۳۷۴.

۱۷. تمیمی آمدی، عبدالواحد، غرر الحکم و درر الکلم، مصحح مهدى رجائى، قم: دارالکتب الإسلامية، بی تا.

۱۸. ثقفى کوفى، ابراهيم بن محمد، الغارات، ترجمه عبدالمحمد آیتى، تهران: عطارد، بی تا.

۱۹. جعفر بن محمد عليه السلام، مصباح الشريعة، ترجمه عبد الرزاق بن محمد هاشم گیلانى و رضا مرندى، تهران: پیام حق، ۱۳۷۷.

۲۰. جوادى آملی، عبدالله، معرفت شناسى در قرآن، ترجمه حمید پارسانى، چاپ هشتم، تهران: اسراء، ۱۳۹۲.

۲۱. حاکم نیشابورى، محمد بن عبدالله، المستدرک على الصحیحین، تحقيق حمدى الدمرداش محمد، بيروت: المكتبة العصرية، ۱۴۲۰ق.

۲۲. حسن بن على عليه السلام، تفسير الامام الحسن العسكرى عليه السلام، ترجمه قدرت الله حسینی شاهمرادى، تهران، منيره ۱۳۹۲.

۲۳. حر عاملی، محمد بن حسن، إثبات الهداة بالنصوص و المعجزات، مصحح علاءالدين اعلمی، بيروت: مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۲۵ق.

۲۴. \_\_\_\_\_، وسائل الشيعة الى تحصيل مسائل الشريعة، تحقيق محمدرضا حسینی جلالی، قم: مؤسسه آل البيت عليه السلام لا حياه التراث، ۱۴۱۶ق.

۲۵. حلى، حسن بن سليمان، مختصر البصائر، ترجمه امير توحيدى، تهران: شركت چاپ و نشر بين الملل، ۱۳۹۵.

۲۶. حلى، حسن بن يوسف (علامه حلى)، ارشاد الطالبين الى نهج المسترشدين، ترجمه فاضل مقداد و محمود مرعشى، چاپ اول، قم: كتابخانه عمومى آيت الله مرعشى

نجفی رحمته الله، ۱۴۰۵ق.

۲۷. \_\_\_\_\_، نهاية الوصول، تحقيق ابراهيم بهادري، قم: مؤسسه الامام الصادق، بی تا.

۲۸. حلی، علی بن مطهر، منتهی المطلب، مشهد: مجمع مباحث اسلامی، ۱۴۱۲ق.

۲۹. خصیبي، حسین بن حمدان، الهدایه الكبرى، بیروت: مؤسسه البلاغ، ۱۳۷۷.

۳۰. خطیب بغدادی، احمد بن علی، تاریخ بغداد أو مدینه السلام، تحقيق مصطفى عبدالقادر عطاء، بیروت: دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۷ق.

۳۱. خمینی، روح الله، تحریر الوسیله، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی رحمته الله، ۱۳۶۸.

۳۲. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات الفاظ القرآن، مصحح صفوان عدنان داوودی، بیروت: دار الشامیة، ۱۴۱۲ق.

۳۳. شبر، سید عبدالله، الأصول الأصلیة والقواعد الشرعیة، بی جا: بی نا، بی تا.

۳۴. شیبانی، محمد بن حسن، الجامع الصغیر فی احادیث البشیر النذیر، چاپ اول، بیروت: عالم الکتب، ۱۴۰۶ق.

۳۵. صالح، محمد، النسخ فی القرآن الکریم، دمشق: دارالعلم، ۱۴۰۹ق.

۳۶. صدر، سید حسن، نهاية الدراية فی شرح الوجیزة للبهائی، تحقيق ماجد غرباوی، تهران: مشعر، بی تا.

۳۷. صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الاربعة، قم: مکتبة المصطفوی، ۱۳۶۸.

۳۸. طباطبایی، محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ترجمه سید محمد باقر موسوی همدانی، قم: مؤسسه فرهنگی و اطلاع رسانی تبیان، ۱۳۸۷.

۳۹. طبرسی، احمد بن علی، الإحتجاج علی أهل اللجاج، چاپ اول، مشهد: المرتضی، ۱۳۶۱.

۴۰. طبرسی، فضل بن حسن، إعلام الوری بأعلام الهدی، قم: دارالکتب الاسلامیة، ۱۳۷۶.

۴۱. \_\_\_\_\_، تاج الموالید فی موالید الائمة ووفیاتهم، ترجمه سید ابوالفضل رضوی اردکانی، قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، دفتر انتشارات اسلامی، بی تا.

- قم: شریف رضی، ۱۳۷۰.
۴۲. \_\_\_\_\_، مکارم الاخلاق، قم: شریف رضی، ۱۳۷۰.
۴۳. \_\_\_\_\_، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ترجمه و تصحیح هاشم رسولی، تهران: فراهانی، ۱۳۵۰.
۴۴. طبرسی، علی بن حسن، مشکاة الأنوار فی غرر الأخبار، ترجمه صالح جعفری، نجف اشرف: المکتب الحیدریه، بی تا.
۴۵. طبری، محمد بن جریر، المسترشد فی إمامة علی بن أبی طالب علیه السلام، تحقیق احمد محمودی، تهران: موسسه الثقافة الاسلامیة لکوشانپور، ۱۴۱۵ق.
۴۶. طریحی، فریدالدین، مجمع البحرین، ترجمه محمود عادل، چاپ چهارم، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۵.
۴۷. طوسی، محمد بن حسن، العدة فی اصول الفقه، تحقیق محمدرضا انصاری قمی، قم: مؤسسه تحقیقات و نشر معارف اهل البيت علیهم السلام، ۱۳۸۹.
۴۸. \_\_\_\_\_، الغیبة، ترجمه مجتبی عزیزی، چاپ دوم، قم: مسجد مقدس جمکران، ۱۳۸۷.
۴۹. طوسی، محمد بن علی بن حمزه، الثاقب فی المناقب، تحقیق نبیل رضا علوان، قم: انصاریان، ۱۳۷۱.
۵۰. عسکری، حسن بن عبدالله، الفروق فی اللغة، بیروت: دارالآفاق الجدیده، ۱۴۰۰ق.
۵۱. علم الهدی، علی بن حسین، رسائل الشریف المرتضی، قم: دارالقرآن الکریم، ۱۴۰۵ق.
۵۲. غزالی، محمد، المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر، تحقیق أبوالعباس الفیومی و عبدالکریم رافعی قزوینی، قم: مؤسسه دارالهجره، ۱۴۱۴ق.
۵۳. قرائتی، محسن، تفسیر نور، ۱۰جلدی، تهران: مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن، ۱۳۷۴.
۵۴. کانت، امانوئل، نقد عقل عملی، ترجمه ان شاء الله رحمتی، تهران: نور الثقلین، ۱۳۸۴.
۵۵. کشی، محمد بن عمر، رجال کشی، بی جا: بی نا، بی تا.

۵۶. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، مصحح علی اکبر غفاری، تهران: دارالکتب الإسلامية، ۱۴۰۷ق.
۵۷. متقی هندی، علی بن حسام الدین، کنز العمال فی سنین الاقوال و الاحوال، تحقیق محمود عمر دمیاتی، بیروت: دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۹ق.
۵۸. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، تحقیق عبدالزهرا علوی، مصحح محمدباقر محمودی و دیگران، چاپ اول، بیروت: دار احیاء التراث العربی، بی تا.
۵۹. \_\_\_\_\_، مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول ﷺ، مصحح هاشم رسولی و دیگران، تهران: دارالکتب الإسلامية، ۱۳۶۳.
۶۰. محقق داماد، مصطفی، مباحثی از اصول فقه، تهران: مرکز نشر علوم اسلامی، ۱۳۶۲.
۶۱. محمدی هوشیار، علی، دکان های کاغذی، قم: انتشارات مسجد مقدس جمکران، ۱۳۹۵.
۶۲. مددی، سید احمد، «تقریرات درس خارج فقه: نظام قانونی ولایی در فقه و اصول»، تدوین یحیی عبدالهی، نظام قانونی ولایی در فقه و اصول: تقریرات درس خارج فقه؛ قابل دسترس در: [madadialmusavi.com](http://madadialmusavi.com)
۶۳. مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، چاپ شانزدهم، تهران: انتشارات صدرا، ۱۳۹۰.
۶۴. \_\_\_\_\_، مسئله شناخت، تهران: انتشارات صدرا، ۱۳۸۷.
۶۵. مظفر، محمدرضا، أصول الفقه، ترجمه محسن غرویان و علی شیروانی، چاپ سوم، قم: دارالفکر، ۱۳۸۶.
۶۶. معصوم، حسین، مطالعات عقل محض در فلسفه کانت، چاپ اول، قم: بوستان کتاب، ۱۳۹۰.
۶۷. ملاحمی خوارزمی، محمود بن محمد، المعتمد فی اصول الدین، تحقیق ویلفرد مادلونگ و مارتین مک درموت، لندن: انتشارات بین المللی الهدی، ۱۹۹۱م.
۶۸. نجاشی، احمد بن علی، رجال نجاشی، مصحح موسی شبیری زنجانی، قم: مؤسسه النشر الإسلامی التابعة لجماعة المدرسين، ۱۳۶۵.
۶۹. نراقی، ملا احمد، معراج السعادة، قم: مؤسسه انتشارات هجرت، ۱۳۷۸.
۷۰. نعمان، محمد بن محمد (شیخ مفید)، الفصول المختارة، چاپ اول، قم: المؤتمر

- العالمی لألفية الشيخ المفيد، ۱۴۱۳ق.
۷۱. \_\_\_\_\_، مسألتان فی النص علی علی عليه السلام، تحقیق شیخ مهدی نجف، بی‌جا: بی‌نا، بی‌تا.
۷۲. نعمانی، محمد بن ابراهیم، الغيبة، ترجمه محمدجواد غفاری، تهران: دارالکتب الإسلامية، ۱۳۸۷.
۷۳. نیلی نجفی، علی بن عبدالکریم، منتخب الأنوار المضيئه فی ذکر القائم الحجة عجل الله فرجه، قم: مؤسسة الإمام الهادي عليه السلام، بی‌تا.
۷۴. هاشمی خراسانی، منصور، بازگشت به اسلام، چاپ سوم، افغانستان: دفتر حفظ و نشر آثار منصور هاشمی خراسانی، ۱۳۹۳.
۷۵. \_\_\_\_\_، پایگاه رسمی منصور هاشمی خراسانی، [alkhorasani.com](http://alkhorasani.com).
۷۶. \_\_\_\_\_، منهاج الرسول، چاپ چهارم، افغانستان: دفتر حفظ و نشر آثار منصور هاشمی خراسانی، ۱۳۹۵.
۷۷. هاشمی خویی، حبیب الله بن محمد، منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغة، تهران: مکتب الإسلامية، بی‌تا.